۲۰۰ داستان از

فضایل، مصایب و کرامات

حضرت زینب

عباس عزیزی

بسم الله الرحمن الرحیم

فضایل و خصایص زینب کبری (سلام الله علیها)

نویسنده:

عباس عزیزی

ناشر چاپی:

عباس عزیزی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
فضایل و خصایص زینب کبری (س) ----- ۱۴
مشخصات کتاب ----- ۱۴
پیشگفتار ----- ۱۴
تولد زینب و گریه پیامبر بر مصایب آن حضرت ----- ۱۵
ولادت و پرورش زینب ----- ۱۶
گریه جبرئیل بر مصایب زینب ----- ۱۶
بشارت تولد زینب و گریه علی ----- ۱۷
نامگذاری زینب از طرف خداوند ----- ۱۸
فرزند فاطمه ----- ۱۹
تغذیه زینب از زبان پیامبر ----- ۱۹
لقب های حضرت زینب ----- ۲۰
کنیه حضرت زینب ----- ۲۰
عقیله بنی هاشم ----- ۲۱
فصاحت و بلاغت زینب ----- ۲۱
جود و سخاوت زینب ----- ۲۲
نبوغ و استعداد حضرت زینب ----- ۲۲
فضایل حضرت زینب ----- ۲۳
مفسر قرآن ----- ۲۵
پاکدامنی و حیای زینب ----- ۲۵
گفتن مسائل شرعی ----- ۲۶
شجاعتی نظیر حسین ----- ۲۷
گذشتن از راحتی ----- ۲۷
آینه تمام نمای مقام رسالت و امامت ----- ۲۸

ایراد خطبه در کودکی ---------- ۲۸
تلاوت قرآن ---------- ۲۸
شباهت زینب به خدیجه ---------- ۲۸
شباهت زینب به پدر بزرگوار خود ---------- ۲۹
زهد زینب ---------- ۲۹
نسبت مردانگی به حضرت زینب ---------- ۲۹
زینب، چشمه علم لدنی ---------- ۳۰
ارامش کنار برادر ---------- ۳۰
درجه محبت زینب به حسین ---------- ۳۱
نگاه به حسین ---------- ۳۱
عبادت زینب ---------- ۳۱
علاقه به نماز شب ---------- ۳۱
نماز شب در شب عاشورا ---------- ۳۱
نماز نشسته ---------- ۳۲
التماس دعا از زینب ---------- ۳۲
ارشاد کوفیان در زمان حیات علی ---------- ۳۲
پاسخ به مسائل دینی ---------- ۳۲
سفارش پیامبر درباره زینب ---------- ۳۲
تجلیل علی از زینب ---------- ۳۳
سه وظیفه زینب ---------- ۳۳
علاقه به امام حسین ---------- ۳۳
احترام امام حسین به زینب ---------- ۳۳
بزرگداشت زینب ---------- ۳۳
شرط ازدواج زینب ---------- ۳۴
سخنرانی بین حسن و حسین ---------- ۳۵
سؤال و جواب برادر و خواهر ---------- ۳۷

سؤال زینب از پدر در لحظه آخر ---------- ۳۷
تعبیر خواب زینب توسط پیامبر ---------- ۳۸
فرزندان حضرت زینب ---------- ۳۹
پرستاری مادر ---------- ۳۹
القاب حضرت زینب ---------- ۳۹
حضرت زینب در سوگ پیامبر، علی، فاطمه و حسن ---------- ۴۰
زینب در سوگ جدش رسول خدا ---------- ۴۰
زینب نظاره گر گریه پیامبر ---------- ۴۱
حنوط جدم را بیاور ---------- ۴۳
زینب در سوگ مادر ---------- ۴۳
عزاداری برای فاطمه زهرا ---------- ۴۴
هنگام رحلت مادر ---------- ۴۴
در سوگ پدرش علی ---------- ۴۵
مصیبت برادرش امام حسن ---------- ۴۶
زینب بر بالین امام حسن ---------- ۴۶
مصایب حضرت زینب در سرزمین کربلا ---------- ۴۷
حرکت به سوی کربلا ---------- ۴۷
زینب در کاروان حسین ---------- ۴۷
ورود به کربلا ---------- ۴۷
سیلی بر صورت خود ---------- ۴۸
راضی به قضا بودن ---------- ۴۹
زینب در ورود به کربلا ---------- ۴۹
سلام زینب به حبیب بن مظاهر ---------- ۵۰
من از حسین جدا نمی شوم ---------- ۵۱
مصایب زینب در شب عاشورا ---------- ۵۱
بستن آب ---------- ۵۱

سرکشی به خیمه ----- ۵۱
شنیدن صدای سپاه دشمن ----- ۵۲
امتحان اصحاب در شب عاشورا ----- ۵۲
قافله سالار حسین ----- ۵۳
شب عاشورا ----- ۵۳
مصایب زینب در روز عاشورا ----- ۵۴
درخواست آب از زینب ----- ۵۴
پرستاری از امام سجاد ----- ۵۸
درخواست شمشیر از زینب ----- ۵۹
استمداد حضرت زینب ----- ۶۰
وداع امام حسین با زینب ----- ۶۰
دلداری امام بر زینب ----- ۶۱
درخواست پیراهن کهنه ----- ۶۲
وقتی امام از روی اسب افتاد ----- ۶۳
کنار بدن برادر ----- ۶۳
عمل به وصیت مادر ----- ۶۴
دعوت به استقامت ----- ۶۴
اخرین لحظات در کنار برادر ----- ۶۵
زینب بر فراز تل زینبیه ----- ۶۶
ایا در میان شما مسلمانی نیست ----- ۶۷
زینب از خیمه بیرون آمد ----- ۶۸
مصایب گلهای کربلا ----- ۶۸
درد دل بچه ها با زینب ----- ۶۸
ممانعت از به میدان رفتن عبدالله ----- ۶۸
زینب در سوگ عباس ----- ۶۹
زینب در بالین علی اکبر ----- ۶۹

زینب بر سر پیکر علی اکبر ---------- ۷۰

زینب کنار بدن علی اکبر ---------- ۷۰

با شتاب بر بالین علی اکبر آمد ---------- ۷۰

بغل کردن بدن علی اکبر ---------- ۷۰

درخواست آب برای علی اصغر ---------- ۷۰

امانتی از ما مانده ---------- ۷۱

در سوگ عبدالله اصغر، فرزند امام مجتبی ---------- ۷۲

ذکر مصیبت دو فرزند زینب ---------- ۷۳

پرستاری زینب از فاطمه صغری ---------- ۷۴

به دنبال دو یادگار امام حسین ---------- ۷۵

تسلی رباب ---------- ۷۶

مصایب بعد از شهادت امام حسین ---------- ۷۷

شنیدن شیهه اسب ---------- ۷۷

سخن با ذوالجناح ---------- ۷۷

نظاره به آتش کشیدن خیمه ها ---------- ۷۸

فداکاری حضرت زینب ---------- ۷۸

خبر به آتش کشیدن خیمه ها به امام سجاد ---------- ۷۸

بی تابی زینب کنار خیمه امام سجاد ---------- ۷۸

زینب کنار بدن پاره پاره ---------- ۷۸

کنار جسد برادر ---------- ۸۰

بوسیدن گلوی برادر ---------- ۸۰

این قربانی را قبول کن ---------- ۸۰

دلداری به امام سجاد ---------- ۸۱

زینب و نعش برادر ---------- ۸۲

دیدن مادر در خواب در شام غریبان ---------- ۸۳

غارت اهل حرم ---------- ۸۴

سکینه نعش پدر را در آغوش گرفت ---------- ۸۴
مصایب حضرت زینب در زمان اسارت ---------- ۸۴
کاروان اسیران از کربلا تا شام ---------- ۸۴
گریه امام زمان بر اسیری زینب ---------- ۸۴
خبر اسارت زینب از زبان علی ---------- ۸۵
دلداری و پرستاری از امام سجاد ---------- ۸۶
مصایب اسارت از کلام حبیب بن مظاهر ---------- ۸۷
هنگام سوار شدن بر محمل ---------- ۸۸
تازیانه به زینب ---------- ۸۸
دیدن صحنه دلخراش ---------- ۸۸
توجه به سر برادر ---------- ۹۰
گشودن چشم به چهره مبارک امام حسین ---------- ۹۱
مسیر اهل بیت از کوفه تا شام ---------- ۹۱
خطابه زینب در کوفه ---------- ۹۴
خطابه زینب در دارالاماره ابن زیاد ---------- ۹۵
دفاع از امام سجاد در مجلس ابن زیاد ---------- ۹۶
ایینه عفاف در مجلس ابن زیاد ---------- ۹۸
خطابه زینب در مجلس یزید ---------- ۱۰۰
نفرین زینب در مجلس یزید ---------- ۱۰۲
فریاد زینب در مجلس یزید ---------- ۱۰۳
دفاع از دختر امام حسین در مجلس یزید ---------- ۱۰۴
دعای زینب در مجلس یزید ---------- ۱۰۵
زینب و سه درخواست از یزید ---------- ۱۰۶
تشت اندوه و بلا ---------- ۱۰۶
پاره کردن گریبان در مجلس یزید ---------- ۱۰۶
زینب در جستجوی دختر امام حسین ---------- ۱۰۶

اگر زینب نبود ---------- ۱۰۹
ارزوی دیدن زینب ---------- ۱۱۰
قصه زنی که نذر کرد ---------- ۱۱۱
زن یزید به خرابه شام می آید ---------- ۱۱۳
تهیه غذا برای کودکان ---------- ۱۱۵
زنی به نام حمیده ---------- ۱۱۶
ما در اینجا غریبیم ---------- ۱۱۷
زینب و آرام کردن رقیه ---------- ۱۱۷
وداع زینب با رقیه ---------- ۱۱۸
نپذیرفتن خون بها ---------- ۱۱۹
بعد از اسارت تا وفات حضرت زینب ---------- ۱۱۹
تشکیل مجلس عزاداری ---------- ۱۱۹
زینب کنار قبر برادر در اربعین ---------- ۱۲۱
زنان مدینه ---------- ۱۲۲
خبر شهادت حسین به پیامبر ---------- ۱۲۲
شیون هنگام ورود به مدینه ---------- ۱۲۳
ملاقات ام البنین با زینب ---------- ۱۲۳
یاد جانسوز زینب در مدینه از رقیه ---------- ۱۲۴
سوگواری کنار قبر مادرش زهرا ---------- ۱۲۴
دستور به سیاه پوش کردن محمل ها ---------- ۱۲۴
سفید شدن موی و خم شدن کمر زینب ---------- ۱۲۶
مگر خانه نداریم، مگر بابا نداریم ---------- ۱۲۷
گفت و گو با ام حبیبه ---------- ۱۲۷
نظاره غسل دادن حضرت رقیه ---------- ۱۲۸
به خواب دیدن حضرت زهرا ---------- ۱۲۸
وفات حضرت زینب کبری ---------- ۱۳۰

لحظات آخر عمر زینب ---- ۱۳۰
وفات علیا مخدره زینب ---- ۱۳۱
محل دفن ---- ۱۳۲
گریه امام زمان در وفات زینب ---- ۱۳۳
امام زمان روضه وداع می خواند ---- ۱۳۴
عنایت به مجلس سوگواری ---- ۱۳۵
امام زمان کنار قبر عمه اش در شام ---- ۱۳۶
کرامات حضرت زینب ---- ۱۳۷
شفای یکی از بزرگان دین ---- ۱۳۷
نابودی سرمایه افراد سنگدل ---- ۱۳۸
نابودی زن بی رحم ---- ۱۳۹
اثر دعای زینب ---- ۱۴۰
شفای درد چشم ---- ۱۴۰
شفای نابینا ---- ۱۴۱
مسلمان شدن طبیب یهودی ---- ۱۴۲
نفرین حضرت زینب ---- ۱۴۵
توسل به حضرت زینب ---- ۱۴۵
شفای بیماری ---- ۱۴۹
برطرف شدن حاجت یک هندی ---- ۱۵۱
نتیجه احترام یک سنی به زینب ---- ۱۵۲
شفای یک جوان ---- ۱۵۳
شفای پسری که از بام سرنگون شده بود ---- ۱۵۵
یهودی و طلب فرزند از زینب ---- ۱۵۶
درک عظمت اهل بیت ---- ۱۵۷
نفرین زینب در حق بحر بن کعب ---- ۱۵۸
سکوت محض در هنگام خواندن خطبه ---- ۱۵۸

متوسل شوید، مأیوس نمی شوید ---- ۱۵۹
اولین سفر به شام ---- ۱۵۹
توسل به زینب کبری ---- ۱۶۰
گزیده اشعار در منقبت زینب ---- ۱۶۱
دختر دریای نجات ---- ۱۶۱
با یادش، ظهر عاشورا ---- ۱۶۱
کاروان اشک ---- ۱۶۱
تا اربعین ---- ۱۶۱
میلاد حضرت زینب ---- ۱۶۵
پیام خون حضرت زینب ---- ۱۶۶
زینب، پاسدار لاله ها ---- ۱۶۶
با پای برهنه ---- ۱۶۶
پاورقی ---- ۱۶۶
درباره مرکز ---- ۱۸۰

فضایل و خصایص زینب کبری (س)

مشخصات کتاب

نویسنده : عباس عزیزی

ناشر : عباس عزیزی

پیشگفتار

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ زینب کیست؟زینب فرزند کیست؟نام زینب را چه کسی برای او انتخاب کرد؟جانشین زهرا(س) کیست؟زینب چه کرد که امام حسین (ع) به احترام او از جا برخاست؟زینب چه کرد که به این مقامات عالی رسید؟وقتی زینب فرق شکافته پدرش را دید، چه حالی به او دست داد؟زینب فراق مادرش را چگونه تحمل کرد؟وقتی زینب لخته های جگر برادرش را در تشت دید، چه حالی به او دست داد؟چرا زینب را مادر مصیبت ها خوانده اند؟قهرمان کربلا کیست؟وقتی زینب بر فراز تل زینبیه ایستاده بود، چه دید؟وقتی زینب سی هزار لشکر دشمن را در مقابل دید، چه احساسی داشت؟زینب چگونه تشنگی خود و کودکان را تحمل کرد؟زینب چه احساسی داشت وقتی می دید عزیزانش در برابر او کشته می شوند؟زینب در قتلگاه چه دید؟زینب چگونه بدن پاره پاره برادر را شناخت؟زینب وقتی کنار بدن برادر آمد، چه دعایی کردزینب، چگونه مصیبت از دست دادن جد، پدر، مادر، برادران، و عزیزانش را تاب آورد؟زینب چرا سیلی خورد؟آن هنگام که خیمه ها را به آتش می کشیدند، زینب در چه حالی بود؟زینب در اسارت چه مصایبی چه مصایبی را تحمل کرد؟زینب چه احساسی داشت وقتی سر بریده برادر را بر بالای نیزه دید؟زینب در مجلس یزید چه صحنه هایی را مشاهده کرد؟زینب در آن مجلس و بعد از آن چه خطبه هایی خواند که کاخ ستم یزیدیان را بر سرشان خراب کرد؟زینب چرا نماز شب خود را نشسته خواند؟زینب در کجا و در چه شرایطی وفات یافت؟در این کتاب، دویست از فضایل، مصایب و کرامات صدیقه صغری حضرت

زینب کبری (س) بیان گردیده و در قسمت پایانی اشعار منتخب از شاعران اهل بیت عصمت و طهارت (ع) نقل شده است.امید است بتوانیم خود را به اوصاف و کمالات آن الگوی ایثار و فداکاری نزدیک کنیم و از خصایل و خصایص آن حضرت بهره وافر بر گیریم و بدانیم که توسل با اخلاص به آن بانوی پاک و مصیبت دیده، بدون پاداش و نتیجه نخواهد ماند.

تولد زینب و گریه پیامبر بر مصایب آن حضرت

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْزینب کبری (س) روز پنجم جمادی الاول سال ۵ یا ۶ هجرت در مدینه چشم به جهان گشود. خبر تولد نوزاد عزیز، به گوش رسول خدا (ص) رسید. رسول خدا (ص) برای دیدار او به منزل دخترش حضرت فاطمه زهرا (س) آمد و به دختر خود فاطمه (س) فرمود: «دخترم، فاطمه جان، نوزادت را برایم بیاور تا او را ببینم».فاطمه (س) نوزاد کوچکش را به سینه فشرد، بر گونه های دوست داشتنی او بوسه زد، و آن گاه به پدر بزرگوارش داد. پیامبر (ص) فرزند دلبند زهرای عزیزش را در آغوش کشیده صورت خود را به صورت او گذاشت و شروع به اشک ریختن کرد. فاطمه (ص) ناگهان متوجه این صحنه شد و در حالی که شدیدا ناراحت بود از پدر پرسید: پدرم، چرا گریه می کنی؟! رسول خدا (ص) فرمود: «گریه ام به این علت است که پس از مرگ من و تو، این دختر دوست داشتنی من سرنوشت غمباری خواهد داشت، در نظرم مجسم گشت که او با چه مشکلاتی دردناکی رو به رو می شود و چه مصیبتهای بزرگی را به خاطر رضای خداوند با آغوش باز استقبال می کند».در آن دقایقی

که آرام اشک می ریخت و نواده عزیزش را می بوسید، گاهی نیز چهره از رخسار او برداشته به چهره معصومی که بعدها رسالتی بزرگ را عهده دار می گشت خیره خیره می نگریست و در همین جا بود که خطاب به دخترش فاطمه (س) فرمود: «ای پاره تن من و روشنی چشمانم، فاطمه جان، هر کسی که بر زینب و مصایب او بگرید ثواب گریستن کسی را به او می دهند که بر دو برادر او حسن و حسین گریه کند». [۱] .

ولادت و پرورش زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْدرست ترین گفتار آن است که سیدتنا زینب کبری (س) در پنجم ماه جمادی الاولی سال پنجم هجری به دنیا آمده، و تربیت و پرورش آن دره یتیمه و مروارید گرانبها و بی مانند در کنار پیغمبر اکرم (ص) بوده، و در خانه رسالت راه رفته، و از پستان زهرای مرضیه (س) شیر وحی مکیده، و از دست پسر عموی پیغمبر، امیرالمؤمنین (ع) غذا و خوراک خورده و نمو نموده، نمو قدسی و پاکیزه، و با سعادت و نیکبختی، و پرورش یافته پرورش روحانی و الهی، و به جامه های عظمت و بزرگی به چادر پاکدامنی و حشمت و بزرگواری پوشیده شده، و پنج تن اصحاب کساء به تربیت و پرورش و تعلیم و آموختن و تهذیب و پاکیزه گردانیدن او قیام نموده و ایستادگی داشتند، و همین بس است که مربی و مؤدب و معلم او ایشان باشند. [۲] .

گریه جبرئیل بر مصایب زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْروایت شده است که پس از ولادت حضرت زینب (س)، حسین (ع) که در آن هنگام کودک سه چهار ساله بود، به محضر رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: «خداوند به من خواهری عطا کرده است».پیامبر(ص) با شنیدن این سخن، منقلب و اندوهگین شد و اشک از دیده فرو ریخت. حسین (ع) پرسید: «برای چه اندوهگین و گریان شدی؟».پیامبر(ص) فرمود: «ای نور چشمم، راز آن به زودی برایت آشکار شود.»تا اینکه روزی جبرئیل نزد رسول خدا (ص) آمد، در حالی که گریه می کرد، رسول خدا (ص) از علت گریه او پرسید، جبرئیل عرض کرد: «این دختر (زینب) از آغاز زندگی تا پایان عمر همواره با بلا

و رنـج و اندوه دست به گریبان خواهد بود؛ گاهی به درد مصـیبت فراق تو مبتلا شود، زمانی دسـتخوش ماتم مادرش و سـپس مـاتم مصـیبت جـانسوز برادرش امـام حسن (ع) گردد و از این مصـایب دردناك تر و افزون تر اینكه به مصایب جانسوز كربلا گرفتـار شود، به طوری كه قامتش خمیـده شود و موی سـرش سـفید گردد.»پیامبر (ص) گریان شـد و صورت پر اشـكش را بر صورت زینب (س) نهـاد و گریه سـختی كرد، زهرا (س) از علت آن پرسـید. پیـامبر (ص) بخشـی از بلاهـا و مصـایبی را كه بر زینب (س) وارد می شود، برای زهرا(س) بیـان كرد.حضـرت زهرا (س) پرسـید: «ای پـدر! پـاداش كسـی كه بر مصایب دخترم زینب (س) گریه كند كیست؟ پیامبر اكرم (ص) فرمود: «پاداش او همچون پاداش كسـی است كه برای مصایب حسن و حسین (ع) گریه می كند» [۳] .

بشارت تولد زینب و گریه علی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْهر پـدری را كه بشـارت به ولاـدت فرزنـد دادنـد، شـاد و حرم گردیـد، جز علی بن ابی طـالب (ع) كه ولادت هر یك از اولاد او سـبب حزن او گردید.در روایت است كه چون حضرت زینب متولد شد، امیرالمؤمنین (ع) متوجه به حجره طـاهره گردیـد، در آن وقت حسـین (ع) به اسـتقبال پـدر شـتافت و عرض كرد: ای پـدر بزرگوار! همانا خـدای كردگار خواهری به من عطـا فرموده.امیرالمؤمنین (ع) از شـنیدن این سـخن بی اختیـار اشـك از دیـده های مبارك به رخسار همایونش جاری شـد. چون حسـین (ع) این حال را از پـدر بزرگوارش مشاهـده نمود افسـرده خاطر گشت. چه، آمد پدر را بشارت دهد، بشارت مبدل به مصیبت و سبب حزن و اندوه

پـدر گردید، دل مبارکش را درد آمد و اشک از دیده مبارکش بر رخسارش جاری گشت و عرض کرد: «بابا فدایت شوم، من شمـا را بشـارت آوردم شـما گریه می کنیـد، سـبب چیست و این گریه بر کیست؟»علی (ع) حسـینش را در برگرفت و نـوازش نمود و فرمود: «نور دیـده! زود باشـد که سـر این گریه آشـکار و اثرش نمودار شود.»که اشـاره به واقعه کربلاـ می کنـد. همین بشارت را سـلمان به پیغمبر داد و آن حضـرت هم منقلب گردیـد.چنان که در بعض کتب است که حضـرت رسالت در مسـجد تشـریف داشت آن وقت سـلمان شـرفیاب خـدمت گردیـد و آن سـرور را به ولادت آن مظلومه بشارت داد و تهنیت گفت. آن حضـرت بگریست و فرمود: «ای سـلمان جبرییـل از جانب خداونـد جلیل خبر آورد که این مولود گرامی مصـیبتش غیر معـدود باشد تا به آلام کربلا مبتلا شود، الخ» [۴] .

نامگذاری زینب از طرف خداوند

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْهنگامی که زینب (س) متولد شد، مادرش حضـرت زهرا (س) او را نزد پدرش امیرالمؤمنین (ع) آورده و گفت: این نوزاد را نامگذاری کنید!حضرت فرمود: من از رسول خدا جلو نمی افتم.در این ایام حضرت رسول اکرم (ص) در مسافرت بود. پس از مراجعت از سفر، امیرالمؤمنین علی (ع) به آن حضرت عرض کرد: نامی را برای نوزاد انتخاب کنید.رسول خـدا (ص) فرمود: من بر پروردگارم سـبقت نمی گیرم.در این هنگام جبرئیل (ع) فرود آمـده و سـلام خداوند را به پیامبر(ص) ابلاـغ کرده و گفـت:نـام ایـن نـوزاد را «زینب» بگذاریـد! خداونـد بزرگ این نـام را برای او بر برگزیـده است.بعـد مصـایب و مشکلاتی را که بر آن حضرت وارد خواهد

شـد، بازگو کرد. پیامبر اکرم (ص) گریست و فرمود: هر کس بر این دختر بگرید، همانند کسـی است که بر برادرانش حسن و حسین گریسته باشد. [۵] .

فرزند فاطمه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْعلیا حضـرت زینب، نخستین دختری است که از فاطمه (س) به دنیا آمـده، و او پس از امام حسن و امام حسـین (ع) بزرگترین فرزنـدان فاطمه (س) بوده، و نیز گفته انـد: دلیل بر آن است که راویان حدیث و بیان کنندگان اخبار در ایـام اضـطهار - یعنی روزگـار غلبه و چیرگی ظلم و سـتم سـتمگران بر مؤمنین - هر گاه می خواسـتند از امیرالمؤمنین علی (ع) روایتی نقل کنند می گفتند: این روایت از ابی زینب است، و اینکه امیرالمؤمنین (ع) را به این کنیه می نامیدند، برای آن اسـت که زینب کبری (س) پس از امام حسن و امام حسین - علیهماالسلام - بزرگترین فرزندان آن حضرت بوده، و امیرالمؤمنین (ع) نزد دشمنانش به این کنیه معروف نبوده است. [۶] .

تغذیه زینب از زبان پیامبر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْحضـرت زینب (س) مانند دو برادرش حسن و حسین (ع) از زبان رسول الله (ص) تغذی می کرد.همان طور که در بسـیاری از اخبار آمـده است، پیغمبر (ص) زبان خود را در دهان حسـنین می گـذاشت، آنان با مکیدن زبان پیغمبر تغـذیه می شدنـد و از همین طریق گوشت و پوست بدنشان می رویید و رشد می کرد، در مورد حضـرت زینب (س) نیز همین عمل را انجام می داد.در جلد اول از کتاب خرایج راوندی (صـفحه ۹۴) معجزه یکصد و پنجاه و پنج (۱۵۵) از حضرت صادق (ع) چنین روایت کرده است:امام صادق (ع) فرمود: پیغمبر (ص) پیوسـته نزد فرزنـدان شـیر خوار فاطمه می آمـد، از آب دهان خود آنان را تغذیه می کرد و سپس به فاطمه (س) می فرمود به آنان شیر ندهید»

.[۷]

لقب های حضرت زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْالف) زینب کبری: این لقب برای مشخص شدن و تمییز دادن او از سایر خواهرانش (که از دیگر زنان امیرمؤمنان به دنیا آمده بودند) بود.ب)الصدیقه الصغری: چون «صدیقه»لقب مبارک مادرش، زهرای مرضیه (س) است، و از سویی شباهت های بی شماری میان مادر و دختر وجود داشت، لذا حضرت زینب را «صدیقه صغری» ملقب کردند.ج) عقیله / عقیله بنی هاشم / عقیله الطالبین:«عقیله» به معنای بانویی است که در قومش از کرامت و ارجمندی ویژه ای بر خوردار باشد و در خانه اش عزت و محبت فوق العاده ای داشته باشد.د) دیگر لقب ها:از دیگر لقب های حضرت زینب، موثقه عارفه، عالمه غیرمعلمه، عابده آل علی، فاضله و کامله است. [۸] .

کنیه حضرت زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْکنیه آن علیا حضرت «ام کلثوم» است، و این که ایشان را «زینب کبری» می گویند، برای آن است که فرق باشد بین او و بین کسی از خواهرانش که به آن نام و کنیه نامیده شده است.چنان که ملقبه به «صدیقه صغری» شده است، برای فرق بین او و مادرش صدیقه کبری فاطمه زهراصلوات الله علیهما. [۹] .زینب عالمه بودامام سجاد (ع) خطاب به عقیله بنی هاشم، زینب کبری (س) می فرمایند:«یا عمه انت بحمد الله عالمه غیر معلمه، و فهمه غیر مفهمه».عمه جان! تو عالمه ای هستی بدون اینکه معلم داشته باشی، و فهمیده ای هستی بی آن که کسی مطالب را به تو فهمانده باشد [۱۰] .زینب محدثه بوداز سخنان فاضل دربندی (متوفی به سال ۱۲۸۶ هجری) و جز او از عالمان دیگر - رحمهم الله - ظاهر و هویدا است که آن خاتون

دو سرا حضرت زینب کبری (س) علم منایا و بلایا (مرگ ها و پیشامدهای سخت) را می دانسته، و فرمایش امام سجاد (ع) به او:«یا عمه انت بحمد الله عالمه غیر معلمه، و فهمه غیر مفهمه»؛ ای خواهر پدرم! خدای را شکر و سپاس، تو دانایی هستی که کسی به تو نیاموخته، و فهمیده و درک کننده ای هستی که کسی به تو نفهمانده است.دلیل و راهنما است به این که زینب دختر امیرالمؤمنین (س) محدثه بوده، یعنی همه چیز (از جانب خدای تبارک و تعالی) به او الهام می شده و در دلش آشکار می گشته است.همچنین علم و دانش او از علوم لدنیه (علومی که از استاد فرا نگرفته، بلکه از جانب خدای عزوجل) بوده است. [۱۱].

عقیله بنی هاشم

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْدر برخی روایات است که او را مجلس علمی بود و زنان به قصد آموختن احکام دین نزد او می رفتند. این صفات برجسته که برای هیچ یک از زنان معاصر او فراهم نشده است، زینب را از دیگران ممتاز ساخت؛ چنان که او را «عقیله بنی هاشم» می گفتند و از وی حدیث فرا می گرفتند.ابن عباس از او حدیث کند و گوید: «عقیله ما، زینب دختر علی (ع) حدیث کرد... و این لقب بر او ماند؛ چنان که به عقیله معروف گشت و فرزندان وی را بنی عقیله گفتند.» [۱۲].

فصاحت و بلاغت زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْشیخ جعفر نقدی (ره) می نویسد:«می گویم: و این حذلم بن کثیر (راوی این خبر) از فصحاء و سخنوران و نیکو گفتاران عرب است که که از فصاحت و زبان آوری و نیکو گفتاری و از بلاغت و رسایی سخن و مطابق اقتضای مقام و مناسب حال مخاطب سخن گفتن زینب تعجب نموده و به شگفت آمده، و از براعت و برتری فضل و کمال و علم و دانش و شجاعت ادبیه و دلاوری پسندیده آن مخدره، حیرت و سرگردانی او را فرا گرفته، به طوری که نتواسته او را (به کسی) تشبیه و مانند نماید، مگر به پدرش سید و مهتر هر بلیغ و فصیحی. پس (از این رو) گفته: «کانها تفرع عن لسان امیرالمؤمنین»؛ یعنی گویا علیا حضرت زینب (س) (سخنانش را در کوفه) از زبان امیرالمؤمنین (ع) قصد و آهنگ می نمود، و هر که درباره کربلا و در احوال و سرگذشت های حسین (ع) کتابی نوشته، این خطبه و سخنرانی را نقل

نموده است. و حاحظ در کتاب خود «البیان و التبیین» آن را از خزیمه الاسدی روایت نموده که خزیمه گفته: «زنان کوفه را در آن روز دیدم به پا ایستاده (برکشته شدگان در کربلا) ندبه و زاری و شیون می نمودند، در حالی که گریبان ها (شان را) می دریدند [۱۳] .

جود و سخاوت زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْروزی میهمانی برای امیرالمؤمنین (ع) رسید. آن حضرت به خانه آمده و فرمود: ای فاطمه، آیا طعامی برای میهمان خدمت شما می باشد؟ عرض کرد: فقط قرض نانی موجود است که آن هم سهم دخترم زینب می باشد. زینب (س) بیدار بود، عرض کرد: ای مادر، نان مرا برای میهمان ببرید، من صبر می کنم. طفلی که در آن وقت، که چهار یا پنج سال بیشتر نداشته این جود و کرم او باشد، دیگر چگونه کسی می تواند به عظمت آن بانوی عظمی پی ببرد؟ زنی که هستی خود را در راه خدا بذل بنماید، و فرزندان از جان عزیزتر خود را در راه خداوند متعال انفاق بنماید و از آنها بگذرد بایستی در نهایت جود بوده باشد. [۱۴] .

نبوغ و استعداد حضرت زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْدر تاریخ آمده که روزی امیرمؤمنان (ع) در میان دو فرزند خردسالش عباس و زینب نشسته بود که رو به عباس نموده فرمود: «قل واحد» بگو یک.عباس آن را گفت.سپس فرمود: «قل اثنان» بگو دو.عباس در پاسخ گفت: «استحیی ان اقول باللسان الذی قلت واحد، اثنان»؛ شرم دارم با زبانی که یکی گفته ام، دو بگویم.آن گاه امیرمؤمنان (ع) چشمان عباس (ع) را بوسه زد؛ چرا که کلام این فرزند خردسال اشاره به وحدانیت خدای تعالی و توحید او می کرد.سپس رو به زینب (س) کرد، ولی زینب منتظر سؤال پدر نمانده، خود سؤالی مطرح کرد و گفت: پدر! ما را دوست داری؟امیرمؤمنان (ع) فرمود: آری دخترم، فرزندان پاره های قلب ما هستند.زینب (س) با این مقدمه، وارد سؤال اصلی شد و پرسید: پدر! دو محبت – محبت خدا

و محبت اولاد - در قلب مؤمن جا نمی گیرد. پس اگر باید دوست داشته باشی، شفقت و مهربانی را نثار ما کن و محبت خالص را تقدیم خداوند.علی (ع) که این درک، و شناخت و استعداد را در این دختر و پسر خردسالش مشاهده نمود، بر علاقه اش نسبت به آنان افزوده شد.» زینب (س) به دلیل همین نبوغ و استعداد و دیگر کمالاتی که در وجودش بود، از احترام ویژه خانواده پدر برخوردار شد. [۱۵] .

فضایل حضرت زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْمرحوم علامه مامقانی (ره) در مجلد سوم کتاب شریف «تنقیح المقال» درباره سیدتنا زینب الکبری (س) می نویسد:«درباره سیدتنا زینب الکبری می گویم: زینب و چیست زینب و چه چیز تو را دانا گردانید (و از کجا درک نموده و دریافتی) که (شرافت و بزرگی و فضیلت و برتری) زینب چیست؟ (پس به طور اختصاص آن هم یک از هزار آن است که) زینب عقیله یعنی خاتون بزرگوار و گرامی فرزندان هاشم (ابن عبد مناف پدر جد رسول خدا) است، و محققا صفات حمیده و خوی های پسندیده را دارا بود که پس از مادرش، صدیقه کبری (س) کسی دارا نبوده است، تا این که حق و سزاوار است گفته شود: او است صدیقه صغری، زینب را در حجاب و پوشش و عفت و پاکدامنی (از دیگران) زیادت و افزونی است (و آن این است) که تن او را در زمان پدرش (امیرالمؤمنین) و دو برادرش (امام حسن و امام حسین) کسی از مردان ندید تا روز «طف» (کربلا، و این که زمین کربلا را طف می نامند، برای آن است که طف

زمینی بلند و جانب و کنار را گویند، و زمین کربلا کنار فرات است) و زینب (س) در صبر و شیکبایی (از مصایب و اندوه های بزرگ) و ثبات و پایداری و قیام و ایستادگی (در آشکار ساختن حق و درستی) و قوت و نیروی ایمان و گرویدن (به عقاید و احکام دین مقدس اسلام) و تقوا و پرهیزکاری و اطاعت و فرمانبری (از آنچه خدای تعالی فرموده) وحیده و یگانه بود (که پس از مادرش علیا حضرت فاطمه (س) در دنیا چنین خاتونی که دارای این صفات حمیده و خوی های پسندیده بی مانند باشد، سراغ ندارم) و زینب (س) در فصاحت و آشکارا سخن گفتن و زبان آوری و در بلاغت و رسایی سخن و سخن گفتن مطابق اقتضای مقام و مناسب حال، گویی از زبان (پدر بزرگوارش) امیرالمؤمنین (ع) قصد و آهنگ می نمود، چنان که پوشیده نیست بر کسی که در خطبه و سخنرانی او (در مجلس ابن زیاد در کوفه، و مجلس یزید در شام) از روی تحقیق و درستی فکر نموده و بیندیشد، و اگر ما (علما و بیان کننده اصول و فروع دین مقدس اسلام) بگوییم: زینب (س) مانند امام (ع) دارای مقام عصمت بوده (از گناه بازداشته شده و هیچ گونه گناهی نکرده با این که قدرت و توانایی بر آن داشته و معنی عصمت نزد ما امامیه همین است) کسی را نمی رسد که (گفتار ما را) انکار کند و نپذیرد. اگر به احوال و سرگذشت های او در طف و کربلا و پس از کربلا (در کوفه و شام) آشنا باشد، چگونه چنین نباشد؟ و

اگر چنین نبود هر آینه امام حسین (ع) مقدار و پاره ای از بار سنگین امامت و پیشوایی را روزگاری که امام سجاد(ع) بیمار بود بر او حمل و واگذار نمی نمود، و پاره ای از وصایا و سفارشهای خود را به او وصیت نمی کرد و امام سجاد (ع) او را در بیان احکام و آنچه که از آثار و نشانه های ولایت و امامت است. نایبه به نیابت خاصه و جانشین خود نمی گرداند. [۱۶] .

مفسر قرآن

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْفاضل گرامی سید نورالدین جزایری در کتاب خود «خصایص الزینبیه» چنین نقل می کند:«روزگاری که امیرالمؤمنین (ع) در کوفه بود، زینب (س) در خانه اش مجلسی داشت که برای زنها قرآن تفسیر و معنی آن را آشکار می کرد. روزی «کهیعص» را تفسیر می نمود که ناگاه امیرالمؤمنین (ع) به خانه او آمد و فرمود: ای نور و روشنی دو چشمانم! شنیدم برای زن ها «کهیعص» را تفسیر می نمایی؟زینب (س) گفت: آری. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: این رمز و نشانه ای است برای مصیبت و اندوهی که به شما عترت و فرزندان رسول خدا(ص) روی می آورد. پس از آن مصایب و اندوه ها را شرح داد و آشکار ساخت. پس آن گاه زینب گریه کرد، گریه با صدا - صلوات الله علیها. [۱۷] .

پاکدامنی و حیای زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْیحیی مازنی روایت کرده است:«مدتها در مدینه در خدمت حضرت علی (ع) به سر بردم و خانه ام نزدیک خانه زینب (س) دختر امیرالمؤمنین (ع) بود. به خدا سوگند هیچ گاه چشمم به او نیفتاده صدایی از او به گوشم نرسید. به هنگامی که می خواست به زیارت جد بزرگوارش رسول خدا (ص) برود، شبانه از خانه بیرون می رفت، در حالی که حسن (ع) در سمت راست او و حسین (ع) در سمت چپ او و امیرالمؤمنین (ع) پیش رویش راه می رفتند. هنگامی که به قبر شریف رسول خدا (ص) نزدیک می شد، حضرت علی (ع) جلو می رفت و نور چراغ را کم می کرد. یک بار امام حسن (ع) از پدر بزرگوارش درباره این کار سؤال کرد، حضرت فرمود: می

ترسم کسی به خواهرت زینب نگاه کند.» [۱۸] .

گفتن مسائل شرعی

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الرَّحیمْشیخ صدوق، محمد بن بابویه (ره) می گوید: حضرت زینب (س) نیابت خاصی از طرف امام حسین (ع) داشت و مردم در مسائل حلال و حرام به او مراجعه کرده از او می پرسیدند، تا اینکه حضرت سجاد (ع) بهبود یافت.شیخ طبرسی (ره) گوید: حضرت زینب (س) روایات بسیاری را از قول مادرش حضرت زهرا (س) روایت کرده است.از عماد المحدثین روایت شده است که: حضرت زینب (س) از مادر و پدر و برادرانش و از ام سلمه و ام هانی و دیگر زنان روایت می کرد و از جمله کسانی که از او روایت کرده اند، ابن عباس و علی بن الحسین (ع) و عبدالله بن جعفر و فاطمه صغری دختر امام حسین (ع) و دیگرانند.همچنین ابوالفرج گوید: زینب بانویی عقیله که ابن عباس سخنان حضرت زهرا(س) را در مورد فدک از قول او نقل کرده و می گوید: عقیله ما، زینب دختر علی (ع) به من گفت.از ظاهر فرمایش فاضل دربندی و دیگر عالمان چنین به دست می آید که حضرت زینب کبری (س) علم منایا و بلایا (خوابها و حوادث آینده) را همچون بسیاری از یاران حضرت علی (ع)، مانند میثم تمار و رشید هجری و برخی دیگر می دانسته و بلکه در ضمن اسراری که بیان کرده، به طور قطع و مسلم آن حضرت را از مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم و دیگر زنان با فضیلت برتر دانسته است.وی در ضمن فرمایش حضرت سجاد (ع) که به آن حضرت فرموده بود: «ای عمه تو بحمدالله دانشمند بدون

آموزگـار و فهمیـده بـدون آموزنـده هسـتی.»، گویـد: این فرمـایش خـود دلیـل و حجت بر آن است که زینب دختـر حضـرت امیرالمؤمنین (ع) محدثه بوده یعنی به او الهام می شده است و عمل او از علم لدنی و آثار باطنی می باشد. [۱۹] .

شجاعتی نظیر حسین

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْشـجاعت حسـین (ع) در خواهرش زینب (س) هم بود؛ یـا زینب (س) هم در مقام شـجاعت قطع نظر از جهت امامت، کمی از حسـین (ع) نـدارد قوت قلبش به برکت اتصالش به مبداء تعالی راستی محیرالعقول است.شـیخ شوشتری می فرمایـد: اگر حسـین (ع) در صـحنه کربلاـ یـک میـدان داشت، مجلله زینب (س) دو میـدان نـبرد داشت: میـدان نبرد اولش مجلس ابن زیاد، و دومی مجلس یزید پلید.اما تفاوت هایی که از حیث ظهور دارد، نبرد حسـین (ع) با لباسی که از پیغمبر به او رسـیده بود، عمامه پیغمبر بر سر و جبه او به دوش، نیزه به همراه و شمشیر به دستش سوار بر مرکب رسول خدا (ص) گردید با عزت و شهامت وارد نبرد مشرکین گردید تا شهید شد. [۲۰] .

گذشتن از راحتی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْکسـی که پس از دسـتگاه سـلطنتی، دستگاه او است، کمال وسایل موجود به بهترین وجهی برایش مهیا است، غلامها و کنیزها و وسایل راحتی، غرض زینب در چنین خانه ای زندگی می کند که هیچ کسـری ندارد ناگهان می بیند حسین (ع) می خواهد حرکت کند تمام خوشی ها و راحتی ها را رها می کند و خود را در دریای ناراحتی ها و ناملایمات می افکنـد این، چه زهـدی است؟ سـبحان الله! واقعا حیرت آور است. اگر جریان را نمی دانست، مهم نبود، لیکن از همان شب ۲۸ رجب که به اتفاق برادرش با ترس و هراس از مـدینه فرار کرده به سـمت مکه حرکت نمودنـد، برای آنچه جـدش رسول خـدا (ص) و پدر و مادرش گزارش داده بودند از مصیبتها آماده شد.خلاصه، با علم به

این معنی، و یقین به این که در بلاهای سخت سخت می رود، برای مثل زینبی که دختر سلطان حقیقی و ظاهری و همسر عبدالله است برود در یک دستگاهی که آخرش اسیری است، آواره بیابانها و زحمت مسافرتها گردد؟ [۲۱] .

آینه تمام نمای مقام رسالت و امامت

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْمحمد غالب شافعی، یکی از نویسندگان مصری گفته است:«یکی از بزرگترین زنان اهل بیت از نظر حسب و نسب و از بهترین بانوان طاهر، که دارای روحی بزرگ و مقام تقوا و آیینه تمام نمای مقام رسالت و ولایت بوده، حضرت سیده زینب، دختر علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - است که به نحو کامل او را تربیت کرده بودند و از پستان علم و دانش خاندان نبوت سیراب گشته بود، به حدی که در فصاحت و بلاغت یکی از آیات بزرگ الهی گردید و در حلم و کرم و بینایی و بصیرت در تدبیر کارها در میان خاندان بنی هاشم و بلکه عرب مشهور شد و میان جمال و جلال و سیرت و صورت و اخلاق و فضیلت جمع کرده بود.آنچه خوبان همگی داشتند، او به تنهایی دارا بود. شبها در حال عبادت بود و روزها را روزه داشت و به تقوا و پرهیزکاری معروف بود...» [۲۲] .

ایراد خطبه در کودکی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْاز عجایب اینکه زینب (س) در حدود شش سالگی، خطبه غرا و طولانی مادرش حضرت زهرا (س) را که در مسجد النبی، پیرامون فدک و رهبری امام علی (ع) ایراد کرد، حفظ نموده بود، برای آیندگان روایت می کرد، با اینکه آن خطبه هم مشروح و طولانی است و هم واژه ها و جمله های دشوار و پر معنی و بسیار در سطح بالا دارد و این از عجایب روزگار است و دیگران آن خطبه را از زینب (س) نقل نموده اند. [۲۳] .

تلاوت قرآن

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْروایت شده: که روزی زینب (س) آیات قرآن را تلاوت می کرد، حضرت علی (ع) نزد او آمد، ضمن پرسشهایی، با اشاره و کنایه، گوشه هایی از مصایب زینب (س) را که در آینده رخ می داده، به آگاهی او رسانید.زینب (س) عرض کرد: «من قبلا این حوادث را که برایم رخ می دهد، از مادرم شنیده بودم». [۲۴] .

شباهت زینب به خدیجه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْجالب اینکه شباهت حضرت زینب (س) به حضرت خدیجه (س) از امیرمؤمنان علی (ع) نیز نقل شده است، چنان که در روایت آمده است:وقتی که اشعث بن قیس از حضرت زینب (س) خواستگاری کرد، حضرت علی (ع) بسیار دگرگون و خشمگین شد، و با تندی به اشعث فرمود:«این جرأت را از کجا پیدا کرده ای که زینب (س) را از من خواستگاری می کنی؟! زینب (س) شبیه خدیجه (س)، پرورده دامان عصمت است، شیر از دامان عصمت خورده، تو لیاقت همتایی از او را نداری، سوگند به خداوندی که جان علی در دست او است، اگر بار دیگر این موضوع را تکرار کنی، با شمشیر جوابت را می دهم، تو کجا که با یادگار حضرت زهرا (س) همسر و همسخن شوی؟!» [۲۵] .همچنین از پاره ای روایت فهمیده می شود که به خاطر شباهتی که حضرت زینب (س) به خاله پیامبر (ص) به نام ام کلثوم داشت، پیامبر(ص) کنیه او را

«ام کلثوم» گذاشت. [۲۶] .

شباهت زینب به پدر بزرگوار خود

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْمرحوم سید نورالدین جزایری (ره) در مورد شباهت حضرت زینب (س) به پدر بزرگوار خود چنین نوشته است:غالبا کلیه پسر شباهت به پدر، و دختر شباهت به مادر پیدا می کند، به جز حضرت فاطمه زهرا(س): «کانت مشیتها مشیه ابیها رسول الله و منطقها کمنطقه». و نیز حضرت زینب (س) که «منطقها کمنطق ابیها امیرالمؤمنین علیه السلام» بود. [۲۷] .

زهد زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْزینب کبری (س) اعلا درجه رضا و تسلیم را دارا و حایز بود. زنی که شوهرش بحرالجود، عبدالله بن جعفر، بود و خانه اش بعد از منزل خلفا و ملوک در درجه اول عظمت بود و ارباب حوایج همواره در آن بیت الشرف تجمع داشته و برای خدمت، کمر بسته، آماده و فرمانبردار بودند - با این حال برای کسب رضای خدا از همه آنها صرف نظر کرد و از مال و جاه و جلال دنیوی به کلی چشم پوشید. حتی از شوهر (البته، با رضای او) و نیز از اولاد و خدم و حشم چشم پوشید و به کمک برادرش امام حسین (ع) شتافت تا دین خدا را نصرت کند و برای جلب رضایت حق، تن به اسارت داد، تا آن که به مقامات عالیه نایل گردید. [۲۸] .

نسبت مردانگی به حضرت زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْروایت شیخ بزرگوار صدوق را در کتاب «اکمال الدین» و شیخ طوسی را در کتاب «غیبت» مورد مطالعه قرار دهید! این دو تن به صورت مسند از احمد بن ابراهیم روایت می کنند که گفت:«در سال ۲۸۲ بر حکیمه دختر حضرت جواد الائمه امام محمد تقی (ع) وارد شدم و از پس پرده با او صحبت کرده از دین و آیین او پرسیدم و او نام امام خود را برده گفت: فلانی پسر حسن. به او عرض کردم: فدایت شوم، آیا آن حضرت را به چشم خود دیده اید یا اینکه از روی اخبار و آثار می گویید؟ گفت:از روی روایتی که از حضرت عسکری (ع) به مادرش نوشته شده است. گفتم: آن مولود کجاست؟ گفت: پنهان است. گفتم:

پس شیعه چه کننـد و نزد چه کسـی مشـکلات خویش را بازگو نمایند؟ گفت: به جده، مادر حضـرت عسـکری. گفتم: آیا به کسـی اقتـدا کنم که زنی وصـایت او را بر عهـده دارد؟ گفت: به حسـین بن علی (ع) اقتـدا کن که در ظاهر به خواهرش زینب (س) وصیت کرد و هر گونه دانشی که از حضرت سجاد (ع) بروز می کرد، به حضرت زینب (س) نسبت داده می شد تا بدین گونه جان حضرت سجاد (ع) محفوظ بماند... [۲۹] .

زینب، چشمه علم لدنی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْدر مقام علم و یقین، چنان که علم امام لدنی است، نه کتابی و تحصـیلی رشـته علمی که خدای عالم به قلب خاتم الانبیاء و دودمانش انـداخت که در قرآن می فرمایـد: «از نزد خود به او علم دادیم» به علی (ع) و حسن و حسـین داد به زینب هم عنایت فرمود.مجلله زینب (س) از همان ابتدایی که خداوند او را آفرید، روح لطیفش را چشمه علمی از همان علم لدنی قرار داد. اینها کوچک و بزرگ ندارند. [۳۰] .

ارامش کنار برادر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْمحبت و علاقه زینب (س) از همان دوران کودکی، به امام حسـین (ع) به قـدری سـرشار بود، که نمی توان آن را وصف کرد. او همواره می خواست در کنـار برادرش حسـین (ع) باشـد و رخسـار زیبای حسـین (ع) را بنگرد، با او انس و الفت داشـته باشد. این محبت عجیب و سـرشار از مهر و خلوص، موجب تعجب حضـرت زهرا (س) شد، راز آن را نمی دانست، تا آنکه روزی این موضوع را با پـدرش در میان گـذاشت و پرسـید: «پدرجان! از محبتی که میان زینب (س) و حسـین (ع) است، شـگفت زده شده ام، به طوری که زینب (س) لحظه ای بدون دیدار حسـین (ع) قرار ندارد، اگر ساعتی بوی حسـین (ع) را استشـمام نکنـد جانش به لب می رسـد.» پیامبر (ص) با شـنیدن این سـخن، دگرگون شـد و اشک از چشـمانش سـرازیر گشت و آهی از سـینه پرسوزش بر کشـید و خطاب به دخترش زهرا(س) فرمود: «ای نور چشمم! این دختر همراه حسین (ع) به کربلا می رود، در رنجها و سختیهای مصایب حسین (ع) شریک

خواهد بود.» [۳۱] .

درجه محبت زینب به حسین

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْبه نوشته بعضی مورخان، درجه محبت زینب (س) به امام حسین (ع) به گونه ای بود که هر روز چند بار به دیدار حسین (ع) می پرداخت، سپس نماز می خواند. در روز عاشورا دو نوجوانش محمد و عون را نزد حسین (ع) آورد و عرض کرد: «جدم ابراهیم خلیل (ع) از درگاه خدا قربانی را قبول فرمود، تو نیز این قربانی را از من بپذیر، اگر چنین نبود که جهاد و جنگ برای زنان روا نیست، در هر لحظه هزار جان فدای جانان می کردم، هر ساعت هزار شهادت را می طلبیدم. [۳۲] .

نگاه به حسین

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْعلامه جزایری در کتاب «الخصائص الزینبیه» می نویسد:وقتی که حضرت زینب (س) شیر خواه و در گهواره بود، هر گاه برادرش حسین (ع) از نظر او غایب می شد، گریه می کرد و بی قراری می نمود. هنگامی که دیده اش به جمال دل آرای حسین (ع) می افتاد، خوشحال و خندان می شد. وقتی که بزرگ شد، هنگام نماز قبل از اقامه،نخست به چهره حسین (ع) نگاه می کرد و بعد نماز می خواند [۳۳] .

عبادت زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْعلامه شیخ شریف جواهری در کتاب «مثیرالاحزان» آورده که فاطمه دختر امام حسین (ع) گوید: عمه زینب (س) در آن شب (شب دهم محرم) در محراب عبادتش ایستاده دعا می خواند و به خدا استغاثه می کرد، آن شد دیدگان هیچ یک از ما به خواب نرفت و آه و ناله اش فرو ننشست. [۳۴] .

علاقه به نماز شب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْحضرت زینب (س) در عبادت نسخه مادر خود حضرت زهرا (س) بود و در تمام شبها تهجد و و تلاوت قرآن را به جا می آورد.و بعضی از صاحبان فضل گفته اند حضرت زینب (س) برای رضای خدا در تمام تهجد و عبادت شب را ترک نکرد حتی شب یازدهم از ماه محرم.همچنین از امام زین العابدین (ع) نقل شده که دیدم در همان شب یازدهم محرم نماز را نشسته می خواند. [۳۵] .

نماز شب در شب عاشورا

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْاز فاطمه صغری، دختر امام حسین (ع) روایت شده که می فرمود:«اما عمتی زینب فانها لم تزل قائمه فی تلک اللیله، ای العاشره من المحرم فی محرابها»؛ عمه ام زینب در شب دهم محرم تا به صبح در محراب عبادتش به نماز ایستاده بود. [۳۶] .

نماز نشسته

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْبرخی از پژوهشگران روایت کرده اند که حضرت زین العابدین (ع) فرمود: «عمه ام زینب در تمام طول مسافرت از کوفه به شام نمازهای واجب و نوافلش را ایستاده می خواند و در یکی از منازل، دیدم نشسته می خواند، علت این کار را پرسیدم. پاسخ داد: به خاطر شدت گرسنگی و ضعف، سه شبانه روز است که دیگر نمی توانم ایستاده نماز بخوانم (زیرا حضرت غذای خود را بین کودکان تقسیم می کرد) به خاطر اینکه دشمن به هر کدام از ما، در شبانه روز فقط یک قرص نان می داد.»هر گاه انسان به دقت به حالات آن حضرت نگاه کند و توجه و انقطاع او را به خداوند متعال ببیند، در عصمت آن حضرت تردیدی به خود راه نمی دهد و یقین می کند که آن حضرت از همان زنان پارسایی است که تمام حرکات و سکنات خود را وقف خداوند متعال نموده اند و از همین رهگذر به جایگاه رفیع و درجات بلندی که از درجات پیامبران و اوصیا حکایت می کند، رسیده است. [۳۷] .

التماس دعا از زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْحضرت امام حسین (ع) در آخرین وداع خود با خواهرش زینب (س) فرمود: «خواهرم! هنگام نماز شب، مرا فراموش نکن». [۳۸] .

ارشاد کوفیان در زمان حیات علی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْدر طراز المذهب از بحر المصائب روایت می کند:پس از آنکه امیرالمؤمنین (ع) به شهر کوفه آمد و آنجا را محل حکمرانی خود قرار داد، اندک اندک مردم آن شهر از فضل و کمال علمی و عرفانی زینب باخبر شدند. از این رو، زنان توسط مردان خود، به امیرالمؤمنین (ع) پیام فرستادند: «شنیده ایم حضرت زینب (س) محدثه، عامله و دومین فاطمه است که مانند مادرش فاطمه و از همه جهانیان برتر است. اگر شما اجازه فرمایید فردا که عید است در جشن ما شرکت نماید از سخنانش بهره مند گردیم».امیرالمؤمنین (ع) با درخواست مردم کوفه موافقت فرمود. فردای آن روز زینب (س) در جشن بانوان کوفه شرکت کرد و تنها سخنران آن جلسه بود که با استقبال شگفت انگیزی از سوی زنان و شرکت کنندگان روبه رو شد.

پاسخ به مسائل دینی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْاز شیخ صدوق محمد بن بابویه روایت شده که زینب (س) نایب خاص امام حسین (ع) بود و مردم نیز در رابطه با مسائل حلال و حرام به آن حضرت مراجعه می کردند تا زمانی که امام زین العابدین (ع) از بیماری شفا یافت. [۳۹] .

سفارش پیامبر درباره زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْبعد از تولد زینب (س) پیامبر (ص) فرمود تا نوزاد را به نزدش بیاورند. آن گاه او را بوسید و در آغوش گرفت و نام او را زینب (س) گذاشت و سپس فرمود: به شما سفارش می کنم، و این سفارش مرا حاضران به غایبان

برسانند «این دختر را احترام کنند که همانند خدیجه کبری (س) است» [۴۰] .

تجلیل علی از زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْزینب (س) در مدت عمرش هفت بار مسافرت کرد. فقط سفر اول راحت و در کمال خوشی بود و آن وقتی بود که امیرالمؤمنین (ع) از مدینه به قصد کوفه حرکت فرمود: زینب هم در رکاب پدرش بود.علی (ع) هم خیلی رعایت حال زینب (س) را می کرد و از او تجلیل می فرمود، نه از جهت اینکه دخترش هست، بلکه به اعتبار روحانیت و معنویت او بود، مانند احترامی که پیغمبر (ص) به زهرا (س) می کرد. [۴۱] .

سه وظیفه زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْاز ویژگی های زینب (س) در این انقلاب تاریخی و عظیم، سه وظیفه مهم او است که با موفقیت کامل به پایان رساند. پس از شهادت امام حسین (ع) زینب (س) می دید بزرگترین وظیفه و مسئولیتش سه چیز است:نخست، از حجت خدا و امام وقت، حضرت سجاد (ع) حمایت کند و وی را از گزند دشمن حفظ نماید.دوم، پیام شهیدان را به همه جا برساند و راه آنها را دنبال کند؛ (که این مسأله از همه مهمتر بود).سوم، طبق وصیت برادرش از خانواده های شهیدان و از کودکانی که پدران آنها به شهادت رسیده اند، سرپرستی کرده و روحیه آنها را در سطحی عالی نگاه دارد [۴۲] .

علاقه به امام حسین

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْمحبت و دوستی زینب کبری (س) به امام حسین (ع) آن چنان بود که خواهرانش این گونه نبودند. گفته اند: این محبت و دوستی زینب (س) از ایام و روزگار طفولیت و کودکی وی بوده، به طوری که آرام نمی گرفت، مگر در پهلوی امام حسین (ع) و علیا حضرت فاطمه (س) رسول خدا (ص) را از آن آگاه ساخت. رسول خدا (ص) گریه کرد و فاطمه (س) را از مصایب و اندوه ها و گرفتاری زینب (س) آگاه نمود. [۴۳] .

احترام امام حسین به زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْدر اخبار آمده که هر گاه حضرت زینب به دیدار برادرش امام حسین (ع) می آمد، حضرت به احترام او جلو پایش حرکت می کرد و سر پا می ایستاد و او را در جای خود می نشاند به راستی که این خود مقام عظیمی است که آن حضرت در نزد برادرش داشت، همان گونه که او امین و امانتدار پدر، نسبت به هدایای الهی بود. [۴۴] .

بزرگداشت زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْعلامه و مرد بسیار دانا سید جعفر، از خویشاوندان بحرالعلوم طباطبایی، در کتاب «تحفه العالم» چنین می نویسد:«در جلالت قدر و بزرگی مقام و برتری شأن و بزرگی حال و چگونگی او بس است آنچه در برخی از اخبار رسیده، به اینکه زینب (س) نزد امام حسین (ع) در آمد و آن حضرت قرآن می خواند، پس حضرت (چون دید زینب آمد) قرآن را بر زمین نهاد و برای اجلال و تعظیم و بزرگ داشتن او بر پای ایستاد.» [۴۵] .

شرط ازدواج زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْو گفته اند: حضرت امیرالمؤمنین (ع) هنگامی که زینب (س) را به پسر برادرش عبدالله بن جعفر تزویج کرد، در ضـمن عقد، شـرط نمود هر گاه زینب خواست با برادرش حضـرت امام حسن (ع) سـفر رود، او را از آن منع نکرده و باز ندارد، و چون عبدالله بن جعفر خواست حضرت امام حسین (ع) را از سفر عراق باز دارد و حضرت آن را نپذیرفت و عبدالله مأیوس و نومیـد گردید، دو فرزندش عون و محمد را فرمان داد که به همراه آن بزرگوار به عراق روند و در برابر آن حضـرت جهاد و کارزار نمایند، و هنگامی که حضرت امام حسین (ع) روانه کوفه شد، هر کس او را ملاقات و دیدار می نمود، از مردم کـوفه و مکر و فریب ایشـان او را می ترسانیـد، حضـرت امـام حسـین (ع) می فرمود: «ایم الله لتقتلنی الفئه، و لیسـلطن علیهم من یذلهم»؛ به خدا سوگند هر آینه گروه ستمگران مرا می کشند، و خدا کسی را که آنان را ذلیل و خوار گرداند، بر ایشان مسلط و

چیره نماید. [۴۶] .

سخنرانی بین حسن و حسین

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الرَّحیمْاز اموری که بیانگر اوج مقام ارجمنـد زینب (س) است، اینکه امام حسن مجتبی (ع) در شأن او خطاب به او فرمود: «تو از درخت نبوت و از معـدن رسـالت می باشـی.»در این راسـتا به روایت زیر توجه کنیـد:«روزی حضـرت زینب (س) در محضـر دو برادرش، حسن و حسـین (ع) نشسته بود، و آنها درباره بعضی از گفتار رسول خدا (ص) با هم گفت و گو می کردنـد. زینب (س) به آنها عرض کرد: شـنیدم در گفتار خود می گفتید رسول خدا (ص) فرمود:«الحلال بین و الحرام بین شبهات لا یعلمهن کثیر من الناس...»؛ بعضـی از امور حلال آشکار است و بعضی حرام آشکار، ولی بعضی شبهه ناک است که بسیاری از مردم حکم آن را نمی دانند و تشخیص نمی دهند.آن گاه زینب (س) چنین شرح داد: هر کس از امور مشتبه پرهیز کنـد، دین و آبرویش را از انحراف حفظ می کنـد و هر کس که مرتکب امور شـبهه ناك شـد، پایش به سوی حرام می لغزد، مانند چوپانی که گوسـفندانش را در نزدیک پرتگاهی عبور می دهد، قطعا احتمال سـقوط آن گوسفندان از آن پرتگاه، بسیار است، بـدان که هر چیزی پرتگـاهی دارد، اموری را که خداونـد حرام کرده، همـان پرتگـاه هسـتند، ارتکـاب امور شـبه نـاك، نزدیک به آن پرتگاه خواهـد بود که موجب سـقوط خواهـد شـد.در هر انسانی عضوی وجود دارد که اگر صالح شود، موجب صالح شدن سایر اعضا است و اگر فاسد شود، باعث فاسد شدن سایر اعضا می گردد. آن عضو قلب است. ای برادرانم! (حسن و حسین) آیا از پیامبر

(ص) که به تـأدیب الهی ادب شـده، شـنیده ایـد که فرمود: «ادبنی ربی و احسن تأدیبی»؛ خداونـد مرا تأدیب نمود و نیکو ادب کرد؟حلالـ آن است که خداونـد آن را حلالـ نموده، قرآن آن را بیـان کرده و پیـامبر (ص) آن را توضـیح داده است،ماننـد: حلال بودن خرید و فروش، اقامه نماز در وقتش، ادای زکات، انجام روزه ماه رمضان و حج برای مسـتطیع، و ترک دروغ، نفاق و خیـانت و ماننـد: امر به معروف و نهی از منکر.حرام آن است که خداونـد آن را حرام کرده، و در قرآن بیان نموده است و به طور کلی حرام نقیض حلال است. امام امور شـبهه ناک، اموری است که نه حلال بودن آن را می دانیم و نه حرام بودن آن را، انسـان با ایمانی که نه حلال بودن چیزی را می دانـد و نه حرام بودن آن را، اگر سـعادت دنیا و آخرت را می طلبیـد،بایـد هیچ گاه به دنبال چیزی که آخرش مشـتبه است نرود، واجبات الهی را انجام دهـد و محرمات او را ترک نمایـد و از شـبهه ها پرهیز کنـد، در این صورت قطعـا رسـتگار شود، و گرنه پایش به سوی حرام بلغزد و سـرانجام در میان حرام بیفتـد.هنگامی که گفتار زینب کبری (س) به این جـا رسـید، امام حسن (ع) به زینب (س) رو کرد و فرمود: خداونـد به کمالات تو بیفزایـد، آری همان گـونه است که می گویی، «انـک حقـا من شـجره النبوه و من معـدن الرسـاله»؛ حقـا که تو از درخت نبوت و از معـدن رسـالت هستی. یعنی گفتار و روش و منش تو، از مرکز نبوت و

مخزن رسالت پیامبر اسلام (ص) نشأت می گیرد. [۴۷] .

سؤال و جواب برادر و خواهر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْروزی جناب زینب (س) از برادر بزرگوار خود امام حسین (ع) چند مطلب پرسید که در ذیل می خوانید:حضرت زینب: ای برادر! مصیبت شما بزرگتر است یا مصیبت حضرت آدم؟حضرت امام حسین: ای خواهرم! آدم بعد از فراق حضرت حوا به وصال رسید اما من بعد از فراق به شهادت می رسم.حضرت زینب: ای برادر! مصیبت شما نسبت به مصیبت حضرت ابراهیم خلیل در مقام مقایسه چگونه است؟حضرت امام حسین: ای خواهرم! آتش به روی حضرت ابراهیم گلستان شد، اما آتش جنگ من سوزان گردد.حضرت زینب: ای برادر! مصیبت شما بزرگتر است یا مصیبت حضرت زکریا؟حضرت امام حسین: ای خواهرم! زکریا را دفن کردند، اما بدن مرا زیر سم اسبان قرار می دهند.حضرت زینب: ای برادر! مصیبت شما در مقام مقایسه با مصیبت حضرت یحیی چگونه است؟حضرت امام حسین: ای خواهرم! اگر چه سر یحیی را از طریق ظلم و ستم بریدند اما بستگانش را اسیر نکردند، ولی اهل و عیالم را بعد از شهادتم اسیر خواهند کرد.حضرت زینب: ای برادر! مصیبت شما نسبت به ایوب چگونه است؟حضرت امام حسین: ای خواهرم! زخمهای ایوب مرهم پذیر شد و خوب گردید، امام زخمهای من خوب نخواهد شد. [۴۸] .

سؤال زینب از پدر در لحظه آخر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْحضرت زینب (س) می گوید: هنگامی که پدرم علی (ع) بر اثر ضربت ابن ملجم بستری گردید، نشانه های مرگ را در رخسار آن حضرت دیدم، به او عرض کردم: ام ایمن به من چنین و چنان حدیث کرد (که پنج تن در یک جا جمع بودند و پیامبر (ص) ناگهان غمگین شد و علت غم را پرسیدند، جریان شهادت حضرت

زهرا (س) و علی (ع) و حسن و حسین (ع) را شرح داد) می خواهم از شما آن را بشنوم.امام علی (ع) فرمود: دخترم! حدیث ام ایمن صحیح است، گویا تو و دختران رسول خدا (ص) را می نگرم که به صورت اسیر با کمال پریشانی وارد این شهر (کوفه) می کنند، به گونه ای که ترس آن دارید که مردم به سرعت شما را بقاپند «فصبرا صبرا...».«صبر و استقامت کنید، سوگند به خداوندی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، در آن روز در سراسر روی زمین ولی خدا غیر از شما و دوستان و شیعیان شما، وجود ندارد، رسول خدا (ص) به ما چنین خبر داد و فرمود: در این هنگام ابلیس با بچه ها و اعوان خود در سراسر زمین سیر می کنند، و ابلیس به آنها می گوید: «ای گروه شیطانها، ما انتقام آدم (ع) از فرزندانش گرفتیم، و در هلاکت آنها سعی بلیغ کردیم، بکوشید تا مردم را نسبت به آنها به ترید و شک بیندازید و مردم را به دشمنی آنها وادار نمایید...» [۴۹] .

تعبیر خواب زینب توسط پیامبر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْبه هنگام رحلت رسول خدا (ص) امیرالمؤمنین (ع) و فاطمه زهرا(س) هر دو خوابی دیدند که دلیل بر فوت رسول خدا بود، از این رو شروع به گریه و زاری کردند. زینب (س) نزد رسول خدا(ص) آمده گفت: «ای جد بزرگوار! دیشب در خواب دیدم که بادی سیاه وزیدن گرفت و دنیا را تیره و تار ساخت، تاریکی همه جا را فرا گرفت و مرا از سویی به سوی دیگر می برد. درخت تنومندی را دیدم و از شدت وزش

باد به آن درخت چسبیدم. آن باد درخت را از جای کند و بر زمین انداخت. بعد به شاخه بعد به شاخه بزرگی از شاخه های آن درخت آویختم، آن را نیز کند. به شاخه ای دیگر چسبیدم، آن نیز شکست. به یکی از دو شاخه فرعی آن چسبیدم، آن نیز شکست. در این حال از خواب بیدار شدم.»رسول خدا (ص) در حالی که می گریست، خطاب به زینب فرمود: «آن درخت جد تواست و شاخه نخستین مادرت فاطمه است، دومی پدرت علی و آن دو شاخه دیگر، برادرانت، حسنین می باشند که دنیا با فقدان آنان سیاه می گردد، تو در ماتم آنان لباس سیاه به تن خواهی کرد.» [۵۰] .

فرزندان حضرت زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْسبط بن جوزی در «تذکره الخواص» گوید: عبدالله بن جعفر را فرزندان متعدد بوده است. از آن جمله، علی و عون الاکبر و محمد و عباس و ام کلثوم می باشند که مادر آنان حضرت زینب (س) بوده است. [۵۱] .

پرستاری مادر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْروزهایی بر حضرت فاطمه زهرا (س) گذشت که بر اساس دردهای فراوان از جمله: شکسته شدن پهلو، ورم بازو، صورت سیلی خورده و سقط جنین، حدود۹۰ روز بستری بود. ناگفته پیداست که چنین بیماری نیاز به پرستار دارد، لذا حضرت زینب در سن ۵ سالگی از مادر پذیرایی و پرستاری می کرد و متأسفانه طولی نکشید که به فراق مادر مبتلا گردید. [۵۲] .

القاب حضرت زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْعالمه غیر معلمه: دانای نیاموختهفهمه غیر مفهمه: فهمیده بی آموزگارکعبه الرزایا: قبله رنجها.نائبه الزهراء: جانشین و نماینده حضرت زهرا (س)نائبه الحسین: جانشین و نماینده حضرت حسین (ع)ملیکه الدنیا: ملکه جان، شهبانوی گیتی.عقیله النساء: خردمند بانوان.عدیله الخامس من اهل الکساء: همتای پنجمین نفر از اهل کساء.شریکه الشهید: انباز شهید.کفیله السجاد: سرپرست حضرت سجاد.ناموس رواق العظمه: ناموس حریم عظمت و کبریایی.سیه العقائل: بانوی بانوان خردمند.سر ابیها: راز پدرش علی (ع)سلاله الولایه: فشرده و خلاصه و چکیده ولایت.ولیده الفصاحه: زاده شیوا سخنی.شقیقه الحسن: دلسوز و غمخوار حضرت حسن (ع).عقیلی خدر الرساله: خردمند پرده نشینان رسالت.رضیعه ثدی الولایه: کسی که از پستان ولایت شیر خورده.بلیغه: سخنور رسا.فصیحه: سخنور گویا.صدیقه الصغری: راستگوی کوچک (در مقابل صدیقه کبری).الموثقه: بانوی مورد اطمینان.عقیله الطالبین: بانوی خردمند از خاندان حضرت ابوطالب (و در بین طالبیان).الفاضله: بانوی با فضیلت.الکامله: بانوی تام و کامل.عابده آل علی: پارسای خاندان علیعقلیه الوحی: بانوی خردمند وحیشمسه قلاده الجلاله: خورشید منظومه بزرگواری و شکوه.نجمه سماء النباله: ستاره آسمان شرف و کرامت.المعصومه الصغری: پاک و مطهره کوچک.قرینه النوائب: همدم و همراه ناگواری ها.محبوبه المصطفی: مورد محبت و محبوب حضرت رسول (ص).قره عین المرتضی: نور چشم حضرت علی (ع).صابره محتسبه: پایداری کننده

به حساب خداونـد برای خداوند.عقیله النبوه: بانوی خردمند پیامبری.ربه خدر القدس: پرونده پرده نشـینان پاکی و تقدیس.قبله البرایـا: کعبـه آفریدگان.رضـیعه الـوحی: کســی کـه از پســتان وحی شــیر مکیــده است.بـاب حطـه الخطایـا: دروازه آمرزش گناهـان.حفره علی و فـاطمه: مرکز جمع آوری دوسـتی و محبـت علی (ع) و فـاطمه (س).ربیعـه الفضـل: پیش زاده فضـیلت و برتری.بطلـه کربلاـء: قهرمـان کربلاـعظیمه بلواهـا: بـانویی کـه امتحـانش بس بزرگ بـود.عقلیه القریش: بـانوی خردمنـد از قریش.البـاکیه: بـانوی گریان.سـلیله الزهراء: چکیـده و خلاـصه حضـرت زهرا (س).امنیه الله: امـانت دار الهی.آیه من آیات الله: نشانی از نشانه های خداوند.مظلومه و حیده: ستمدیده بی کس. [۵۳] .

حضرت زینب در سوگ پیامبر، علی، فاطمه و حسن

زینب در سوگ جدش رسول خدا

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْپیامبر اسلام (ص) زینب را بسـیار دوست می داشت، زیرا سـیمای او یاد آور خدیجه (س) بود و نامش یـادآور دختر شـهیدش.رسول خـدا (ص) می دانست که این بـانوی کوچـک در آینـده سـنگ صـبور اهل بیت خواهـد شـد و زخمهای دل امیرالمؤمنین (ع) را مرهم خواهد بود. از این رو، علاقه خاصـی به او داشت.می توان گفت که روزهای خوشـی و عزت زینب (س) در دوران جـدش پیـامبر خـدا (ص) بود، چرا که بعـدا گرفتـار فراق و سوگ عزیزان و شاهـد تهـاجم به خانه ولایت شد.زینب پنج سال بیشتر نداشت که جدش رسول خدا در آستانه مرگ قرار گرفت. او فرزندانش را فرا خواند و با آنان به گفت و گو پرداخت. در این لحظـات زینب می دیـد که بزرگترین پنـاه آنان، جـد بزرگوارشان، در حال پیوسـتن به لقاء الله است. سـر مبارک ایشان روی سـینه پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین (ع) قرار گرفته بود، گویا ودایع رسالت به سـینه ولایت انتقال می یافت. ملایکه نیز گروه

گروه نازل می گشتند و در عزای شریف ترین خلق عالم امکان، به اهل بیت، به ویژه فاطمه زهرا(س) تسلیت می گفتند. [۵۴] .آری، عزای زینب شروع شد و از آن پس مصایب و محنت های فراوانی را پذیرا گشت. [۵۵] .

زینب نظاره گر گریه پیامبر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ...پس عمه ام فرمود: بلی، ام ایمن برایم نقل نمود که رسول خدا (ص) روزی از روزها به منزل حضرت فاطمه (س) نزول اجلال فرمود و حضرت فاطمه (س) برای آن جناب حریره درست کردند و حضرت علی (ع) طبقی نزد حضرت آوردند که در آن خرما بود، سپس ام ایمن گفت: من نیز قدحی که در آن شیر و سرشیر بود را خدمتشان آوردم، رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و فاطمه و حسنین - علیهم السلام - از آن حریره میل کرده و سپس همگی آن شیر را آشامیدند و پس از آن رسول خدا (ص) و به دنبال آن حضرت ایشان از آن خرما و سرشیر تناول نمودند و بعد رسول خدا (ص) دست های مبارکشان را شستند در حالی که امیرالمؤمنین (ع) آب روی دستهای آن حضرت می ریختند و پس از آن که آن جناب از شستن دست ها فارغ شدند دست به پیشانی کشیده، آن گاه به طرف علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - نظری که حاکی از سرور و نشاط بود نموده، سپس با گوشه چشم به جانب آسمان نگریست بعد صورت مبارک به طرف قبله کرده و دست ها را گشاد و دعا نمود.و پس از آن، با حالت گریه به سجده رفتند و با صدای بلند

می گریستند، و اشک هایشان جاری بود. سپس سر از سجده برداشته و به راه افتادند در حالی که اشک های آن حضرت قطره قطره می ریخت، گویا باران در حال باریدن بود، از این صحنه حضرت فاطمه و علی و حسن و حسین (ع) محزون شده و من نیز متأثر گشته و اندوهگین شدم، ولی همگی از سؤال نمودن پرهیز کرده و از آن حضرت نپرسیدیم که سبب این گریه چیست، تا گریستن آن جناب به درازا کشید. در این هنگام علی و فاطمه – علیهماالسلام – پرسیدند: چه چیز شما را گریانده یا رسول الله! خدا هرگز چشمان شما را نگریاند، قلب ما از این حال شما جریحه دار گردیده؟! حضرت فرمودند: ای برادر من، به واسطه شما مسرور گشتم...مزاحم بن عبدالوارث در حدیث خود به اینجا که می رسد می گوید:نقل است که پیامبر اکرم (ص) در جواب امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: ای حبیب من! به واسطه شما چنان مسرور و شادمان شدم که تاکنون این طور خوشحال نشده بودم و به شما نگریستم و خدا را بر نعمت شما که به من داده حمد و سپاس نمودم، در این هنگام جبرئیل (ع) بر من فرود آمد و گفت: ای محمد! خداوند متعال بر آنچه در نهان تو است اطلاع داشته و می داند که سرور و شادی تو به واسطه برادر و دختر و دو سبط تو می باشد پس نعمتش را بر تو کامل کرده و عطیه اش را بر تو گوارا نمود یعنی ایشان و ذریه آنها و دوستداران و شیعیانشان را در بهشت با تو همسایه نمود، بین تو

و ایشان تفرقه و جدایی نمی اندازد، ایشان را عطاء بدون منت او منتفع شده همان طوری که به تو عطاء می گردد تا آنجایی که راضی و خشنود شده بلکه فوق رضایت ایشان و به تو حق تعالی عنایت می فرماید و این لطف و عنایت در مقابل آزمایش و ابتلائات بسیاری است که در دنیا متوجه ایشان شده و ناملایماتی که به وسیله مردم و آنهایی که از ملت و کیش تو می باشند و خود را از امت تو پنداشته، در حالی که از خدا و از تو بسیار دور هستند به ایشان می رسد. گاهی ضربه های شدید و غیر قابل تحمل از ناحیه این گروه متوجه ایشان شده و زمانی با قتل و کشتار ایشان مواجه گردند. قتلگاه های ایشان مختلف و پراکنده و قبورشان از یکدیگر دور می باشد. خیر جویی نما از خداوند برای ایشان و برای خودت، حمد و سپاس خدای عزوجل و آنها بر خیرش و راضی شو به قضای او، پس حمد خدای به جا آورده و راضی شدم به قضایش به آنچه برای شما اختیار فرموده. [۵۶] .

حنوط جدم را بیاور

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْمجلسی در جلد نهم بحار الانوار در شهادت علی (ع) چنین نقل می کند:حسن (ع) خواهرش زینب (س) را صدا زده گفت: ای ام کلثوم، حنوط جدم رسول خدا را بیاور! زینب (س) فورا حنوط را آورد وقتی سر آن را گشود بوی خوش آن تمام خانه و شهر کوفه و خیابانها و کوچه های آن را پر کرد. [۵۷] .

زینب در سوگ مادر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْنابکاران و کوردلانی که می خواستند علی (ع) را به بیعت با خلیفه وادارند، آمده بودند تا او را به زور از خانه اش بیرون ببرند. علی بیرون نرفت، زهرا پیش آمد و با ضربات «مغیره» و «قنفذ» نقش زمین گشت و با بدنی مجروح در بستر بیماری قرار گرفت. و سرانجام زینب به سوگ مادر نشست. [۵۸] .زهرا (س) چون در بستر مرگ قرار گرفت، به دختر پنج ساله اش وصیت کرد: «هرگز از دو برادرت جدا مشو. پیوسته با آنان باش و از آنان نگهداری کن. برای آنها به جای من مادر باش.» [۵۹] .زینب به چشم خود دید که چگونه پدرش جسم پاک مادر را غسل داده و چگونه اشک می ریزد، چه سان ناتوان شده و از خدا صبر و بردباری می طلبد؟!هنگام دفن مادر، که به نظر می رسد در خانه انجام گرفت، با چشم تیزبین می دید که که زهرا را زیر خاکها پنهان می کنند، و با یاد نمودن رسول خدا از ستم امت و ستمگران ریاست طلب شکوه می کنند. [۶۰] .زینب با دیدن چنین مناظری رو به سوی قبر پیامبر کرد و گفت: با مرگ مادر جای خالی تو

برای ما محقق شد، و دیگر دیدار ممکن نیست. [۶۱] .

عزاداری برای فاطمه زهرا

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ آن روز، چهار ساله گلستان عصمت و عفاف در کنار بستر مظلومه تاریخ (فاطمه زهرا) همراه اسماء بنت عمیس زانوی غم را بغل گرفته و خیره خیره بر چهره تکیده مادر نگاه می کرد.مادر از او خواست که نزدیک بستر آید. سپس به او دو امانت گرانبها سپرد و فرمود: «دخترم زینب! دو بقچه ای که به تو می سپارم، یکی از آنها متعلق به دختر ابوذر غفاری و دیگری مال خودت می باشد، که در آن پیراهنی است که مال حسین می باشد. اما بدان هر گاه که او، این پیراهن را از تو طلب نماید، وقت وصل و همراهی شما سر رسیده و حسین برای شهادت مهیا می گردد.»فاطمه (س) رو به اسماء نمود و فرمود: «من اندکی به خواب می روم. لحظاتی بعد سراغم بیا و مرا صدا نما. اگر جواب تو را ندادم، برو علی و اولادم را مطلع کن که زهرا از دنیا رخت بربسته است.»سپس مشغول خواندن سوره یس گشت: «یس، و القرآن الحکیم...».اسماء لحظاتی بعد زهرا (س) را صدا می زند، اما چیزی نمی شنود و در می یابد که دختر پیغمبر از دنیا چشم فرو بسته است.زینب بعد از سکوت مادر با حالت صیحه و گریه خود را بر بدن مطهر او می اندازد و صدا می زند و می گوید: «مادر! سلام ما را به جدمان رسول خدا برسان. مادر! گویی ما امروز رسول خدا را از دست دادیم. مادر!...» [۶۲] .

هنگام رحلت مادر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْصاحب کتاب «ناسخ التواریخ» می نویسد:به هنگام رحلت حضرت زهرا (س) زینب در حالی که چادرش بر زمین

کشیده می شد، جلو آمده و فریاد زد: ای پدر، ای رسول خدا! هم اکنون محرومیت دیدار تو بر ایمان معلوم گردید و شناخته شد.علامه مجلسی این روایت را از «روضه» نقل می کند:ام کلثوم بیرون آمد، در حالی که چادری بر سر افکنده بود که قسمت پایین آن بر زمین کشیده می شد و پیراهنی بر تن کرده که اندامش را پوشیده بود، صدا می زد: ای بابا، ای رسول خدا! هم اکنون به راستی تو را از دست دادیم، به طوری که دیداری دیگر نخواهد بود. [۶۳] .

در سوگ پدرش علی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْـدر شهر کوفه، مردم صدای شیون و عزایی را شنیدند که در بین زمین و آسمان ندا در داد: «قد قتل مرتضی تهدمت و الله ارکان الهدی» آری، صدای جبرئیل امین است که در غم امام المتقین صحیه می زند که علی را کشتند. والله، ارکان هدایت را از بین بردند...زینب صدای حزین امین وحی را که می شنود، در یک لحظه صحیه از دست دادن مادرش زهرا برایش تداعی می گردد.در مسجد قامت به خون نشسته علی (ع) را در گلیمی نهاده و راهی منزل می کنند. در فاصله اندکی که به جا مانده است، حضرت فرمودند: «فرزندانم! مرا بگذارید تا با پای خودم وارد منزل گردم. نمی خواهم دخترم زینب متوجه این وضع من گردد.»آری زینب دو چهره خونین را پشت در خانه شان دیده است، یک بار مادر خود را و این بار قامت رشید امام المتقین را و از شدت غصه به خود می پیچید.او گرد وجود پدر خویش همچون پروانه می گردید و از خرمن وجود او

بهره ها می برد. در آخرین لحظات از پدر خویش اجازه خواست تا از او سئوالی را بپرسد. امام او را در پرسیدن آزاد دانست و فرمود: «دخترم! هر چه می خواهی بپرس که فرصت کم است.»زینب رو به پدر کرد و گفت:ام ایمن می گوید: «من از رسول خدا شنیدم که حسینم در نقطه ای به نام کربلا در روز عاشورا با لب تشنه شهید می گردد» آیا نقل قول او صحیح است؟امام فرمود: «آری؛ ام ایمن درست می گوید. اما من چیزی اضافه بر کلام او برایت نقل کنم. دخترم! روزی شما را از دروازه همین شهر کوفه به عنوان اسرای خارجی وارد می نمایند که شهر در شور و شعف موج می زند، آن روز مردم، شهر را آذین می بندند و با دست زدن و هلهله از آمدن شما استقبال کرده و شما را در شهر گردش می دهند.»زینب از شنیدن کلام امام معصوم (ع)، می بیند که چه مصایب طاقت فرسایی در انتظار او می باشد. [۶۴] .

مصیبت برادرش امام حسن

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ از برخی از مطلعین و دانایان و آگاهان چنین رسیده است:«هنگامی که امام حسن (ع) تشت و لگن مقابلش گذاشته شد، در حالی که جگر رنج دیده اش استفراغ و قی می کرد، شنید خواهرش زینب می خواهد نزد او بیاید. در آن حال که سخت بیمار بود، فرمان داد که تشت را بردارند، زیرا می ترسید خواهرش از دیدن آن تشت افسرده شود. [۶۵] .

زینب بر بالین امام حسن

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْامام حسن مجتبی (ع) بر اثر زهر به شدت در رنج بود. نیمه های شب، امام حسن (ع) دید از تحمل درد و رنج ناتوان شده، لذا یگانه مونس و غمخوارش، زینب (س) را صدا زد: زینب (س) برخاست و به بالین برادر آمد و او را به گونه ای دید که چون مار گزیده به خود می پیچید، احوال او را پرسید، امام حسن (ع) «خواهرم! برو برادرم حسین را خبر کن به این جا بیاید.»زینب (س) با چشمی گریان و دلی غمبار، به خانه برادرش حسین (ع) شتافت و ماجرا را به او گفت و او را به بالین برادر آورد. [۶۶] . سرانجام زینب (س) با شهادت برادرش امام حسن (ع) روبه رو شد و داغ پرسوز برادر بزرگش را که یک عمر از دست دشمنان، خون جگر خورده بود، دید ولی کاهش همین مقدار مصیبت را بیشتر نمی دید، زینب (س) در تشییع جنازه برادرش امام حسن (ع) دید گروهی از بنی امیه با تحریک عایشه به بهانه این که ما نمی گذاریم شما پیکر برادرتان حسن را در کنار قبر رسول خدا (ص) به خاک بسپارد، اهانتها کردند،

حتی جنـازه اش را تیربـاران نمودنـد، به طوری که وقتی امـام حسـین (ع) و یـاران، جنازه او را در قبرسـتان بقیع به زمین نهادند تیرهایی را که به بدن آن حضرت اصابت کرده بود شمردند به هفتاد تیر رسد. [۶۷] .

مصایب حضرت زینب در سرزمین کربلا

حرکت به سوی کربلا

زینب در کاروان حسین

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْهنگامی که کاروان حسین (ع) تصمیم گرفت مکه را به قصد کوفه ترک کند، روایت کننده می گوید: چهل محمل را دیـدم که با پوشـش کامل و موزون، آماده کرده بودند تا بنی هاشم بانوان محرم خود را بر آنها سوار نمایند. به آن صـحنه باشـکوه می نگریسـتم، ناگاه دیدم از سـرای حسینی جوانی بلند بالا و خوش چهره که خالی بر صورتش بود، بیرون آمد و خطاب به بنی هاشم فرمود: «از من دور شوید». آنها دور شدند، آن گاه دو زن از سـرای حسـینی بیرون آمدند، در حالی که سایر بانوان اطراف آنها را گرفته بودند. آن جوان خوش چهره، محملی را آماده کرد و زانوی خود را خم کرد و در محضر امـام حسـین (ع) آن دو بانو را با احترام مخصوص سوار محمل نمود. از یکی پرسـیدم: این دو بانو و آن جوان مه لقا کیسـتند؟ گفت: «آن دو بـانو یکی زینب (س) و دیگری ام کلثوم است و آن جوان زیبـاروی، حضـرت عباس (ع) می باشـد.»آری زینب (س) با چنین عزت و شکوهی سوار محمل شده و به سوی کوفه روانه گردید. [۶۸] .

ورود به کربلا

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْهنگامی که امام حسـین (ع) و همراهان در روز دوم محرم که روز پنج شـنبه بود به کربلا رسیدند و در همان محل سکونت نموده و خیمه ها را به پا کردند، دو حادثه جانسوز در رابطه با زینب (س) رخ داد.پس از بر پا شدن خیمه هـا و سـکونت در کربلاـ حضـرت زینـب (س) هراسـان به حضـور برادرش امـام حسـین (ع) آمـد و عرض کرد: «این بیابـان را خوفناک

می بینم، چرا که خوف عظیمی از آن، به من روی آورده است.»امام حسین (ع) فرمود: خواهر جانم، هنگام رفتن به جبهه صفین در همین جا با پدرم فرود آمدیم، پدرم سرش را روی دامن برادرم نهاد و ساعتی خوابید و من حاضر بودم، پدرم بیدار شد و گریه کرد، برادرم حسن (ع) از او پرسید: «چرا گریه می کنی؟» پدرم فرمود: «کانی رایت فی منامی ان هذا الوادی بحر من الدم و الحسین قد غرق فیه و هو یستغیث فلا یغاث»؛ گویا در عالم خواب دیدم، این بیابان دریایی از خون است و حسین (ع) در آن غرق شده و هر چه یار و یاور می طلبد، کسی او را یاری نمی کند.آن گاه پدرم به من رو کرد و فرمود:«ای ابا عبدالله! هر گاه چنین حادثه ای برای تو رخ داد، چه می کنی؟»در پاسخ گفتم: «اصبر و لا بدلی من اصبر»؛ صبر می کنم که جز صبر و استقامت چاره ای نیست.دل زینب (س) با شنیدن این سخن، آن چنان سوخت که سیلاب اشک از دیدگانش سرازیر شد. [۶۹] .

سیلی بر صورت خود

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْروایت شده که پس از مهلت گرفتن از دشمن، امام حسین (ع) نشست و به خواب رفت و سپس بیدار شد و به خواهرش زینب (س) فرمود: «خواهرم! همین لحظه، جدم محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، پدرم علی علیه السلام و مادرم فاطمه سلام الله علیها و برادرم حسن علیه السلام را در خواب دیدم که همه می گفتند: ای حسین! به همین زودی (و به نقل دیگر، گفتند: فردا) نزد ما خواهی آمد.»زینب سلام الله

علیها تا این سخن را شنید (آن چنان عاطفه اش به جوش آمد که) سیلی به صورت خود زد و صدا به گریه بلند کرد. امام حسین (ع) او را دلداری داده و به صبر و آرامش فرا خواند، به خصوص یادآور شد که با آرامش و حوصله خود، شماتت و سرزنش دشمن را از ما خاندان پیامبر (ص) دور کن. [۷۰] .

راضی به قضا بودن

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْچون امام حسین (ع) برای استراحت در خزیمیه فرود آمد و یک شبانه روز توقف کرد، صبحگاه زینب (س) خواهرش نزد او آمد و گفت: ای برادرم! آیا نمی خواهی از آنچه دیشب شنیده ام تو را آگاه کنم؟حسین (ع) فرمود: چه شنیدی؟زینب (س) گفت: در دل شب بیرون رفتم که شنیدم هاتفی ندا می داد: ای چشم! در ریختن اشک بکوش که جز من کسی بر شهدا گریه نخواهد کرد، گریه بر آن گروهی که مرگ آنان را به پیش می راند تا به سوی میعاد گاهی بکشاند که به عهد خویش وفا کنند.حسین (ع) فرمود: «یا اختاه! کل ما قضی فهو کائن»؛ خواهرم!آنچه مقدر است به وقوع خواهد پیوست. یعنی ما باید وظیفه خود را به انجام برسانیم و به آنچه خدا می خواهد راضی باشیم. [۷۱] .

زینب در ورود به کربلا

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْپس از ورود به کربلا، امام دستهای خویش را به آسمان بر می دارد و نجوا می نماید: «اللهم انی اعوذ بک من کرب و البلاء!» یاد کلام جد و باب خویش می کند که او را از کربلا خبر می دادند.پس، بر خیل فداییان خویش بانگ بر آورد: «خیمه ها را همین مکان بر پا نمایید. اینجا قرارگاه ماست. اینجا محل ریختن خونهای ماست.»در میان جمعیت، خواهر خود را می بیند که غمگین نشسته و خیره خیره اطراف را زیر بال نگاه خود گرفته است. چهره اش از غم موج می زند. حسین به سوی او می آید و او را تسلی می دهد. صدای زینب حاکی از درد درون است که می فرماید: «برادرم! بیا از این

مکان برویم از لحظه ای که وارد این سرزمین شده ایم و نام کربلا را شنیده ام، غمهای عالم روی سینه ام جمع شده اند...!»امام بر او آیه امید و اطمینان می خواند: «خواهرم! بر خدای متعال توکل بنما. هر چه هست، به دست اوست.»سپس، دستور بر پایی خیام را صادر می کند؛ ولی زینب (س) متحیرانه چشم دوخته که چرا در درون دره خیمه ها را بر پا می کنند. او شاهد جنگهای باب خویش امیرالمؤمنین (ع) در مقابل دشمنان دین بود و از خیمه گاه آن دوران به ذهن خویش تصاویر زنده ای را به یاد دارد. در برابر امام خویش، با کمال متانت و ادب می پرسد: «پدرم، همیشه خیمه ها را در مکان بلندی بر پا می کرد. چه شده است که شما خلاف او عمل می کنید؟»امام می فرماید: «خواهرم! آن موقع، در جنگها فتح و پیروزی وجود داشت، اما ما می دانیم که این جنگ در نهایت به کشته شدن ما و اسیری رفتن اهل بیت پیغمبر خدا می انجامد. خواهرم! اگر قدری صبر نمایی، قضایا را خواهی فهمید، ولی باید تحمل و صبر نمایی.»زینب (س) با شنیدن این جملات، پی به عمق واقعیت می برد و می داند که روزگار وصل با حسین (ع) به سر رسیده و زمانی دیگر شروع محنت و مصایب است. [۷۲] .

سلام زینب به حبیب بن مظاهر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْفزونی سپاه دشمن و نیروی اندک محدود برادر بیش از همه، قلب زینب (س) را آماج دردها و غصه های فراوان می کرد، و بدین جهت چون روز ششم محرم حبیب بن مظاهر به یاری حسین (ع) به

کربلاـ آمد، و دختر امیرالمؤمنین (س) از این فداکاری باخبر گشت، به حبیب پیغام سلام داد. [۷۳] .چون این پیغام به حبیب رسید، بر روی خاک کربلا نشست و مشتی از آن برداشته بر سرو صورت خویش ریخت و گفت: خاکم به سرا! سختی کار زینب به جایی رسیده است که به مثل من سلام می رساند!! [۷۴] .

من از حسین جدا نمی شوم

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْحضرت زینب کبری (س) از سوم شعبان سال ۶۰ هجری در مکه بود. چون سربازان یزید می خواستند در مکه و در حرم امن الهی امام حسین (ع) را مخفیانه بکشند، لذا امام روز «ترویه» که روز هشتم ذی الحجه است، مکه را به سوی عراق ترک کرد. زینب (س) نیز در این کاروان حضور داشت.ابن عباس گفت: یا حسین! اگر خود مجبور به رفتن هستی، زنان را با خود همراه مبر.زینب (س) چون این سخن را شنید، سر از کجاوه بیرون کرد و گفت: ابن عباس! می خواهی مرا از برادرم حسین جدا کنی؟! هرگز. [۷۵] .

مصایب زینب در شب عاشورا

بستن آب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْروز هفتم غمی دیگر بر غمهای زینب (س) افزوده گشت. فرمانی از ابن زیاد رسید که نگذارید حسین و اصحاب او از آب استفاده کنند، و بدین طریق تشنگی یاران به ویژه فرزندان و کودکان دل زینب (س) را به درد می آورد.هر چند در این فرصت گاه و بی گاه ابوالفضل و علی اکبر (ع) در کنار سایر یاران امام حسین (ع) مقدار کمی آب تهیه می کردند، و صفوف فشرده دشمن را به عقب می راندند، ولی جوابگوی نیاز شدید تشنگی و مشکلات همه یاران و عزیزان نبود؛ آن هم در هوای گرم تابستان کربلا.سکینه دختر امام حسین (ع) می گوید: صبر کن. چگونه صبر کند بچه شیر خواره ای که دوام صبر ندارد؟! [۷۶] .

سرکشی به خیمه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْاز حضرت زینب (س) نقل شده فرمود: در شب عاشورا، نصف شب به خیمه برادرم حضرت عباس (ع) رفتم دیدم جوانان بنی هاشم به دور او حلقه زده اند و او مانند شیر ضرغام با آنها سخن می گوید و به آنها می فرماید: «ای برادرانم و ای پسر عموهایم! فردا هنگامی که جنگ شروع شد، نخستین کسانی که به میدان رزم می شتابد، شما باشید، تا مردم نگویند: بنی هاشم جمعی را برای یاری خواستند، ولی زندگی خود را بر مرگ دیگران ترجیح دادند...».جوانان بی هاشم پاسخ دادند: «ما مطیع فرمان تو می باشیم».حضرت زینب (س) می گوید: از آنجا به خیمه «حبیب بن مظاهر» رفتم دیدم با یاران (غیربنی هاشم) جلسه مذاکره تشکیل داده و به آنها می گوید: «فردا وقتی که جنگ شد، پیشقدم شوید و نخست به

میدان بروید، و نگذارید که یک نفر از بنی هاشم، قبل از شما به میدان برود، زیرا که بنی هاشم، سادات و بزرگان ما می باشند...»اصحاب گفتند: «سخن تو درست است» و به آن وفا کردند. [۷۷] .

شنیدن صدای سپاه دشمن

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْحسین (ع) در آن هنگام در پیش خیمه خود نشسته و تکیه به شمشیر داده و سر مبارک بر روی زانو قرار داده و به خواب رفته بود.زینب (س) که صدای همهمه اسبان و لشکریان را شنید، نزدیک برادرش آمده و عرضه داشت: ای برادر! آیا صداهای مخالفان را نمی شنوی که اینک به طرف خیام نزدیک می شوند.حسین (ع) سر برداشت، فرمود: هم اکنون رسول خدا (ص) را در خواب دیدم که فرمود: حسین جان بدین زودی بر ما وارد خواهی شد.زینب (س) که این سخن دلخراش را شنید، سیلی به صورت زد و اظهار دردمندی و بیچارگی نمود. حضرت او را دلداری داده و امر به آرامش فرمود. [۷۸] .

امتحان اصحاب در شب عاشورا

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْزینب (س) متکایی برای حسین (ع) گذاشت، و آن حضرت با خواهر خود آهسته به سخن پرداختند و زمانی که صدای زینب به خاطر بی سرپرستی فردای بانوان به گریه بلند شد، حسین (ع) او را دلداری داد. بعد زینب ادامه داد: برادرم! آیا برای وفاداری و مقاومت لازم فردا، اصحاب را کاملا امتحان کرده ای که مبادا فردا تو را تنها بگذارند؟حسین (ع) فرمود: بلی آنان را بارها آزمایش کرده ام، و تا زنده هستند از من و بانوان و اطفال حمایت و حفاظت خواهند کرد! بعد حسین (ع) از خیمه زینب بیرون آمد، و به خیمه حبیب بن مظاهر رفت و مشاهده کردم که حبیب برای اطمینان خاطر و دلداری زینب، مطلب را با سایر یاران در میان گذاشت و آنان سرهای خود را برهنه کردند و قبضه شمشیرها را در دست فشردند و برای

حفـاظت از بانوان و ناموس پیامبر(ص) که زینب (ع) روی آن حساسـیت فوق العاده داشت. با ادای سوگنـد، برای چنـدمین بار اعلام وفاداری کردند. [۷۹] .

قافله سالار حسین

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْعقیله بنی هـاشم می فرمایـد: «در شب عاشورا، دیـدم برادرم از خیمه بیرون آمـده و خارهای بیابان را با غلاـف شمشـیر از جـای می کنـد. جلـو رفتم و سؤال کردم: چرا چنین می کنی؟ فرمود: می دانم فردا اطفـال من بایـد روی این خارها با پای برهنه، راه بروند.»سپس، امام به خواهرش فرمود: «تو قافله سالار من هستی. مواظب باش جلوی دشمن گریه نکنی و نگذاری اطفال من سیلی و تازیانه بخورند. بدان که تو را به کوفه و شام خواهند برد.» [۸۰] .

شب عاشورا

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْبنابر روایت ارشاد حضـرت علی بن الحسـین (ع) فرمود: در شب عاشورا من نشسته بودم و عمه ام زینب مرا پرسـتاری می کرد که پدرم در خیمه جداگانه کناره کرد و در نزد او «جون» مولای ابوذر غفاری ایستاده بود و آن حضرت شمشـیر خود را صف می کرد و می فرمود:یـا دهر اف لـک من خلیـل کم لک بالا شـراق و الاصـیلمن صاحب و طالب قتیل و الدهر لا یقنع بالبدیلو کل حی سالک سبیل و منتهی الامر الی الجلیلای روزگار اف بر دوستی تو باد؛ چه بسـیار برای تو بود در صبـح و عصـر؛ از رفیقان و طالب تو که کشـته شـده انـد؛ و روزگار به بـدل قناعت نمی کنـد؛ هر زنـده ای رونـده راه است؛ و منتهـای امر به سوی خداونـد بزرگ است.این اشـعار را دو یا سه دفعه خوانـد تا اینکه من فهمیـدم که آن جناب چه اراده کرده است پس گریه مرا گلوگیر شد و خودداری کردم و سکوت نمودم. دانستم که بلا نازل شده است. اما عمه ام زینب

آن اشعار را شنید و نتوانست خودداری کند برخاست و به نزد آن حضرت رفت و گفت: واثکلاه! ای کاش مرگ مرا دریافته بود، مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن امروز مردند.ای خلیفه گذشتگان و فریادرس باقی ماندگان.پس حسین سوی او نظر کرد و فرمود: ای خواهر! شیطان حلم تو را نبرد چشمهایش پر از اشک شد و فرمود: اگر آن مرغ سنگ خواره را می گذاشتند هر آینه می خوابید.زینب گفت: ای وای بر من! تو در میان این اشرار گیر افتاده ای، این دل مرا بیشتر مجروح داشته و بر من سخت تر است. پس بر صورت خود سیلی زد و گریبان خود را درید و افتاد و غش نمود.پس حسین برخاست و بر روی او آب ریخت و گفت: خواهر جان صبر کن و بدان که اهل زمین و آسمان می میرند و جز خدا کسی باقی نمی ماند. آن خدایی که خلق را خلق کرد به قدرت خود و بر می انگیزاند خلق را و زنده می کند ایشان را، و او، فرد و تنهاست. جد من، پدر و برادر من بهتر از من بودند. و برای هر مسلمان اقتدا به پیغمبر لازم است.و امثال این سخنان در تعزیت او گفت و فرمود: ای خواهر! من تو را قسم می دهم که بر من گریبان پاره مکن و روی نخراش و وایلاه واثبورا، مگو وقتی من هلاک شدم. پس او را به خیمه آورد و در نزد من نشانید [۸۱] .

مصایب زینب در روز عاشورا

درخواست آب از زینب

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْاز شیخ بزرگوار «جعفر بن محمد نما» در کتاب «مثیرالاحزان» و او از سکینه روایت

کرده که می فرمود:در روز نهم محرم آب ما تمام شد و عطش ما شدت نمود. آب از ظرفها و مشکها خشک شده بود. چون من و بعضی از اطفال ما، تشنه شدیم، من به سوی عمه ام زینب رفتم تا او را از تشنگی خود خبر دهم که شاید آبی ذخیره شده باشد برای ما. پس دیدم که عمه ام در خیمه نشسته است و برادر شیر خوارم بر دامن او است. و آن کودک گاهی می نشیند و گاهی بر می خیزد، و مانند ماهی در آب، در حرکت و اضطراب است و فریاد می کند و عمه ام می گوید: صبر کن. ای پسر برادر! و کجاست برای تو صبر و حال آنکه بر این حالت می باشی. گران است برای عمه تو که صدای تو را بشنود و نفعی به حال تو نبخشد. چون من این را شنیدم، صدا به گریه بلند کردم. زینب گفت، سکینه؟ گفتم: بلی.گفت: چرا گریه می کنی؟ گفتم: برای عطش برادرم (و احوال خودم را به عمه ام نگفتم که مبادا اندوه او زیاد شود). پس گفتم: ای عمه! چه می شود که به سوی بعضی از عیالات انصار بفرستی، شاید آنها آبی داشته باشند؟! عمه ام برخاست و آن کودک را گرفت و به خیمه عموهایم رفت و دید که آبی ندارند، و بعضی از کودکان ما به دنبال او روانه شدند برای طمع آب. پس در خیمه پسر عموهایم (اولاد امام حسن) نشست و فرستاد به سوی خیمه اصحاب که شاید آبی بیابد. پس نیافت. چون از یافتن آب مأیوس شد، به خیمه خود

برگشت، در حالی که همراه او قریب به بیست کودک از پسر و دختر بودند. پس شروع کرد به فریاد نمودن. ما هم همه فریاد کردیم. مردی از اصحاب پدرم که او را «بریر» می گفتند (و او را سید قراء می گفتند) چون صدای گریه ما را شنید، خود را بر زمین انداخت و خاک بر سر خود ریخت و به اصحاب خود خطاب کرد: آیا شما را خوش آیند است که دختران فاطمه بمیرند و حال اینکه قائمه شمشیرها در دستهای ما باشد؟! نه، قسم به خدا که بعد از ایشان در زندگی خیر نیست، بلکه باید پیش از ایشان در حوضهای مرگ وارد شویم. ای اصحاب من! هر یک دست یکی از این کودکان را بگیریم و بر آب هجوم آوریم پیش از اینکه ایشان از تشنگی بمیرند و اگر این قوم با ما مقاتله کنند ما هم با ایشان مقاتله می کنیم. یحیی بن مازنی گفت: موکلین آب فرات بر قتال ما اصرار خواهند داشت، اگر این کودکان را به همراه بریم شاید به ایشان تیری یا نیزه ای خورد و ما سبب آن شده باشیم. لیکن رأی آن است که مشکی با خود بر داریم و آن را پر آب کنیم. آن وقت اگر با ما مقاتله کردند ما هم مقاتله کنیم. و اگر کسی از ما کشته شد، فداء دختران فاطمه باشد. بریر گفت: این فکر خوبی است. پس مشکی گرفتند و به جانب آب رفتند و ایشان چهار نفر بودند. چون موکلین آب فرات مشاهده نمودند گفتند که شما باشید تا ما رئیس خود را خبر دهیم میان

بریر و رئیس ایشـان قرابتی بود. پس چون او را خبر دادنـد گفت: ایشان را راه دهیـد تا آب بیاشامنـد چون داخل آب شدنـد و سردی آب را احساس کردنـد صـدا به گریه بلنـد نموده گفتنـد: خـدا لعنت کند ابن سـعد را که از این آب جاری به جگر آل پیغمبر قطره ای نمی رسـد. بریر گفت: پشت سـر خود را نگـاه کنیـد و تعجیل کنیـد و آب برداریـد که دلهای اطفال حسـین از تشـنگی گـداخته است و شـما نیاشامید تا جگر اولاد فاطمه سـیراب شود. ایشان گفتند: قسم به خدا بریر! ما آب نمی آشامیم تا دلهای اطفال حسـین سـیراب شود. شخصی از موکلین فرات این حرف را شنید و گفت: شما خود داخل آب شدید، این برایتان کافی نیست که برای این خارجی آب می برید؟ قسم به خدا که اسحاق را از این کار باخبر می کنم بریر گفت: ای مرد کتمان کن امر ما را. پس بریر به نزدیک او رفت تا او را گرفته باشد که خبر به اسـحاق نرسد. آن مرد فرار کرد و اسحاق را خبر کرد. او گفت: سـر راه را برایشان بگیرید و ایشان را بیاورید به نزد من، و اگر ابا کردند با ایشان مقاتله کنید. پس سر راه را بر بریر و اصـحاب او گرفتند. مقاتله ای بین ایشان در گرفت و بریر شروع به موعظه نمود. صدای او به گوش امام حسین (ع) رسید. چند نفر فرسـتاد که او را یاری کننـد. پس ایشان رفتنـد و موکلین فرار کردند و آب را آوردند. اطفال به یک دفعه بر سـر آب جمع شدند و

شکمها و سینه ها را بر مشک گذاشتند، که ناگاه بند مشک باز شد و آب بر زمین ریخت کودکان به یک دفعه به فریاد آمدند بریر به صورت خود زد و گفت: والهفاه بر جگر دختران فاطمه (س) [۸۲] .

پرستاری از امام سجاد

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْچون کار (جنگ) به امام حسین (ع) تنگ و سخت شد و یگانه و تنها ماند، به خیمه های فرزندان پدرش روی آورد. آنها را از ایشان خالی و تهی دید. سپس به خیمه های اصحاب و یارانش التفات نموده و نگریست کسی از آنان را ندید، پس شروع و آغاز نمود به بسیار گفتن «لا ـ حول و لا ـ قوه الا ـ بالله العلی العظیم» (حرکت و جنبشی و قوت و توانایی نیست جز به وسیله خدای بلند مرتبه بزرگ) سپس به خیمه های زنان رقیه، به خیمه فرزندش علی زین العابدین (امام چهارم) آمد وی را دید به روی فرشی از پوست افتاده، پس بر او در آمده و زینب نزد وی بوده که پرستاریش می نمود، چون علی بن الحسین (ع) به پدر بزرگوارش نگاه کرد، خواست حرکت نموده و برخیزد، ولی از سختی بیماری نتوانست. به زینب فرمود: مرا به سینه ات تکیه ده که این (امام) پسر رسول خدا (ص) است که (اینجا) روی آورده، زینب پشت زین العابدین نشست و آن حضرت را به سینه خود تکیه داد. امام حسین (ع) از بیماری فرزندش پرسید و او خدای تعالی را حمد و سپاس می نمود، سپس گفت ای پدر! امروز با این منافقین و مردم دور و چه کردی؟ امام حسین (ع) به او فرمود: ای پسرم!

شیطان و دیو سرکش بر ایشان غالب و چیره گشته و ذکر و یاد خدا را از اینان فراموش گردانیده، و میان ما و آنان آتش جنگ برو افروخته شد تا اینکه روی زمین خون جاری و روان شد. علی (زین العابدین) گفت: ای پدر! عمویم عباس کجاست است؟ پس چون عمویش را از پدرش پرسید، گریه زینب گلویش را گرفت (و نتوانست سخنی بگوید) و به برادرش نگریسته که چگونه به فرزندش پاسخ خواهد داد، زیرا او را به شهادت و کشته شدن عمویش عباس آگاه نساخته بود، از بیم آنکه بیماری اش شدت یافته و سخت گردد، پس امام حسین به او فرمود: ای پسرم! عمویت کشته شد، و دو دستش را در کنار فرات جدا کردند.پس علی بن الحسین (ع) سخت گریست تا اینکه از حرکت و جنبش افتاده و بیهوش شد. چون به هوش آمد، از هر یک از عموهایش پرسید و امام حسین به او فرمود: کشته شدند.علی بن الحسین گفت: برادرم علی و حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین کجا هستند؟ امام حسین به او فرمود: ای پسرم! بدان مرد زنده ای جز من و تو در خیمه ها نیست، و کسانی را که از ایشان می پرسی همه آنها بر روی زمین افتاده اند (کشته شده اند) [۸۳] .

درخواست شمشیر از زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْعلی بن الحسین (ع) سخت گریسته، به عمه اش زینب فرمود: ای عمه شمشیر و عصا و چوبدستی برایم بیاور. پدرش به او فرمود: به شمشیر و عصا چه خواهی کرد؟ گفت: عصا را (برای اینکه) بر آن تکیه کنم، و

شمشیر را (برای اینکه) پیش روی پسر رسول خدا (دشمنانش را) مانع شده و جلوگیری کنم، زیرا خیر و نیکی پس از او در زندگی نمی باشد.امام حسین (ع) او را از آن کار منع نموده و جلوگیری کرد، و وی را به سینه اش چسبانیده به او فرمود: ای فرزندم تو پاکیزه ترین فرزندانم هستی. (چون معصوم و بازداشته از گناهی) و افضل و برترین خانواده ام می باشی. [۸۴] .

استمداد حضرت زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْحضرت زینب (س) نیز چندین بار در روز عاشورا به قتلگاه رفت، چون نان و آبی نداشت، دستها را بر سر نهاد و فریاد زد، از زمین و زمان برای یاری حسین استمداد نمود، بر سر عمر سعد جیغ کشید و فرمود: «آیا حسین (ع) را می کشند و تو این صحنه را می نگری؟!» [۸۵] .

وداع امام حسین با زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْامام حسین (ع) بانوان را دلداری داد و امر به صبر و فرمود: خداوند شما را از دست دشمنان نجات دهد و عاقبت امر شما را نیکو گرداند، و دشمنان شما را به انواع عذاب مبتلا خواهد کرد، و در عوض این مصایبی که به شما رسیده، خداوند چندین برابر از مواهب خود را به شما عنایت می فرماید، به زبان چیزی نگویید که موجب کاهش مقام ارجمند شما گردد...زینب گریه می کرد، امام به او فرمود: آرام باش ای دختر مرتضی، وقت گریه طولانی است.همین که خواست به عزم میدان، از خیمه بیرون آید، زینب (س) دامن امام را گرفت و صدا زد:«مهلا یا اخی، توقف حتی اتزود منك و اودعك وداع مفارق لا تلاقی بعده»؛ برادرم! آهسته باش، توقف کن تا تو را سیر ببینم و با تو وداع کنم، آن وداع جدا کننده ای که بعد از آن دیگر ملاقاتی با تو نخواهد بود.بگذار تا بگیرم چون ابر نو بهاران کز سنگ ناله خیزد، روز وداع یارانفمهلا اخی قبل الممات هنیئه لتبرد منی لوعه و غلیلیعنی: برادرم! آهسته برو و قبل از مرگ، اندکی با ما باش، تا با دیدار تو، درون سوزان، و سوز قلب پریشان و بی

قرارم خنک گردد» [۸۶] .ای جان ما جانان ما آهسته رو آهسته رو مشکن دل سوزان ما آهسته رو آهسته روبر خواهر زارت نگر، بر طفل بیمارت نگر آهسته رو، آهسته رو، آهسته روکرده وصیت مادرم تا من ببوسم حنجرت آهسته رو، آهسته رو، آهسته رو

دلداری امام بر زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْحضرت زینب (س) از برادر دل نمی کند، به دست و پای برادر افتاد و بوسید، سایر بانوان حرم، آن حضرت را محاصره کرده و دست و پای او را می بوسیدند و گریه می کردند، امام آنها را آرام کرد و به خیمه برگردانید، سپس خواهرش را به تنهایی طلبید و او را دلداری داد.«و امر یده علی صدرها وسکنها من الجزع»؛ سرانجام، امام حسین (ع) دستش را بر سینه خواهرش زینب کشید، زینب آرام گرفت و دیگر بی قراری نکرد.امام به او فرمود: افرادی که صبر می کنند، پاداش بسیار در پیشگاه خدا دارند، صبر کن تا به پاداشهای الهی برسی...آن گاه زینب (س) خشنود شد و اظهار سرور کرد و عرض کرد: «یا ابن امی طب نفسا و قرعینا فانک تجدنی کما تحب و ترضی»؛ ای پسر مادرم. خاطرت شاد و چشمت روشن باد، چرا که مرا آن گونه که دوست داری و خشنود هستی، خواهی یافت.زبان حال زینب (س) در این وقت این بود:صبرت علی شی ء امر من اصبر سأصبر حتی یعجز الصبر عن صبرییعنی: بر چیزی که تلخ تر از تلخی گیاه صبر است، صبر می کنم، و به زودی چنان صبر می کنم، که نیروی صبر از قدرت صبر من، درمانده گردد. آری، به گونه ای صبر کنم، که

صبر از من خسته شود.هان برو زینب که درد است بی دوا دردمند حق طبیب دردها استتند رو زینب که خواهی شد اسیر زین اسیری هست جانت ناگزیررو یتیمان مرا غمخوار باش در غریبی بی کس اند، تو یار باشگر خورد سیلی سکینه دم مزن عالمی زین دم زدن بر هم مزن [۸۷] .

درخواست پیراهن کهنه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْامام حسین (ع) به خواهرش زینب فرمود: ای خواهر! جامه کهنه ای که کسی از مردم در آن رغبت ننموده و خواهانش نباشد برای من بیاور که آن را زیر لباسها و جامه هایم قرار دهم (بپوشم) تا پس از کشته شدنم (آن را نبرده) برهنه ام نکنند، پس فریادهای زنان به گریه شیون بلند شد.سپس جامه کهنه ای آوردند و امام حسین (ع) آن را چاك زده و اطراف و کنارهایش را پاره کرد، و زیر جامه هایش قرار داد و آن حضرت را شلوار تازه ای بود که آن را نیز پاره کرد تا از آن بزرگوار ربوده نشود (دشمن غارت ننموده به یغما و چپاول نبرد) و چون کشته شد مردی قصد و آهنگ آن حضرت را نموده آن جامه و شلوار را از او ربود و در بیابان روی زمین گرم عریان و برهنه اش گذاشت و در همان حال دو دستش شل و خشك شده از کار افتاد و عذاب و کیفر و رسوایی به او روی آورد، و هنگامی که امام حسین (ع) آن جامه پاره شده را پوشید اهل و کسان و فرزندانش را وداع کرده و بدرود گفت وداع و بدرود مفارق و جدا شونده ای که هرگز باز نمی

گردد. «صلی الله علیک یا ابا عبدالله الحسین». [۸۸] .

وقتی امام از روی اسب افتاد

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْوقتی که امام حسین (ع) از اسب به روی زمین افتاد، زینب دختر علی (ع) از خیمه بیرون آمد در حالی که دو گوشواره اش (از بسیاری اضطراب و نگرانی) میان دو گوشش جولان داشته و می گردید، و می فرمود: کاش آسمان بر زمین می چسبید، ای عمر پسر سعد! آیا ابوعبدالله امام حسین (ع) را می کشند و تو به سوی آن حضرت می نگری؟ و اشکهای (چشم) عمر بر دو گونه اش جاری و روان بود، در حالی که روی خود را از آن مخدره بر می گرداند، و امام حسین (ع) نشسته و در برش جبه و جامه گشاده ای از خز (که روی جامه ها به تن می کنند) بود، و مردم از (کشتن) آن بزرگوار پرهیز می کردند، پس شمر فریاد زد، وای بر شما! چه انتظار دارید و چشم به راه چه هستید درباره آن حضرت؟ او را بکشید، مادرهایتان شما را گم کنند و از دست بدهند (بمیرید تا مادرهایتان بی فرزند باشند) [۸۹] .

کنار بدن برادر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْدر کتاب «دمعه الساکبه» آمده است: از ابن ریاح رسیده که او گفته: من در جنگ و کارزار کربلا حاضر بوده و به چشم دیدم، چون امام حسین (ع) کشته شد. زنی آمد در حالی که به وسیله دامنهایش می لغزید تا اینکه بر زمین افتاد، سپس به پا خاسته فریاد می زد: ای حسینم، ای امام و پیشوایم، ای کشته شده ام، ای برادرم! آن گاه آمد به سوی جسد و تن آن حضرت در حالی که آن بزرگوار جثه و تنی بی سر بود.

چون او را دیـد، دست در گردنش انـداخته و پی در پی نعره و فریاد می زد، تا اینکه هر کس را (در آنجا) حاضـر بود به گریه در آورد. سپس پرسیدم: او کیست؟ گفتند او زینب دختر امیرالمؤمنین (ع) است [۹۰] .

عمل به وصیت مادر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْنقل کرده انـد: چون حضـرت امام حسـین (ع) چنـد قدمی از خیمه ها دور شد، حضـرت زینب (س) از خیمه بیرون آمـد و صـدا زد:«برادرم لحظه ای درنـگ کن تـا وصـیت مادرم فاطمه (س) را نسـبت به تو جا آوردم».زینب (س) عرض کرد: مادرم به من وصـیت فرمود، هنگامی که نور چشـمم حسین (ع) را روانه میدان برای جنگ با دشمن کردی، عوض من گلوی او را ببوس، آن گاه زینب (س) گلوی برادرش را بوسید و به خیمه بازگشت. [۹۱] .

دعوت به استقامت

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْحجت خدا در مقابل اجساد مطهر شـهدا ایسـتاده و لب به سخن می گشاید: «هل من ناصر ینصرنی! هل من معین یعینی!» تـک تـک شـهدا را صـدا می زنـد: «عبـاس کجایی؟ مسـلم کجایی؟ بریر کجایی؟ چرا جواب حسـین را نمی دهیـد؟ دلخوش بودیـد که من شـما را صـدا بزنم، اما اینک چه شده که جواب نمی دهید؟»به سوی خیمه روانه می گردد. اهل خیام را صدا می زند و همه را بر صبر و بردباری و تحمل سـفارش می نماید: «مبادا در مقابل دشـمن بلند گریه نمایید تا دشمن شـاد گردد...»در میـان اهـل بیت، متـوجه عقیله بنی هـاشم حضـرت زینب کـبری می شـود که می لرزد. حسـین بر سـینه خواهر خویش دست ولایت می نهد و او را به طمأنینه و اسـتقامت بشارت می دهد: «خواهرم! پس از من، در قبال تمام مشکلات صابر باش. پس از من، مصایب زیادی بر تو وارد خواهـد گشت.»دختر حضـرت علی (ع) و یادگار فاطمه می فرماید: «برادرا! فرمانت را تحمل می کنم، ولی اگر این اطفال سراغ تو را بگیرند،

چه جوابی بدهم؟»حسین نگاهی محبت آمیز به خواهرش می نماید: «زینبم! مرا در نماز شب خودت فراموش نکن.» [۹۲] .

اخرین لحظات در کنار برادر

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ.در آخرین لحظه ای که امـام (ع) در قیـد حیـات بود، با زینب گفتگویی دارد و باز هم وصایایی با این مخـدره نموده و او را نایب خود قرار می دهد که بعد از وی کارها را دنبال کند. و آن وقتی بود که امام از اسب به زمین افتاد، زینب بلافاصـله خود را به میـدان بر بالین برادرش می رسانـد و می بیند که زخم و جراحت زیادی به آن حضـرت وارد شده و خون بسـیاری از وی جاری است، پس خود را بر روی جسـد برادر انداخت و گفت: «انت احسـین اخی، انت ابن امی، انت نور بصری، انت مهجه قلبی، انت حمانا، انت کهفنا، انت عمادنا، انت ابن محمد المصطفی، انت ابن علی المرتضی، انت ابن فاطمه الزهراء».امام در حالی که بیهوش بود، با گریه و زاری زینب به هوش آمـد.زینب گفت: برادرم! به حق جـدم رسول خـدا (ص) تـو را قسم می دهم بـا من سـخن بگو.امـام (ع) فرمود: «یـا اختـاه هـذا یوم التنـاد، و هـذا یوم الـذی و عـدنی به جـدی و هو الی مشـتاق».سـپس فرمود:ای خواهرم! قلبم شـکست و سختی و کرب من زیاد شد. به خدا قسمت می دهم که ساکت شوی و صبر پیشه کنی، زینب فریـاد زد: واویلا! برادرم! فرزنـد مـادرم! چگونه ساکت باشم در حالی که تو چنین حالتی داری... الـخ» [۹۳] .بنابراین، آخرین کسی که توانست در آن لحظات آخر سخن برادر خود را بشنود و از وصایا و سفارشات آن

حضرت آگاه گردد، زینب بود. این مهمترین ویژگی زینب بود که دیگران از آن بهره ای نداشتند. [۹۴] .

زینب بر فراز تل زینبیه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْحضرت حجت بن الحسن (عج) در زیارت ناحیه مقدسه، این صحنه را متذکر می گردد و می فرماید: ای جد بزرگوار! این منظره را چگونه به یاد بیاورم، آن گاه که بانوان حرم اسب تو را سرافکنده و مصیبت زده دیدند و زینش را واژگون یافته و از خیمه ها بیرون آمده و با دیدن آن منظره موها را پریشان نمودند و سیلی به صورت خود می زدند و چهره هایشان آشکار شده و فریادشان بلند بود؛ زیرا عزت خود را از دست رفته می دیدند: با این حال به سوی قتلگاه شتافتند و دیدند شمر روی سینه ات نشسته و خنجرش را بر گلویت نهاده تا سرت را از بدن جدا نماید!زینب بر فراز تل زینبیه شاهد این ظلم آشکار است و صحنه را با چشم سر و دل مشاهده می کند. از دل سوخته خویش فریاد برآورد: «یابن محمد المصطفی! جواب خواهرت را بده»بار دوم فرمود: «برادر! جواب مرا بده.»بار سوم فرمود: «الان تو را به کسی قسم می دهم که حتما جواب مرا بدهی. حسینم تو را به جان مادرمان زهرا جوابم را بده.»امام در لحظات مرگ و زندگی سر خویش را بلند نمود و امر فرمود: «از این صحنه، دور شوید.»امر امام واجب است. زینب بچه ها را به سوی خیمه ها روانه نمود؛ اما مقاتل نویسان می نویسند: زینب پشت به حسین ننمود؛ بلکه عقب عقب به طرف خیام می رفت و چشم از چهره حسین بر نمی

داشت. [۹۵] .

ایا در میان شما مسلمانی نیست

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْحمید بن مسلم می گوید: سوگند به خدا، هیچ مغلوبی را مانند حسین که فرزندان و یاران و اهل بیتش را شهید کرده باشند، پابر جاتر و قوی دل تر ندیده بودم زیرا آن حضرت با این همه گرفتاری که دیده بود، باز هم هر گاه رجاله پسر سعد به وی حمله می آوردند شمشیر می کشید و آنها را مانند روباهان که شیر شرزه در میانشان افتاده باشد از راست و چپ متفرق می ساخت.شمر که دید به سادگی نمی تواند بر حسین (ع) دست پیدا کند سواره ها را به کمک خوانده و آنها را پشت سر پیاده ها قرار داده و به تیر اندازان دستور داد تا بدن شریف او را هدف تیرها ساختند و بالاخره آن قدر تیر بر بدن آن حضرت وارد شد که گویی از تیر پر برآورده بود.حسین (ع) از زیادی خستگی و نوک پیکانهای بیداد از کار ماند و دست از نبرد برداشت. لشکر هم در برابر او ایستادند. زینب که برادر را از هر جهت بی یار و یاور دید، پیش خیمه ها آمده عمر سعد را مخاطب ساخته و فرمود: ای پسر سعد! می بینی زاده زهرا را می کشند و تو همچنان ایستاده و تماشا می کنی. پسر سعد پاسخی نداد و رو از آن جناب برگردانید. زینب (س) به لشکر توجه کرده گفت: آیا در میان شما مسلمانی نیست، باز هم پاسخی نشنید. در این وقت شمر سواره و پیاده را مخاطب ساخته و گفت: وای بر شما! در انتظار چه هستید؟ مادرتان به عزایتان بنشیند، چرا

کـار او را به پایـان نمی رسانیـد؟لشـکر که خود را جیره خوار پسـر زیاد می دانسـتند، دیدنـد از ادب دور است پاسـخ او را هم ندهند، به همین مناسبت از هر طرف به او حمله آوردند [۹۶] .

زینب از خیمه بیرون آمد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْراوی می گوید: چون بر اثر کثرت زخمها، ضـعف بر حسـین (ع) غلبه کرد و تیرهای دشـمن در بدنش ماننـد خارهـای بـدن خـارپشت نمایـان گردیـد، صالـح بن وهب مزنی، نیزه ای بر پهلوی او زد که از اسب بر زمین افتاد و نیمه طرف راست صورتش روی زمین قرار گرفت. در آن حـال می گفت، «بسم الله و بالله و علی مله رسول الله». پس از آن از روی زمین برخاست.در این موقع حضـرت زینب کبری (س) از در خیمه بیرون آمـد و با صـدای بلند فریاد می زد: «برادرم! سـرورم! سرپرست خـانواده ام!»و می گفت: «ای کـاش آسـمان بر سـر زمین خراب می شـد وای کاش کوها از هم می پاشـید و بر روی زمین می ریخت.» [۹۷] .

مصایب گلهای کربلا

درد دل بچه ها با زینب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْحضـرت زینب (س) بانوان و کودکان پراکنده را جمع آوری کرد، با هر کدام از آنها سخنی می گفت و گریه می کرد. یکی از پدر می پرسید، دیگری از عمو سؤال می کرد، سومی از اصغر تشنه کام یاد می کرد، چهارمی از اکبر و قاسم و عون و مسلم و...یکی می گفت:ای عمه جان! سیلی خورده ام، دیگری می گفت: گوشم می سوزد، زیرا گوشم را به طمع گوشواره، دریده اند، سومی می گفت: تازیانه خورده ام، زینب (س) در برابر دهها حوادث جانسوز قرار گرفته که به قول شاعر از زبان زینب (ع):اگر دردم یکی بودی چه بودی اگر غم اندکی بودی چه بودی؟ [۹۸] .

ممانعت از به میدان رفتن عبدالله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْعبـدالله بن حسن (ع) که هنوز به حـد بلوغ نرسـیده بود، بـا سـرعت از میـان خیمه هـا بیرون آمـده و می خواست خود را به کنار عموی بزرگوارش رسانـد. زینب (ع) خواست او را از رفتن ممانعت کند و حسـین (ع) هم به خواهرش دسـتور داد او را از آمـدن کنار عمش جلوگیری نمایـد، لیکن آن پاک گهر شدیـدا از رفتن به خیمه ها امتناع می ورزید و می گفت: سوگنـد به خـدا، از عمویم جـدا نخواهم شـد.در این وقت ابجر بن کعب با شمشـیری به جانب حسـین (ع) حمله آورده عبـدالله فرمود: وای بر تو ای زنازاده! می خواهی عمویم را شـهید کنی و مرا داغـدار سازی؟ابجر به سـخن او اعتنایی نکرده تیغ فرود آورد و دست آن طفـل را که فـدایی حسـین (ع) بود به پوست آویخت.عبـدالله مـادر خود را به فریـاد خوانـد حسـین (ع) یادگار برادر را

به سینه چسبانیده و فرمود: ای فرزند برادر آرام بگیر و شکیبا باش و این پیش آمد را به خیر خود به شمار آور، زیرا به همین زودی خدای متعال تو را به پدران نیکو کارت ملحق خواهد ساخت. [۹۹] .

زینب در سوگ عباس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْهنگامی که زینب (س) برادرش حسین (ع) را دید که تنها از کنار نهر علقمه باز می گردد، با خواهران دیگر با صدای جانسوز فریاد می زدند:«وا اخاه! وا عباساه! وا قله ناصراه! واضیعتاه! من بعدک»؛ وای برادرم، وای عباس، وای از کمی یاور و مصایب جانکاه، وای از دیدن جای خالی تو! [۱۰۰] .زینب (س) به امام حسین (ع) عرض کرد: «چرا برادرم عباس را با خود نیاوردی؟»امام (ع) در پاسخ فرمود: «خواهرم! هر چه خواستم بدن برادرم را بیاورم، دیدم به قدر اعضای بدنش بر اثر زخمها از همدیگر گسیخته که نتوانستم، آن را حرکت دهم.»زینب (س) گفتار فوق را به زبان می آورد و می گریست، از جمله گفت:«آه! از کمی یاور و فقدان برادر!»امام حسین (ع) فرمود: «آری، آه از فقدان برادر و شکستن کمر!». [۱۰۱] .

زینب در بالین علی اکبر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْحسین (ع) که از شهادت علی (ع) باخبر شد، از خیمه بیرون آمده به بالین جوان قرار گرفت و همچنین که می گریست و اشک اندوه می بارید، فرمود: جوان من! خدا بکشد کشندگان تو را، چقدر این بی حیا مردم بر خدا جری شدند و چگونه پرده احترام رسول خدا را دریدند.سپس اضافه کرد: پس از شهادت تو، خاک بر سر دنیا و زندگانی آن.زینب (س) که از شهادت یادگار برادرش باخبر شد، به سرعت از خیمه بیرون آمده، با ناله اندوهناکی برادر و برادرزاده را ندا می داد و بالاخره بی تاب شده، خود را بر اندام او افکند.امام حسین (ع) که خواهر را سخت ناراحت دید پیش آمده او را از روی نعش فرزند بزرگوارش

برداشت و او را به خیمه ها روانه کرد و به جوانان دستور داد و فرمود: اینک بیایید نعش برادرتان را بردارید.آنها حسب الامر آمده و نعش پاکیزه یادگار حیدر کرار را در پیش خیمه ای که برابر آن کارزار می کردند گذاردند. [۱۰۲] .

زینب بر سر پیکر علی اکبر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْحمید بن مسلم می گوید: گویا من زنی که مانند خورشید طلوع کرده و آشکار شونده است را می بینم که برای کشته شدن علی اکبر هیجده ساله، یا بیست و پنج ساله) با شتاب (از خیمه) بیرون شده به هلاک و تباهی شدن فریاد می زند و می فرماید:ای حبیب و دوست من، ای میوه دلم، ای روشنی چشمانم!پس پرسیدم: آن زن کیست؟گفته شد: او زینب دختر علی (ع) است، و آمد و بر روی (جسد و تن) او (علی اکبر) افتاد پس امام حسین (ع) آمد و دستش را گرفته او را به خیمه و خرگاه باز گردانید و به جوانان خود روی آورده فرمود: برادرتان را بردارید، پس آنان او را از جای افتادنش به زمین برداشته آوردند تا نزد خیمه ای که در جلو آن کارزار می نمودند، نهادند [۱۰۳] .

زینب کنار بدن علی اکبر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْزینب (س) زودتر از برادرش امام حسین (ع) به بالین علی اکبر رفت، زیرا می دانست که امام علاقه بسیاری به علی اکبر داد. اگر او را کشته ببیند، ممکن است روح از بدنش مفارقت نماید، از این رو زینب (س) با این کارش امام را نگذاشت، بلکه او را به حضور ناموس متوجه ساخت، با توجه به اینکه برای انسانهای غیور، حفظ ناموس، بسیار مهم است. [۱۰۴] .

با شتاب بر بالین علی اکبر آمد

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْامام حسین (ع) با شتاب به بالین جوانش آمد و ایستاد و فرمود:«قتل الله قوما قتلوک، یا بنی ما اجراءهم علی الرحمان و انتهاک حرمه الرسول».خداوند آن قوم را بکشد که تو را کشتند. ای پسرم! چه بسیار این مردم بر خدا و دریدن حرمت رسول خدا، گستاخ و بی باک گشته اند؟اشک از دیدگان امام سرازیر شد، سپس فرمود: «علی الدنیا بعدک العفا» بعد از تو خاک بر سر دنیا.در این حال، زینب کبری (س) از خیمه بیرون دویده، و فریاد می زد: ای برادرم، و ای برادرم! با شتاب آمد و خود را به روی پیکر به خون تپیده آن جوان افکند.حسین (ع) سر خواهر را بلند کرد و او را به خیمه باز گردانید. [۱۰۵] .

بغل کردن بدن علی اکبر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْدر روایت دیگری آمده: بانوان حرم که حضرت زینب (س) جلودار آنها بود، به استقبال جنازه علی اکبر (ع) شتافتند، زینب (س) وقتی که به جنازه رسید، آن را در بغل گرفت و با شور و هیجان عجیب، و قلب پر درد و با جان دل صدا می زد: علی جان! علی جان! [۱۰۶] .

درخواست آب برای علی اصغر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْزینب (س) خواهر امام حسین (ع) کودک را بیرون آورد و گفت: «برادر جان! این کودک تو، سه روز است که آب ننوشیده است. برای او جرعه ای آب بخواه». پس حضرت او را بالای دست گرفت و فرمود: «ای مردم! شما پیروان و خانواده ام را کشتید و تنها همین کودک باقی مانده است که از تشنگی بی تاب شده؛ او را با جرعه ای آب سیراب کنید.»هنگامی که حسین (ع) با ایشان سخن می گفت، یک نفر از لشکریان تیری پرتاب نمود که گلوی کودک امام را پاره کرد. سپس امام او را نفرین کرد که اجابت آن به دست مختار به وقوع پیوست. هنگامی که حرمله را دستگیر کردند و مختار او را دید گریست و گفت: «وای بر تو! چه چیز سزای کار توست که کودکی کوچک را کشتی و گلویش را دریدی. ای دشمن خدا! آیا نمی دانستی که او فرزند پیامبر است؟» سپس دستور داد تا او را نشانه تیرها قرار دهند و آن قدر به او تیر زدند تا مرد. [۱۰۷] .

امانتی از ما مانده

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْطبق بعضی روایت، بعد از رحلت حضرت رقیه (س) یزید دستور داد چراغ و تخته غسل را ببرند، و او را با همان پیراهن کهنه اش کفن کنند.زنان شام ازدحام کردند و در حالی که سیاه پوش شده بودند، برای بدرقه اهل بیت (ع) از خانه ها بیرون آمدند. صدای ناله و گریه آنها از هر سو شنیده می شد و با کمال شرمندگی با اهل بیت (ع) وداع نمودند، و تا کاروان اهل بیت (ع) پیدا بود، مردم شام

گریه می کردنـد. [۱۰۸] .زینب (س) از این فرصت استفاده هـای بسیار کرد. از جمله اینکه هنگـام وداع، ناگـاه سر از هودج بیرون آورد و خطـاب به مردم شـام فرمود:«ای اهل شام، از ما در این خرابه امانتی مانـده است؛ جان شـما و جان این امانت. هر گاه کنار قبرش بروید (او در این دیار غریب است) آبی بر سر مزارش بپاشید و چراغی در کنار قبرش روشن کنید» [۱۰۹] .

در سوگ عبدالله اصغر، فرزند امام مجتبی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْعبدالله اصـغر فرزند امام حسن مجتبی (ع) در کربلا یازده سال داشت، این کودک را امام حسین (ع) به بانوان حرم سپرده بود، تا در خیمه ها از او نگهـداری کننـد. هنگامی که امام حسـین (ع) تنها به میـدان رفت و هیچ گونه یار و یـاوری نـداشت، وقتی که عبـدالله غریبی و مظلومی عمویش را دریافت، برای یاری عمو، از خیمه به سوی میـدان دویـد، زینب (س) به دنبال او حرکت کرد تا هنگام نگـذارد به میـدان برود، امام حسـین (ع) صـدا زد: خواهرم عبدالله را نگهدار، اما عبدالله خود را به عمو رسانیـده و گفت: به خـدا، از عمویم جـدا نمی شوم، و به خیمه برنگشت، در آغوش عمویش بود و با او سـخن می گفت، ناگاه ظالمی به پیش آمـد و شمشـیرش را بلند کرد تا بر امام وارد سازد عبدالله دسـتش را به پیش آورد تا از ضـرب شمشـیر جلوگیری کنـد، دست عبـدالله بر اثر آن ضـربت بریـده و به پوست آویزان شد، عبدالله صدا زد: «یا عماه یا ابتاه»؛ ایعمو جان! وای بابا، ببین دستم را بریدند.امام حسین (ع) آن کودک عزیز را در آغوش کشید و

فرمود: عزیزم صبر کن به زودی به جد و پدر و عموهایت ملحق می شوی و با آنها دیدار می کنی، هنوز دلجویی امام تمام نشده بود که حرمله ملعون گلوی نازکش را هدف تیر خود قرار داد، و آن آقازاده در آغوش عمو پرپر زد و به شهادت رسید.وقتی که زینب کبری (س) جریان را فهمید به قدری این بار مصیبت بر او سنگینی کرد که با صدای جگر سوز گریه کرد و گفت:ای عزیز برادر وای نور چشمم «لیت الموت اعدمنی الحیاه»؛ ای کاش مرده بودم و این منظره را نمی دیدم.آه کز تیغ جفا دست وی آویخت بپوست سوخت بر حالت آن طفل دل دشمن و دوستناگهان ظالم سنگین دلی از راه جفا بفکند تیر سه شعبه، سر او کرد جدا [۱۱۰] .

ذکر مصیبت دو فرزند زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْروز عاشورا زینب (س) لباس نو بر تن عون و محمد کرد و آنها را از گرد و غبار تمیز نمود و سرمه بر چشمانشان کشید و شمشیر به دستشان داد، و آنها را آماده شهادت ساخت، سپس آن دو را به حضور برادرش حسین (ع) آورد و اجازه خواست که آنها به میدان بروند.امام نخست اجازه نمی داد، حتی فرمود: شاید همسرت عبدالله خشنود نباشد، زینب عرض کرد: چنین نیست، بلکه همسرم به خصوص به من سفارش کرد که اگر کار به جنگ کشید پسرانم جلوتر از پسران برادرت به میدان بروند.زینب (س) بیشتر اصرار کرد، سرانجام امام اجازه داد، زینب آن دو گل را به میدان فرستاده است».آن دو برادر به جنگ پرداختند، سرانجام محمد به شهادت رسید، عون کنار بدن گلگون محمد آمد

و گفت: «برادرم شتاب مکن به زودی من نیز به تو می پیوندم».محمد نیز جنگید تا به شهادت رسید، امام حسین (ع) پیکر پاک آن دو نوجوان را بغل گرفت در حال که پاهایشان به زمین کشیده می شد آنها را به سوی خیمه آورد.عجیب آنکه بانوان به استقبال جنازه های آنها آمدند، همیشه زینب (س) در پیشاپیش بانوان بود، ولی این بار زینب (س) دیده نمی شد، او از خیمه بیرون نیامده بود تا مبادا چشمش به پیکرهای به خون تپیده پسرانش بیفتد و بی تابی کند و از پاداشش کم بشود. [۱۱۱] .و شاید از این رو که مبادا برادرش او را در این حال بنگرد و در برابر خواهر شرمنده یا بی جواب بماند.حضرت زینب (س) در این هنگام بیرون نیامد، ولی برای علی اکبر(ع) در پیشاپیش بانوان به استقبال آمد (چنان که قبلا ذکر شد).مگو زینب بگو ام المصائب کاندرین عالم قضا آماده بهرش صد بلای ناگهان داردمگو زینب بگو یک آسمان، صبر شکیبایی غلط گفتم ز صبرش شرمسازی آسمان داردگهی در کربلا او شش برادر را کفن پوشید غلط گفتم زصبرش شرمسازی آسمان داردگهی بیند به جای شادی قاسم عزای او گهی بر سینه، داغ اکبر رعنا جوان داردگهی بیند جدا بازوی عباس علی از تن دو چشم پر ز خون بر اصغر شیرین زبان دارد [۱۱۲] .

پرستاری زینب از فاطمه صغری

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْطبق نقل علامه مجلسی، فاطمه صغری دختر امام حسین (ع) می گوید:کنار خیمه ایستاده بودم و پیکردهای پاره پاره شهیدان کربلا را می نگریستم، در این فکر بودم که بر سر ما چه..خواهد آمد، آیا ما را می کشند

یا اسیر می کنند؟ ناگاه سواری از دشمن به سوی ما آمد، با گره نیزه اش به بانوان می زد و چادر و روسری آنها را می کشید و غارت می کرد و آنها با فریادهای خود، پیامبر (ص) علی، حسن و حسین (ع) را به یاری می طلبیدند، بسیار پریشان بودم و بر خود می لرزیدم، به عمه ام زینب (ام کلثوم کبری) پناه بردم. در این هنگام دیدم، ستمگری به سوی من آمد، فرار کردم و گمان نمودم که از دستش نجات می یابم، با کعب نیزه بر بین شانه هایم زد، از جانب صورت به زمین افتادم، گوشواره ام را کشید و گوشم را درید و گوشواره و مقنعه ام را ربود. خون از ناحیه گوش بر صورت و سرم جریان یافت، بی هوش شدم، وقتی که به هوش آمدم، دیدم سرم بر دامن عمه ام زینب (س) است و او گریه می کرد و به من می فرمود: «برخیز به خیمه برویم و ببینیم تا بر بانوان حرم و برادر بیمارت چه گذشت».برخاسم و گفتم: «ای عمه جان! آیا پارچه ای هست تا با آن سرم را از نگاه ناظران بپوشانم؟» زینب (س) فرمود: «یا بنتاه! عمتک مثلک» دخترم! عمه تو نیز مثل تو است. با هم به خیمه بازگشتیم، دیدم آنچه در خیمه بود، همه را غارت کردند و امام سجاد (ع) به صورت بر زمین افتاده است و از شدت گرسنگی و تشنگی و دردها قدرت حرکت ندارد، ما برای او گریه کردیم و او برای ما گریه کرد.

به دنبال دو یادگار امام حسین

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْدر کتاب «ایقاد» از مقتل «ابن عربی»

چیزی (خبری) است که مضـمون و مفهوم آن این است: حضـرت امـام حسـین (ع) هنگام وداع خود (با اهل بیت) به خواهرش زینب به جمع و گرد آوردن عیـال و زن و فرزنـد پس از آنکه دشـمنان خیام و خرگاهها را آتش می زننـد وصـیت و سـفارش نمود، پس بعـد از آنکه دشـمنان خرگاهها را آتش زدنـد و اطفال و کودکان پراکنده شدند زینب در جمع و گرد آوردن آنان رفت. سـپس دو کودک از امام حسـین (ع) را گم کرد و در طلب و به دست آوردن ایشان رفت. پس آن دو کودک را دسـت به گردن یکـدیگر به خواب رفته بر زمین دیـد، چون آنها را حرکت داده و جنبانید، دید آنان از تشـنگی مرده اند. چون لشـکر آن را شـنیدند، به پسـر سـعد گفتند: ما را در آب دادن (این) عیال و زن و فرزند اجازه و دسـتور ده. پسر سعد اجازه داد. چون آنها (برای ایشان) آب آوردند، کودکان از آب دوری کرده و می گفتند: چگونه ما آب بنوشـیم، در حالی که پسر رسول خدا تشنه کشته شد؟! [۱۱۳] .

تسلی رباب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْصدای جانسوزی، زینب کبری (س) را از خاطرات خوش خویش جدا می سازد. خدایا! این صدای ناله کیست؟ آری، می شـنود صـدای دلگرفته ای را که می خوانـد: «اصـغرم! کودکم!»با عجله راهی خیمه نیمه سوخته می گردد و پرده خیمه را بالاـ می زنـد که ناگهـان رباب را می بینـد که زانوان خویش در بغل گرفته و گریه می کنـد.با متانت خاص خود می فرماید: «همسر برادرم! چه شده؟ مگر قرارمان بر سکوت نبود؟!»رباب به گریه خویش

با خواهر همسرش تکلم می کند: «امروز قدری آب خوردم. سینه ام قدری شیر پیدا کرده و یاد علی اصغر و لب تشنه او افتادم که در اثر عطش، بر سینه من چنگ می زد و تقاضای آب داشت.» [۱۱۴] .

مصایب بعد از شهادت امام حسین

شنیدن شیهه اسب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْزینب دختر علی (ع) شیهه اسب را شنید به سکینه روی آورده و به او گفت: پدرت آب آورده. سکینه به یاد پدر و آب، شادی کنان از خیمه بیرون شد و اسب را تنها و زین را از سوارش تهی دید. پس روسری خویش را درید و پاره نموده، فریاد زد: ای کشته شده، ای پدر، ای حسن، ای حسین، ای وای از غریبی و دور از وطنی، ای وای از دوری سفر، ای وای از طولانی و درازی مشقت و رنج و حزن و اندوه، این حسین (ع) است که به روی زمین بیابان (افتاده) است، عمامه و عبایش ربوده شده، انگشتر و کفش او را گرفته اند (به یغما و چپاول برده اند) پدرم فداء کسی که سرش به زمینی است و تنش به زمین دیگر پدرم فدای کسی که سرش را به شام به هدیه و ارمغان می برند، پدرم فداء و خونبهای کسی که پردگیان (زنان) او در میان دشمنان از پرده بیرون شدند (لشکر چادر از سرشان برداشتند) پدرم فداء کسی که لشکرش روز دوشنبه مردند (کشته شدند) سپس با صدای بلند گریه کرد [۱۱۵] .

سخن با ذوالجناح

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ ـدر کتاب مصائب المعصومین آمده: هنگامی که ذوالجناح به سوی خیمه ها آمد و بانوان حرم ناله کنان و سیلی به صورت زنان از خیمه بیرون آمدند، هر کدام با اسب سخنی می گفتند:یکی گفت: ای اسب چرا حسین (ع) را بردی و نیاوردی؟دیگری گفت: چرا امام را در میان دشمن گذاشتی؟زینب (س) فرمود: آه، صورت خون آلود تو را می بینم.سکینه گفت: پدرم هنگام رفتن تشنه

بود، «یا جواد هل سقی ابی ام قتل عطشانا»؛ ای اسب، آیا پدرم را آب دادند یا با لب تشنه شهید کردند؟ [۱۱۶] .

نظاره به آتش کشیدن خیمه ها

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْعمر سعد کنار خیمه ها آمد و فریاد کشید: «ای اهل بیت حسین! از خیمه ها بیرون آیید». آنها به فریاد او اعتنا نکردند. عمر سعد، بار دیگر فریاد کشید: از خیمه ها بیرون بیایید.زینب (س) فرمود: ای عمر! دست از ما بردار.عمر سعد گفت: ای دختر علی! بیرون بیایید تا شما را اسیر نماییم.زینب (س) فرمود: از خدا بترس، آنقدر به ما ستم نکن.عمر سعد گفت: چاره ای جز اسیر شدن ندارید.زینب (س) فرمود: ما به اختیار خود بیرون نمی آییم.عمر سعد در آن وقت دستور داد آتش آورده و خیمه ها را آتش زدند، آن گاه بانوان حرم و کودکان با پای برهنه از خیمه ها بیرون آمدند، و به سوی بیابان روی خارهای مغیلان می گریختند، در حالی که دامن دخترکی آتش گرفته بود. [۱۱۷] .

فداکاری حضرت زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْحمید بن مسلم (که خبرنگار کربلا بود) می گوید:«رایت امراءه القت نفسها علی النار فجائت بجسد کانّه میّت و رجلاه تجرّان علی الارض» [۱۱۸] دیدم زنی خود را به آتش زد و بدنی را بیرون کشید که مثل مرده بود و پاهایش بر زمین کشیده می شد.پیش رفتم و پرسیدم: این زن کیست؟ گفتند: زینب، خواهر حسین است. گفتم: بیمار کیست؟ گفتند: علی بن الحسین است [۱۱۹] .

خبر به آتش کشیدن خیمه ها به امام سجاد

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ_در بعضی مقاتل آمده: هنگامی که خیام را آتش زدند، زینب (س) نزد امام سجاد (ع) آمد و عرض کرد: ای یادگار گذشتگان و پناه باقیماندگان، خیمه ها را آتش زدند، چه کنیم؟ امام فرمود: «علیکن بالفرار» بر شما باد که فرار کنید.همه بانوان و کودکان در حالی که گریان بودند و فریاد می زدند، فرار کردند و سر به بیابانها نهادند، ولی زینب (س) باقی ماند و کنار بستر امام سجاد (ع) به آن حضرت می نگریست و امام بر اثر شدت بیماری قادر به فرار نبود. [۱۲۰] .

بی تابی زینب کنار خیمه امام سجاد

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْیکی از سربازان دشمن می گوید: بانوی بلند قامتی را کنار خیمه ای دیدم، در حالی که آتش اطراف آن خیمه شعله می کشید، آن بانو گاهی به طرف راست و چپ و گاهی به آسمان نگاه می کرد و دستهایش را بر اثر شدت ناراحتی به هم می زد، و گاهی وارد آن خیمه می شد، و بیرون می آمد، با سرعت نزد او رفتم و گفتم: ای بانو مگر شعله آتش را نمی بینی چرا مانند سایر بانوان فرار نمی کنی؟زینب (س) گریه کرد و فرمود: ای آقا! ما شخص بیماری در میان این خیمه داریم که قدرت بر نشستن و برخاستن ندارد، چگونه او را تنها بگذارم و بروم با اینکه آتش از هر سو به طرف او شعله می کشد؟ [۱۲۱] .

زینب کنار بدن پاره پاره

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمْحميـد بن مسـلم (از سـربازان دشـمن) می گویـد: به خـدا سوگند زینب دختر علی (ع) را فراموش نمی کنم که در کنـار بـدنهای پاره پاره، ناله و گریه می کرد و با صـدای جانسوز و قلب غمبار می گفت:«وا محمـداه صـلی علیك ملائکه السّماء هذا حسین مرمل بالدماء، مقطّع الاعضاء و بناتک سبایا...»؛ فریاد ای محمد! درود فرشتگان آسمان بر تو باد، این حسـین تو است که در خون غوطور است، اعضایش قطع شـده، و دختران تو به عنوان اسـیر، عبور داده می شونـد...و در روایت دیگر آمده: سخنان دیگری فرمود، از جمله گفت:«...هذا حسین مجزور الرّاس من القفا، مسلوب العمامه و الرّداء...بابی المهموم حتی قضی، بابی العطشان حتی مضی، بابی من شیبته تقطر بالدماء...»؛ ای جد بزرگوار، این حسین تو است که

سرش را از قفا بریده اند، لباس و عمامه اش را به یغما برده اند، پدرم به فدای آن کسی که با غمها و داغهای فراوان شهید شد، پدرم به فدای آن تشنه کامی که با لب تشنه جان داد، پدرم به فدای آن کسی که قطرات خون از محاسن شریفش می ریزد...در بعضی از روایات آمده: اهل بیت (ع) عمر سعد را سوگند دادند آنها را از کنار قتلگاه عبور دهند، تا تجدید عهد با شهدا بنمایند.راوی می گوید: زینب کبری (س) به گونه ای روضه خواند و گریه می کرد که «فابکت و الله کل عدو و صدیق»؛ سوگند به خدا هر دوست و دشمن از گریه و گفتار زینب (س) گریه کرد. [۱۲۲] .

کنار جسد برادر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْنقل شده: زینب (س) وقتی کنار جسد برادر آمد، توقف کرد و با خلوصی خاص متوجه خدا گردید و عرض کرض کرد:«اللهم تقبّل منا قلیل القربان»؛ خدایا این اندک قربانی را از ما قبول فرما.وقتی زینب (س) با گفتار جانسوز، کنار آن پیکرهای پاره پاره سخن گفت، منظره آن چنان جانسوز بود که: «فابکت و الله کل عدو و صدیق»؛ سوگند به خدا دوست و دشمن به گریه افتادند و طبق روایت دیگر.«حتی راینا دموع الخیل تتقاطر علی حوافرها» تا آنجا که دیدم قطرات اشکهای اسبهای مخالفان بر روی سم هایشان می ریخت. [۱۲۳] .

بوسیدن گلوی برادر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْدر بعضی از مقاتل آمده: زینب (س) خم شد و بدن پاره پاره برادر را در آغوش گرفت و دهانش را روی حلقوم بریده برادر نهاد و می بوسید و می گفت:«اخی! لو خیرت بین الرحیل و المقام عندک لاخترت المقام عندک و لو ان السباع تأکل من لحمی»؛ ای برادرم! اگر مرا بین سکونت در کنار تو (در کربلا) و بین رفتن به سوی مدینه، مخیر می نمودند، سکونت همراه تو را بر می گزیدم، گرچه درندگان بیابان گوشت بدنم را بخورند. [۱۲۴] .چون چاره نیست، می روم و می گذارمت ای پاره پاره تن به خدا می سپارمتسپس گفت: «یابن امی لقد کللت عن المدافعه لهؤلاء و الاطفال و هذا متنی قد اسود من الضرب»؛ ای پسر مادرم، از نگهداری این کودکان و بانوان، در برابر دشمن، کوفته و درمانده شده ام و این کمر (یا چهره) من است که بر اثر ضربه دشمن، سیاه شده است.

این قربانی را قبول کن

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْعلامه مقرم می گوید: «...زنان گفتند: شما را به خداوند سوگند می دهیم که ما را از کنار اجساد کشتگان عبور دهید. هنگامی که چشمشان بر پیکرهای پاره پاره شده افتاد، در حالی که نیزه ها بر بدنهایشان میخکوب و شمشیرها از خونشان رنگین و اسبها لگد کوبشان کرده و آنان را درهم کوبیده بودند، شیون و ناله سر داده بر سر و صورت زدند. زینب (س) فریاد بر آورد: وا محمدا، ای رسول خدا! این حسین است که بدین سان برهنه افتاده، به خاک و خون آغشته گردیده و رگ و پیوندش از هم گسیخته است و اینان دختران

تو هستند که به اسارت می رونـد و فرزنـدان تو که کشـته شـده انـد. در این حال هر دوست و دشـمنی بر حالشان گریست، به گونه ای که حتی از دیدگان اسبها اشک سرازیر شده بر دست و پایشان فرو ریخت بعد دستها را زیر بدن برادر برده به سوی آسمان بلند کرده گفت: خدای من! این قربانی را از ما بپذیر!» [۱۲۵] .

دلداری به امام سجاد

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْعلی بن الحسین (ع) هنگـامی که چشـمش بر بـدنهای بی سر آنـان افتـاد و در بین آنـان جگر گوشـه حضرت زهرا را به گونه ای دید که به واسطه عمق فاجعه و شدت آن آسمانها شکافته، زمین از هم گسیخته می شود و کوها فرو می ریزد، بر آن حضرت خیلی دشوار آمـده و نـاراحتی اش فزونی یافته و آثار این حالات در چهره اش نمایان شـد. زینب (س) بر این حالت ترسیده شروع به دلداری و تسلای آن حضرت نمود با اینکه صبر خود حضرت به پایه ای بود که کوهها همتای صبر و بردباری اش نبودنـد. از جمله مطالبی که به آن حضرت گفت، این عبارات بود:«ای یادگار جـد و پدر و برادرم! به خـدا سوگنـد آنچه که پیش آمـده، تعهدی بوده که خداوند از جد و پدرت گرفته و خداوند متعال از مردمانی میثاق و عهد گرفته است که فراعنه این زمین آنان را نمی شناسند ولی آنان در بین ساکنان آسمانها معروفند، آنان این پیکرهای پاره پاره و این بدنهای به خون آغشته را جمع آوری و دفن خواهند کرد و در این سرزمین برای پدرت که سالار شـهیدان است، پرچمی خواهند افراشت که

در گستره زمان و گـذشت شب و روز آثارش محو نشـده و فرسوده نخواهـد گشت. پیشوایان کفر و رهبران گمراهی در محور نابودی اش خواهند کوشید و جز ترقی و رشد و اعتلا برای آن علم و پرچم اثری نخواهد داشت.» [۱۲۶] .

زینب و نعش برادر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْراوی گویـد: به خـدا قسم هرگز فراموش نمی کنم زینب دختـر علی (ع) را که بر برادرش حسین (ع) نـدبه و ناله می کرد و با صدای اندوهناک و دلی پر غم فریاد می زد:«یا محمداه! ای جد بزرگوار که درود فرشـتگان بر تو باد! این حسین توست که در خون خود غلطان است و اعضایش از یکدیگر جدا شده است و اینان دختران تو هسـتند که اسیر شده انـد. از ایـن سـتمها بـه خداونـد و به محمـد مصـطفی (صـلی الله علیه و آله و سـلم) و به علی مرتضـی و به فـاطمه زهرا و حمزه سیدالشـهداء شـکایت می کنم.یا محمداه! این حسـین توست که در زمین کربلا برهنه و عریان افتاده اسـتو باد صـبا خاکها را بر بـدن او می پاشـد. این حسـین توست که از سـتم زنازادگان کشـته شده است. آه و افسوس! امروز روزی است که جدم رسول خـدا علیهم السـلام از دنیا رفت. ای یاران محمـد! اینان فرزندان پیغمبر شـمایند که آنان را مانند اسـیران به اسـیری می برند»در روایت دیگری وارد شده است که زینب (س) عرض کرد:«یا محمداه! دخترانت اسـیر و فرزندانت کشته شدند و باد صبا خاکها را بر آن بدنها می پاشد. این حسین توست که سرش را از قفا بریدند و عمامه و ردای او را به غارت بردند.پدرم فدای

آن کسی باد که ظهر دوشنبه لشکرش را قتل و غارت کردند.پدرم فدای آن کسی باد که خیمه های او را گسیختند.پدرم فدای آن کسی باد که دیگر کسی ندارد که اسیر گرفته شود.پدرم فدای آن کسی باد که زخم بدنش طوری نیست که مرهم پذیر باشد.پدرم فدای آن کسی باد که دوست بداشتم جانم فدای او شود.پدرم فدای آن کسی باد که دل پر از غم و غصه بود تا از دنیا رفت.پدرم فدای آن کسی باد که لب تشنه بود و با لب عطشان شهیدش کردند.پدرم فدای آن کسی باد که جدش محمد مصطفی علیهم السلام پیغمبر خداست.جانم فدای کسی باد که او فرزند کسی است که خورشید به خاطر نماز او برگردانده شد.» راوی گوید: به خدا قسم زینب (س) از گریه خود،هر دوست و دشمنی را به گریه انداخت. [۱۲۷] .

دیدن مادر در خواب در شام غریبان

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ.در کتاب «مبکی العینون» آمده: در شب شام غریبان، حضرت زینب (س) در زیر خیمه نیم سوخته، اندکی خوابید، در عالم خواب مادرش حضرت فاطمه زهرا(س) را دید. عرض کرد: مادرجان، آیا از حال ما خبر داری؟!حضرت فاطمه زهرا (س) فرمود: تاب شنیدن ندارم. حضرت زینب (س) عرض کرد: پس شکوه ام را به چه کسی بگویم؟حضرت فاطمه زهرا (س) فرمود: «من خود هنگامی که سر از بدن فرزندم حسین (ع) جدا می کردند، حاضر بودم. اکنون برخیز و حضرت رقیه (س) را پیدا کن.»حضرت زینب (س) از جا بر خاست. هر چه صدا زد، حضرت رقیه (س) را نیافت. با خواهرش ام کلثوم (ع)، در حالی که گریه می کردند و ناله سر می دادند، از

خیمه بیرون آمدند و به جستجو پرداختند؛ تا اینکه نزدیک قتلگاه صدای او را شنیدند. آمدند کنار بدنهای پاره پاره؛ رقیه (س) خود را روی پیکر مطهر پدر افکنده و در حالی که دستهایش را به سینه پدر چسبانیده، است درد دل می کند.حضرت زینب (س) او را نوازش داد. در این وقت سکینه (ع) نیز آمد و با هم به خیمه بازگشتند.در مسیر راه، سکینه (س) از رقیه (ع) پرسید: چگونه پیکر پدر را جستی؟ او پاسخ داد: «آن قدر پدر پدر کردم که ناگاه صدای پدرم را شنیدم که فرمود: بیا اینجا، من در اینجا هستم» [۱۲۸] .

غارت اهل حرم

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْسپاه عمربن سعد به سرکردگی شمر بن ذی الجوشن،خیمه گاه را محاصره کردند. شمر ملعون دستور داد: وارد خیمه ها شوید و زینت و زیور زنان را غارت کنید! جمعیت وارد خیام و حرم رسول خدا (ص) شدند و هرچه بود، به غارت بردند. حتی گوشواره حضرت ام کلثوم، دختر امیرالمؤمنین (ع) را از گوشش کشیدند و گوشهای آن مخدره را پاره کردند اراذل کوفه جامه زنان را از پشت سر می کشیدند تا از بدنشان بیرون آورند. [۱۲۹] .

سکینه نعش پدر را در آغوش گرفت

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْسکینه، دختر امام حسین (ع) نعش پدر را در آغوش گرفت، هر چه کردند پدر را رها کند، ممکن نشد؛ تا آن که عده ای اعراب آمدند و به عنف و جبر او را از بدن بابایش جدا کردند.از سکینه خاتون نقل شده است که در همین حال شنیدم پدرم می فرمود:شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بشهید او غریب فانذبونیلیتکم فی یوم عاشورا جمعیا تنظرونی کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونیشیعیانم! هر گاه آب گوارا می نوشید، مرا یاد کنید؛ یا اگر غریب و شهیدی را دیدید، بر من بگریید. ای کاش در روز عاشورا بودید و می دیدید چگونه برای طفل شیر خوارم آب طلب می کردم و بر من رحم نکردند. [۱۳۰] .

مصایب حضرت زینب در زمان اسارت

کاروان اسیران از کربلا تا شام

گریه امام زمان بر اسیری زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْحاج ملا سلطانعلی، که از جمله عابدان و زاهدان بود، می گوید:«در خواب به محضر مبارک امام زمان (ع) مشرف شدم، عرض کردم: مولای من! آنچه در زیارت ناحیه مقدسه ذکر شده است که «فلانذبنک صباحا و مساء و لابکین عینک بدل الدموع دماء» صحیح است؟ فرمود: آری!گفتم: آن مصیبتی که در سوگ آن، به جای اشک خون گریه می کنید، کدام است؟ آن مصیبت علی اکبر است؟ فرمود: نه! اگر علی اکبر زنده بود، او هم در این مصیبت، خون گریه می کرد!گفتم: آیا مقصود مصیبت حضرت عباس (ع) است؟ فرمود: نه! بلکه آن حضرت عباس هم در حیات بود، او نیز در این مصیبت خون گریه می کرد!عرض کردم: آیا مصیبت حضرت سیدالشهداء (ع) است؟ فرمود: نه! اگر حضرت سید الشهداء (ع) هم بود، در این مصیبت خون

گریه می کرد!پرسیدم: پس این کدام مصیبت است؟ فرمود: مصیبت اسیر عمه ام زینب (س) است.» [۱۳۱] .

خبر اسارت زینب از زبان علی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْحضـرت زینب (س) فرمود: زمانی که ابن ملجم – لعنه الله علیه – پدرم را ضـربت زد و من اثر مرگ را در آن حضـرت مشاهده کردم، به محضـرش عرضه داشتم:ای پدرم، ام ایمن برایم حدیثی چنین و چنان نقل نمود، دوست دارم حدیث را از شما بشنوم.پدرم فرمود: دخترم، حدیث همان طور است که ام ایمن نقل کرده، گویا می بینم که تو و دختران اهل تو در این شـهر به صورت اسـیران در آمده، خوار و منکوب می گردید. هر لحظه هراس دارید که شـما را مردم بربایند. بر شما باد به صبر و شـکیبایی. سوگند به کسـی که حبه را شـکافته و انسان را آفریده روی زمین کسـی غیر از شما و غیر از دوستان و پیروانتان نیست که ولی خـدا باشد.هنگامی که رسول خدا (ص) این خبر را برای ما نقل می نمودند، فرمودند: ابلیس – لعنه الله علیه – در آن روز از خوشحالی به پرواز در می آید، پس در تمام نقاط دستیاران و عفریتهایش را فرا خوانده به آنها می گوید: ای جمـاعت شـیاطین! طلب و تقـاص خود را از فرزنـد آدم گرفته و در هلاـکت ایشـان به نهـایت آرزوی خود رسـیده و آتش دوزخ را نصـیب ایشان نمودیم، مگر کسانی که به این جماعت – مقصود اهل بیت پیغمبر (ص)بپیوندنـد. از این رو سـعی کنید نسبت به ایشان در مردم تشکیک ایجاد کرده و آنها را بر دشمنی ایشان وا دارید تا بدین وسیله گمراهی مردم

و کفرشان مسلم و محقق شده و نجات دهنده ای بر ایشان به هم نرسد، ابلیس با اینکه بسیار دروغ گو و کاذب است این کلام را به ایشان راست گفت، وی به آنها اطلاع داد.اگر کسی با این جماعت - اهل بیت (ص) - عدوات داشته باشد، هیچ عمل صالحی برایش نافع نیست، چنانچه اگر با ایشان محبت داشته باشد هیچ گناهی غیر از معاصی کبیره ضرری به او نمی رساند.زائده گوید: حضرت علی بن الحسین (ع) پس از نقل این حدیث برایم فرمودند: این حدیث را بگیر ضبط کن. اگر در طلب آن یک سال شتر می دواندی و در کوه و کمر به دنبال آن تفحص می کردید، محققا کم و اندک بود. [۱۳۲] .

دلداری و پرستاری از امام سجاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْامام سجاد (ع) می فرماید: در روز عاشورا، وقتی پدرم را کشته و به خون آغشته دیدم و مشاهده کردم که فرزندان آن حضرت با برادران و عموهای خود به شهادت رسیده اند و از سوی دیگر زنان و خواهران را مانند اسیران روم و ترک مشاهده کردم، فوق العاده نگران و ناراحت شدم و سینه ام تنگی کرد و نزدیک بود که روح از بدنم جدا شود.همین که عمه ام زینب مرا بدین حال دید، گفت: «ما لی اراک تجود بنفسک یا بقیه جدی و ابی و اخوتی»؛ای یادگار جد و پدر و برادرانم! تو را چه شده است؟ می بینم که نزدیک است قالب تهی کنی! از مشاهده انی منظره دلخراش بی تابی مکن. به خدا قسم این (شهادت) عهدی است که خدا با جد و پدرت کرده است. خدا از مردمی

که ستمکاران آنـان ران نمی شـناسد، ولی در آسـمانها معروف هسـتند، تعهـد گرفته است که ایشـان این اعضـای پـاره پاره و جسدهای غرقه به خون را به خاک بسپارند. «لهذا الطف علما لقبر ابیک سید الشهداء لایدرس اثره و...»؛ در این سرزمین برای قبر پـدرت بیرقی برافرازند که اثر آن از بین نخواهد رفت و به آمد و رفت و شب و روزها محو نخواهد شد. پیشوایان و رهبران کفر و پیروان گمراه آنـان، برای از بین بردن آن قبر فعالیت ها می کننـد، ولی تلاش آنها جز بر عظمت آن قبر نخواهـد افزود.» [۱۳۳].

مصایب اسارت از کلام حبیب بن مظاهر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْبرخی از فاضـلان و دانایان روایت کرده اند که: چون حسـین به کربلا فرود آمد، پرچم را در زمین فرو برده و آن را به کسی از اصحاب و یارانش نداد، پس (سبب آن را) از حضرت پرسیدند؟ فرمود: به زودی صاحب و دارنده آن می آید، پس آنان منتظر و چشم به راه بوده ناگاه دیدند غبار و گرد بلند شد، امام حسین به اصحابش فرمود: صاحب و دارنده پرچم این است که روی آورده است، ناگاه دیدند حبیب بن مظاهر (یامظهر) است. پس به پا خاسـته، فریاد کردند: حبیب آمد. پس (فریاد ایشان را) زینب دختر امیرالمؤمنین (ع) شنیده فرمود: این مردی که روی آورده است کیست؟ به او گفته شد: حبیب بـن مظـاهر اسـت فرمـود: سـلام و درود مرا به او برسانیـد پس تحیت و درودش را به او رساندنـد، و چـون روز دهـم محرم شـد حبیب آمد و برابر خیمه و خرگاه زنان نشست، در حالی که سرش را در دامانش گرفته

گریه می کرد. سپس سرش را بلند کرد و گفت: آه آه! ای زینب (می بینم) روزی یافته می شوی که تو را بر شتر کج رفتار (که معتدل و میانه رو نیست) سوار کرده و به شهرها می گردانند، و سر برادرت حسین رو به رویت باشد، و گویی این سر من (بریده شده) به سینه اسب آویخته گردیده که آن را به و دو زانوی خود می زند، پس زینب سرش را به ستون خیمه و خرگاه زده فرمود: دیشب برادرم مرا به این (پیشامد) خبر داده و آگاهم ساخت.ناگفته نماند: از این سخنان حبیب بن ظاهر دانسته می شود که آن جناب علم منایا و بلایا (مرگها و پیشامده مصایب و اندوه ها) را می دانسته. [۱۳۴] .

هنگام سوار شدن بر محمل

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ آن ایام خوش، هر گاه زینب می خواست سوار بر محمل گردد، قمر بنی هاشم و علی اکبر و سیدالشهداء او را کمک می کردند تا به راحتی بر محمل سوار شود. عباس کمک او می کرد تا سوار گردد. علی اکبر طناب شتر را گرفته و سیدالشهداء کمر خواهر و دستهای او را می گرفت تا سوار محمل شود.اما وقتی اسراء را خواستند از کربلا به کوفه انتقال دهند، زینب تمام زنان و طفلان را سوار نمود و فقط خود ماند که سوار گردد. یادش به دوران خوش وصل تلاقی نمود. برگشت و رو به مقتل شهدا صدا زد: «برادرم عباس!علی اکبر! برخیزید که وقت سواری آمده، مرا سوار بر محمل نمایید. برخیزید که که وقت اسیری رسیده است. حسینم برخیز!...» [۱۳۵] .

تازیانه به زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ از بعضی مقاتل عامه نقل شده است: زمانی که اهل بیت (ع) را وارد شام نمودند علیا مخدره زینب (س) به شمر ملعون فرمود: ما را از راه خلوتی عبور دهید. آن لعین اعتنا نکرد و چند تازیانه به بی بی زد. علیا مخدره ناراحت شد و به زمین امر فرمود: فرو ببر او را، و زمین تا کمر او را فرو برد. صدای نازنین امام حسن (ع) بلند شد: خواهر، برای رضای خدا صبر کن. بی بی زینب به زمین امر فرمود: رهایش کن، و زمین رهایش کرد. [۱۳۶] .

دیدن صحنه دلخراش

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْزینب (س) از کجاوه روی آورده سر برادرش را دید و به سختی پیشانی خود را به چوب جلو کجاوه زد، تا اینکه دیدم خون از زیر مقنعه و روسری او بیرون می شد، و تکه پارچه ای را به آن خون اشاره نمود، یعنی تکه پارچه ای روی آن زخم نهاد.ناگفته نماند: علیا حضرت زینب (س) با آن همه صبر و شکیبایی که داشت چگونه و چرا با دیدن سر و مطهر برادر پیشانی اش را به چوب کجاوه زد، طوری که از آن خون جاری و روان گشت؟ می توان گفت: از بسیاری مصایب و اندوه ها و صبر و شکیبایی و خودداری نمودن خون در قلب و همه جای بدن او فشار آورد که حتما بایستی حجامت (بادکش کردن و خون گرفتن از بدن به وسیله مکیدن با شاخ و جز آن و تیغ زدن به پوست بدن) یا فصد (رگ زدن) نمود، تا خون از فشار باز ایستد و پیشامدی روی ندهد، و چون

وسیله حجامت و فصد نبود، به اشاره سر بریده امام (ع) سرش را به سختی به چوب کجاوه زده تا خون گرفته شده از فشار باز ایستد، و می توان «فنطحت جبینها» به صیغه مجهول خواند، یعنی علیا حضرت زینب (س) چون روی آورد و سرش را از کجاوه بیرون نمود و سر برادرش را دید پیشانی به چوب جلو کجاوه زده شد، و اینکه به جای «نطح»، «نطحت» گفته، برای آن است که جبین برای مذکر و مؤنث استعمال شده و و به کار رفته مگر اینکه گفته شود: این سخن درست نیست برای اینکه جبین که برای مذکر و مؤنث استعمال می شود به معنی جبان و ترسو است نه به معنی پیشانی، «والله العالم».خلاصه علیا حضرت زینب (س) در آن هنگام آغاز نموده و فرمود:۱-ای هلال و ماه نو (ماه شب اول ماه قمری) که چون به حد و پایان کمال و آراستگی رسید (ماه شب چهارده شد)، پس خسوف و ماه گرفتن آن فرا گرفت و غروب و ناپدید شدن را آشکار ساخت. (اینکه علیا حضرت زینب (س) سر برادر را تشبیه به هلال و ماه نو نموده، شاید برای آن بوده که اهل کوفه با دست هاشان به یکدیگر اشاره به سر مقدس اباعبدالله الحسین (ع) می کرده و می گفتند: این است سر امام حسین (ع) چنان که مردم هنگام استهلال و جست و جوی ماه نو کردن، به ویژه در شب اول ماه رمضان و شب اول ماه شوال و ذی الحجه، با دست هاشان به یکدیگر هلال و ماه نو را که به شکل کمان دیده می

شود، اشاره نموده، نشان می دهند).۲- ای پاره دل من! (این پیشامدها) گمان نمی بردم، این کار تقدیر و نوشته شده بود (خدای تعالی حکم نموده و فرمان داده و خواسته است).۳- ای برادر! با فاطمه خردسال سخن بگو که محققا نزدیک است دل او (از فراق و جدایی) گداخته شود.۴- ای برادر! دل تو بر ما مهربان بود، چه شده است آن را که سخت و استوار گردیده (چرا به ما التفات نداشته و روی نمی آوری)؟۵- ای برادر! کاش (زین العابدین) علی (بن الحسین) را هنگام اسیری و دستگیری و یتیمی و بی پدری می دیدی که به جا آوردن واجبات را به نحو کامل طاقت و توانایی ندارد و(و در برخی از نسخ و نوشته «لا یطیق جوابا» نوشته شده، یعنی جواب و پاسخ دادن را طاقت ندارد و این انسب و شایسته تر است).۶- هر گاه او را به زدن (با تازیانه و جز آن) به درد آورند با ذلت و خواری تو را صدا زند، در حالی که اشک ریزان (از چشمانش) جاری و روان سازد.۷- ای برادر! او را به خود بچسبان و نزدیک گردان و دل ترسانش را تسکین داده و آرام نما.۹- چه بسیار یتیم و پدر مرده ذلیل و خواست است، هنگامی که پدرش را فریاد نموده و بخواند و پاسخ دهنده ای او را نبیند. [۱۳۷] .

توجه به سر برادر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْحضرت زینب کبری (س) توجه به سر برادر نمود، حضرت به او فرمود: «یا اختاه اصبری فان الله معنا»؛ خواهر جان، صبر کن که خدا با ماست.در سرالاسرار (ص ۳۰۶)، و نیز منهاج الدموع (ص

۳۸۵) و کتاب عوالم (ص ۱۶۹) آمده که منهال گفت: سوگند به خدا، دیدم سر امام حسین (ع) در شهر شام بالای نیزه مکرر می فرمود: «لا حول و لاقوه الا بالله». [۱۳۸] .

گشودن چشم به چهره مبارک امام حسین

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْحضرت آیت الله مرعشی (ره) فرمودند: وقتی که حضرت فاطمه (س) قنداقه حضرت زینب (س) را به محضر رسول الله (ص) برد؛ این نوزاد عزیز فاطمه (س) چشم مبارک را برای هیچ کدام از اهل بیت باز نکرد و تنها وقتی قنداقه در بغل امام حسین (ع) قرار گرفت، چشم مبارکش را گشود!و افزودند: در مجلس یزید - علیه اللعنه و العذاب - نیز سر مبارک آقا از فراز نیزه به تمام اسرا نگاه کرد، ولی وقتی که مقابل حضرت زینب کبری (ع) رسید، چشمها را روی هم گذاشت و از گوشه های چشم مبارکش اشک جاری شد. گویی می خواست فرموده باشد که: خواهر عزیز، از اینکه این همه محبت به یتیمانم کرده اید، ممنون شما هستم، و بیش از این مرا خجل مکن. [۱۳۹] .

مسیر اهل بیت از کوفه تا شام

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْباری، خاندان پیامبر (ص) را به سوی شام حرکت دادند. مسیری که برای بردن آنها از کوفه تا شام انتخاب کرده بودند، دوازده شهر یا قصبه و قریه بود که برخی نام آنها را به این شرح نوشته اند: تکریت، لینا، جهینه، موصل، سینور، حماه، معره نعمان، کفر طاب، حمص، بعلبک، دیر راهب و حران.برخی دیگر از این مناطق نیز نام برده اند: قادسیه، حرار، عروه، ارض صلینا، وادی نخله، ارمینا، کحیل، تل عفه، جبل سنجار، عین الورد، دعوات، قنسرین و حلب، که جمعا بیست و پنج منزل و جایگاه می شود و برخی هم تا چهل مکن نام برده اند که در بیشتر این شهرها یا قصبات وقتی مأموران پسر زیاد و همراهان وارد می شدند و مردم با آگاهی از

ماجرا و وضع اسیران همراهشان، و آنها را می شناختند، با عکس العمل شدید و تنفر و انزجار اهالی و ساکنان رو به رو می شدند و بر یزید و کشندگان امام (ع) نفرین و لعنت می فرستادند حتی در برخی از جاها برخوردهایی هم میان آنان و مأموران رخ می داد، در چند جا نیز آنها را به شهرها و قصبه ها راه ندادند. در کتابهای معتبر تاریخی از بانوی بزرگوار ما حضرت زینب (س) در طول این راه سخنی و یا خطبه ای نقل نشده است. البته در پاره ای از نقلهای غیر معتبر آمده است که آن مکرمه در قادسیه چند شعر به صورت مرثیه خوانده است مانند:ماتت رجالی و افنی الدهر ساداتی و زادنی حسرات بعد لو عاتییسیرونا علی الاقتاب عاریه کأننا بینهم بعض الغنیماتعزّ علیك رسول الله ما صنعوا باهل بیتک یا نور البریاتیزید سرمست و مغرور و دار و دسته او که شهادت امام (ع) و یاران او را پیروزی بزرگی برای خود می پنداشتند برای ورود خاندان آن حضرت به صورت اسیران جنگی جشن و چراغانی مفصلی ترتیب داده بودند و هر گوشه شهر را به نحوی آذین بسته و دسته های خواننده و نوازنده را در نقاط مختلف شهر مستقر ساخته و به شادی و پایکوبی واداشته بودند.از سهل بن ساعدی نقل شده است که می گوید:آن روز من از شام می گذشتم و می خواستم به بیت المقدس بروم. با مشاهده آن منظره متحیر شدم و هر چه فکر کردم که این چه عیدی است که مردم این گونه شادی می کنند و من از آن

بی اطلاعم متوجه نشدم تا آنکه با جمعی روبه رو شدم که با هم گفت و گو می کردند. از آنها پرسیدم: آیا شما عیدی دارید که من نمی دانم؟!گفتند:ای پیرمرد! مثل اینکه در این شهر غریب هستی؟گفتم: من سهل بن سعد هستم که افتخار درک محضر رسول خدا (ص) را داشته و آن حضرت را دیده ام.گفتند: ای سهل! عجب این است که از آسمان خون نمی بارد و زمین اهل خود را فرو نمی برد!پرسیدم: برای چه؟ مگر چه شده است؟گفتند: این سر حسین بن علی (ع) است که برای یزید می آورند... تا آخر حدیث.از کامل بهایی نقل شده است که: خاندان پیغمبر را سه روز در خارج شهر شام نگه داشتند تا شهر را چراغان و زینت کنند. در این سه روز شام را به نحوی بی سابقه تزیین کردند. آن گاه گروه بسیاری حدود پانصد هزار نفر زن و مرد برای تماشا به استقبال کاروان اسیران از شهر خارج شدند و سرکردگان و امیران نیز دف زنان و رقص کنان و پایکوبان حرکت کردند...این راوی پس از تشریح وضع مردم و جشن و سرور آنها می نویسد: در آن روز که چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول بود، جمعیت در بیرون شهر به قدری زیاد بود که روز محضر را در یادها زنده می کرد. برای یزید بن معاویه سراپرده وسیع و تختی نصب و حاشیه آن را به انواع جوهر مرصع کرده و در اطراف آن کرسیهای زرین و سیمین نهاده بودند...به هر صورت از مجموع این نقل ها معلوم می شود چه تدارک عظیمی برای این جشن شوم دیده و

چه مراسمی بر پا کرده بودند معلوم است که در چنین شرایطی بر خاندان مظلوم و داغدیده اهل بیت پیغمبر، با دیدن آن مناظره و احوال چه گذشته است!از بانوی قهرمان ما در این مراسم و اوضاع و احوال سخنی نقل نشده، مگر پس از ورود به مجلس یزید، که آن جا چنان غرور و نخوت او را درهم شکست و او را چنان با چند جمله کوبنده و یک سخنرانی پر مغز و فصیح رسوا می کرد که مجال هر گونه عوام فریبی و عذر خواهی واداشت، و چنان حساب شده و دقیق و با قدرت قلب، او را به محاکمه کشید که عموم محدثان و مورخان شجاعت آن حضرت را در این محاکمه کشیدن و گفت و گو ستوده اند. [۱۴۰].

خطابه زینب در کوفه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْپس از شهادت امام حسین (ع)، بلافاصله امانت بزرگ پی گیری راهش، به دوش زینب کبری (س) گذارده شد و او با سخنان آتشین خود، خفتگان را بیدار و یاغیان و سرکشان را رسوا می کرد.هنگامی که کاروان اسیران، در آن جو پر از ظلم و خفقان به کوفه رسید، زنان و مردان و کودکان کوفه در دو طرف مسیر صف کشیده بودند و نظاره می کردند. برخی ناراحت و برخی بهت زده و گروهی نیز از شدت تأثر اشک می ریختند. حضرت زینب نگاهی به مردم افکند و با اشاره خواست همه سکوت کنند. آن گاه با شجاعتی بی نظیر و علی وار به سخنرانی ایستاد:«هان، ای مردم کوفه! ای اهل نیرنگ و فریب! گریه می کنید؟!ای کاش هیچ گاه اشک چشم هایتان تمام نشود و هرگز

ناله هایتان خاموش نگردد. همانا مثل شما مثل زنی است که رشته خویش را پس از خوب بافتن،پنبه نماید. شما سوگندهای خود را دست آویز فساد، در میان خویش قرار دادید.«هان! آگاه باشید! چه بد است آن بار گناهی که بر دوش گرفته اید.و عار شدید ننگی که هیچ گاه لکه آن از دامن خود نتوانید شست و چگونه می توانید این ننگ را بشویید که نواده خاتم پیامبران و معدن رسالت را کشتید، در حالی که او مرجع رفع اختلافها و راهنمای زندگی تان بود و سرور و سالار جوانان اهل بهشت. گناهی بس بزرگ و کاری بسیار شوم مرتکب شده اید.«آیا تعجب می کنید اگر آسمان خون ببارد؟ آگاه باشید که چه بد و زشت بود آنچه نفستان به شما فرمان داد که هم خدا را بر شما خشمگین نمود و هم در عذاب جاودانه خواهید بود.«آیا می دانید که کدام جگری را شکافتید؟ و چه خونی را ریختید؟ و کدام پرده نشینانی را از پرده بیرون کشیدید؟ کاری بس زشت و منکر مرتکب شدید که نزدیک است آسمان ها از هول آن فرو ریزند و زمین بشکافد و کوه ها از هم متلاشی گردند.» [۱۴۱]
.

خطابه زینب در دارالاماره ابن زیاد

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الرَّحیمْزینب کبری (س) نه تنها با مردم کوفه سخن گفت و آنان را بر کار زشتی که مرتکب شده بودند ملامت و عتاب کرد، که در دارالاماره «ابن زیاد» نیز چنان نیرومندانه ایستاد و سخن پرخاشگرانه گفت و آن پلید را که سرمست پیروزی (پنداری) بود، حقیر و کوچک شمرد که توان سخن گفتن را از او گرفت.ابن زیاد برای اینکه زینب کبری

(س) را کوچک بشمارد، رو به آن حضرت کرده و گفت: خدای را شکر، که شما را رسوا نمود و مردان شما را کشت و وحی و اخبارتان را دروغ گردانید!!زینب (س)، این مرد آفرین روزگار، بی آنکه هیبت مجلس در روح بلندش کوچک ترین تأثیری گذارد، با نگاهی تحقیرآمیز، در پاسخ فرمود:«الحمد لله الذی کرمنا بنبیه و طهرنا من الرجس تطهیرا. انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا. ثکلتک امک یا ابن مرجانه»؛ حمد و سپاس خدا را که ما را به وسیله پیامبرش گرامی داشت و از هر پلیدی و آلودگی پاک و مبرا ساخت و همانا شخص تبه کار رسوا می شود و بدکار دروغ می گوید و او غیر از ماست مادرت به عزایت بنشیند، ای فرزند مرجانه!»عبیدالله در حالی که از خشم، رگ های گردنش پر از خون شده بود، با مسخره گفت: چگونه دیدی کار خدا را درباره برادرت و خاندانت؟زینب (س) با همان بی اعتنایی فرمود:«ما رأیت الا جمیلا اولئک قوم کتب الله علیهم القتل فبرزو و الی مضاجعهم و سیجمع الله بینک و بینهم فتختصمون عنده فانظر لمن الفلج یابن مرجانه»؛ هر چه دیدم (چون در راه خدا بود) زیبایی و خیر بوده است.آنان گروهی بودند که خداوند کشته شدن را بر آنها نوشته بود و از این روی (مردانه) به قتلگاه خویش شتافتند و زود است که خداوند تو و آنها را در یک جا جمع کند و در پیشگاه او محاکمه شوید، تا معلوم شود حق با کیست ای پسر مرجانه!» [۱۴۲] .

دفاع از امام سجاد در مجلس ابن زیاد

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْامام سجاد(ع) را در برابر ابن زیاد

آوردند. پرسید: تو کیستی؟ فرمود: من علی بن الحسینم. گفت: علی بن الحسین که در پیکار با ما کشته شد و خدا او را از پای در آورد. فرمود: آن شیر بیشه شجاعت که شربت شهادت نوشید برادر من علی (ع) بود که او را بر خلاف انتظار تو مردم شهید کردند نه خدا. پسر زیاد گفت: چنان نیست که می گویی، بلکه خدا او را کشت. امام سجاد (ع) این آیه را تلاوت فرمود که مردمان را در هنگام فرا رسیدن مرگشان می میراند. پسر زیاد خشمگین شده و گفت: شگفتا هنوز آن جرأت و توانایی در تو باقی مانده که پاسخ مرا بدهی و گفته مرا زیر پا اندازی. اینک بیایید او را برده و گردن بزنید.زینب (س) بی تاب شده خود را به دامن سید سجاد انداخته، پسر مرجانه را مخاطب قرار داد و فرمود: آن همه خونها که از نما ریختی، هنوز کاسه انتقام تو را لبریز نکرده و آرام نگرفته که باز هم می خواهی گرگ وار خون ما را بیاشامی؟آن گاه دست به گردن سید سجاد درآورده فرمود: سوگند به خدا دست از یادگار برادر بر نمی دارم و از او جدا نمی شوم و اگر می خواهی او را به قتل آوری مرا هم با او بکش.مرا با او بکش تا هر دو باهم شویم آسوده از این محنت و غمپسر زیاد، نگاه عجیبی به عمه و برادرزاده نموده و گفت: شگفت از خویشاوندی و مهر پیوندی! سوگند به خدا خیال می کنم زینب دوست می دارد هر گاه قرار شود برادرزاده او را بکشم، او را هم

با وی به قتل برسانم. آن گاه دستور داد دست از او بردارید و بیماری و ناتوانی برای بیچارگی او کافی است. [۱۴۳] .

ایینه عفاف در مجلس ابن زیاد

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْاسیران آل پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را به مجلس پسر زیاد وارد کردند. در میان اسیران، زینب کبری یا آیینه عفت و پاکدامنی و فصاحت علی (ع) که سخت اندوهناک بود و کهنه ترین جامه ها را پوشیده بود، به طور ناشناس در یک طرف مجلس قرار گرفت و کنیزان اطرافش را احاطه کردند.ابن زیاد پرسید: این زدن که از برابر ما گذشت بو در یک طرف مجلس قرار گرفت و زنان اطراف او را گرفتند کیست؟زینب (س) پاسخ او را نداد.پسر زیاد بار دیگر همان سؤال را مکرر کرد. یکی از کنیزان او را معرفی کرده و گفت: این زن، یادگار زهرا دختر رسول خداست.ابن زاد که او را شناخته، مخاطب ساخته و گفت: ستایش خدا را که شما را رسوا کرد و از دم تیغ گذرانید و دروغ شما را آشکار نمود.زینب (س)، در این جا طاقت نیاورده و فرمود: ستایش خدا را که ما را به برکت پیمبر بزرگوارش گرامی داشته و از پلیدی پاک و پاکیزه نموده و همانا آدم بدکار رسوا می شد و دروغ می گوید و او هم غیر از ماست.پسر زیاد پرسید: چگونه یافتی کاری که خدا با خاندان تو به انجام آورد؟زینب (س) فرمود: خدای متعال کشتن در راه خودش را برای آنان مقدر فرموده بود و آنها به طوری که او اراده کرده بود کشته شدند و به آرامگاههای همیشگی خود رهسپار شدند

و به زودی خدا میان تو و ایشان گرد خواهد آورد و در پیشگاه داد او حجت خواهند کرد و با شما دشمنی خواهند نمود.از این سخنـان که بر خلاف انتظـار پسـر زیاد بود و نمی خواست در چنان محفلی با این گونه سـخنان رو به رو شود، آتش خشـمش شعله ور شد و خواست او را سـیاست کند.عمروبن حرث به شـفاعت برخاسـته، اظهار داشت: ای پسـر زیاد، گوینده این سخنان زن است و زن را نمی توان در برابر گفته هـایش مؤاخـذه کرد و از او خرده گیری نمود.نمی شایـد زنان را سـخت گفتن به بد گفتن جزای بد شنفتنپسـر زیاد که پاسخ صـحیحی نداشت، دهان نحس خود را گشوده و گفت: خدای متعال دل مرا از کشـتن سرکشان و عاصـیان خاندان تو شـفا داد.زینب (س) از شـنیدن این گفته سـخت ناراحت شد، چنان که سراپای او را آتش زد و شروع کرد به گریسـتن و فرمود:ای بی حیا! به جان خودم سوگند، بزرگ مرا شهید کردی و پرده عزت و آرزوی مرا دریدی و شـاخه بـارور مرا جـدا نمودی و اصل مرا از بن برانـداختی و هر گاه از چنین امر خیری که اساس آسـمان و زمین را به لرزه در آورد شـفا پیدا کردی، چنان است که می گویی شـفا یافته.پسـر زیاد که این بار هم با سخنان درشت و در عین حال اندوه آور رو بـه رو شـد، گفت: این زن سـخن پرداز است و پـدر او هم سـراینده سـخن پردازی بـود.زینب (س) فرمـود: زن را بـا سـخن پردازی چه مناسبت! من علاوه بر این مأموریت، کار دیگری دارم که باید

به انجام آن بپردازم:زنان با با سخن سنجی چه کار است مرا این سان سخن گفتن شعار استلیکن بی حیایی و خونریزی تو کار مرا به جایی رسانید که باید آتش درونی خود را بدین وسیله خاموش بسازم. [۱۴۴] .

خطابه زینب در مجلس یزید

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْزینب (س) پس از ورود به شام و حضور در مجلس یزید، با سخنان علی گونه اش چنان یزید را رسوا کرد و او را به گریه واداشت که توان پاسخ گویی از او سلب شد.زینب در مجلس شام خطاب به یزید کرده و فرمود:«افسوس که ناچار به گفت و گو با تو هستم، و گرنه من تو را کوچک تر و حقیرتر از این می دانم که با تو سخن گویم...قسم به خدا که جز از خدا ترسی ندارم و جز به او نزد کسی شکایت نمی برم...هر مکر و خدعه ای داری به کارگیر و هر تلاشی داری بکن و هر چه می توانی با ما دشمنی نما؛ ولی بدان، به خدا سوگند نمی توانی یاد ما را محو کنی و ذکر اهل بیت را از بین ببری.»آن گاه سخنانی کوتاه رد و بدل می شود و پس از این که تمام حاضران با شگفتی و تعجب، این همه شجاعت را ملاحظه می کنند، حضرت زینب (س) خطبه اش را شروع می کند که بخش هایی از آن را نقل می کنیم:«ای یزید! آیا پنداشتی که چون بر ماس سخت گرفتی و اطراف زمین و آفاق آسمان را بر ما تنگ نمودی و ما را مانند اسیران به این طرف و آن طرف کشاندی، اکنون ما در نزد خدا خوار

گشته ایم و یا تو را در نزد او قرب و منزلتی است؟!...بدان که اگر خدا به تو مهلتی داده است، برای این است که می فرماید: «و لا یحسبن الّذین کفروا انّما نملی لهم خیر الانفسهم، انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین» [۱۴۵] کافران هرگز نپندارند که اگر به آنها مهلتی دادیم به سود آنان است، چرا که ما به آنها مهلت می دهیم تا بیشتر گناه کنند و آن پس عذابی خوار کننده بر ایشان خواهد بود.«آیا این از عدالت است، ای فرزند آزاد شدگان! که دختران و کنیزانت را در پس پرده نگه داری و دختران رسول خدا را مانند اسیران به هرسو بگردانی؟!«آیا باز آرزو می کنی که ای کاش پیرمردان، که در بدر کشته شدند، امروز را شاهد بودند؟! بی آنکه خود را گنه کار بشماری یا گناهت را سنگین بدانی...«ای یزید! به خدا قسم تو جز پوست خود نشکافتی و جز گوشت بدن خود قطع نکردی و خواه ناخواه به زودی نزد رسول خدا (ص) باز خواهی گشت و اهل بیت (ع) و پاره های تنش را نزد او در «حظیره القدس» خواهی یافت؛ همان روز که خداوند پراکندگی آنان را به اجتماع مبدل گرداند. «و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند رهم یرزقون» [۱۴۶] ؛ هرگز نپندارید آنان که در راه خدا کشته شده اند مردگانند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می یابند.«و به زودی تو، و آن کس که تو را به این مقام رسانید و بر گردن مؤمنان مسلط کرد، خواهید دانست کدام یک از ما

بدکارتر و از نظر نیرو، ضعیف تریم؛ در آن روزی که داور خداست و دشمن طرف مقابل تو، جد ماست و اعضای بدنت علیه تو گواهی خواهند داد...در آن هنگام که تو جز به اعمالی که از پیش فرستاده ای دسترسی نخواهی داشت، به پسر مرجانه پناه می بری و او نیز به تو پناه می برد، در حالی که ناتوانی و پریشانی خود و همکاران و یارانت را در برابر میزان عدل الهی خواهی دید. آن گاه در می یابی که بهترین توشه ای که برای خود اندوخته ای، کشتن ذریه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد!!»یزید از شنیدن این سخنان، که چون نیزه ای بر قلبش وارد شده بود، از وحشت و تأثر بر خود می لرزید و توانایی پاسخ گفتن نداشت. ناچار روی را از زینب (س) بگردانید.پس از چندی که حضرت سجاد (ع) نیز سخنانی به او فرمود، شروع کرد به ناسزا و لعنت بر ابن مرجانه فرستادن، تا اینکه شاید خودش را از آن مهلکه نجات دهد! سپس دستور داد تا اهل بیت را با کمال احترام!به مدینه بر گردانند. [۱۴۷] .

نفرین زینب در مجلس یزید

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ از کتاب مقتل ابن عصفور (متوفی سال ۶۶۶ یا ۶۶۹) است، اینکه یکی از بی خردان پست فرومایه در مجلس یزید (خدا او را لعنت نموده از رحمتش دور گرداند) گفت: حسین در گروهی از اصحاب و یاران و خویشان و کسانش (به کربلا) آمد، پس ما برایشان هجوم و تاخت و تاز نمودیم و برخی از آنان به برخی پناه می برد و ساعتی نگذشت مگر آنکه همه آنها را کشتیم.پس

صدیقه صغری زینب کبری (س) فرمود:مادرها تو را از دست دهند و گم گردانند(در سوگ تو نشینند) اس بسیار دروغگو! محققا شمشیر برادرم حسین، خانه ای را در کوفه (بر اثر کشتن کسی از اهل آن) ترک نکرده و رها ننموده، مگر آنکه در آن خانه مرد گریان و زن گریه کننده و مرد زاری و شیون کن و زن زاری و شیون کننده است. [۱۴۸] .

فریاد زینب در مجلس یزید

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْوقتی اسیران را وارد مجلس یزید (حرام زاده) کردند، حضرت امام زین العابدین (ع) خطاب به یزید فرمود: ای یزید، اگر جد ما، ما را به این حالت دیده و از تو می پرسید که عترت مرا چرا به این حال به مجلس حاضر کرده ای، چه در جواب می گفتی؟!یزید چون این سخن بشنید، امر کرد که غل و قیدها را از پیکر او برداشتند و اذن داد که زنان بنشینند و به روایتی سوهانی خواست و به دست خودش با آن سوهان آهنی را که بر گردن امام سجاد (ع) بود برید و گفت: می خواهم که کسی دیگر را بر تو منتی نباشد. سپس دستور داد تا طشت طلایی حاضر کردند و سر امام حسین (ع) را در آن گذاشتند.پس چون زینب (س) یزید را دید که چنین کرد، فریاد «یا حسیناه، یا حبیب رسول الله» برآورد و گفت: یا اباعبدالله، گران است بر ما که تو را به این حال ببینم و گران است بر تو که ما را به این حالت مشاهده نمایی.پس از سخنان زینب (س) دست دراز کرد و روپوش را از سر برداشت، ناگاه نوری از آن

ساطع شد و به آسمان بلند شد و همه حاضران را مدهوش ساخت. نیز به روایتی، آن لبها حرکت کرده و شروع به خواندن قرآن نمود و گویا این آیه شریفه را خواند: «و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون». [۱۴۹] .یزید چون دید رسوا می شود و خواست امر را بر حضار مشتبه سازد، چوب خیزرانی را که در دست داشت بر لب و دندان امام حسین (ع) زد. [۱۵۰] .

دفاع از دختر امام حسین در مجلس یزید

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْفاطمه دختر امام حسین (ع) می فرماید: هنگامی که ما را با آن وضع رقت بار وارد مجلس یزید نمودند، یزید از مشاهده حال ما متأثر شد. همان وقت یکی از شامی ها که آدمی سرخ گون بود، چشمش به من که دختری زیبا چهره بودم افتاد. به یزید گفت: چقدر مناسب است این کنیزک را به من ببخشایی. موی بر اندام من راست شد و لرزه سراپای مرا فرا گرفت و خیال کردم چنین واقعه هم باید اتفاق بیفتد، بی تابانه جامه عمه ام را به دست گرفته و به دامن او پناهنده شدم.زحرف شامی آن کودک بر آشفت در آن آشفتگی با عمه اش گفتیتیمی بس نبود این ناتوان را که خدمتکار باشم این خسان راعمه ام که می دانست هیچ گاه یک چنین اتفاقی صورت مقصود به خود نمی گیرد، به آن مرد شامی خطاب کرده و گفت: به خدا دروغ می گویی و برای همیشه مورد سرزنش خویش و تبار خواهی بود. چنان نیست که پنداشته ای! نه تو می توانی به این مقصود برسی و نه یزید می تواند به این آرزو نایل گردد.یزید در

خشم شده و گفت: دروغ می گویی، من می توانم به او دست پیدا کنم و اگر بخواهم اراده خود را صورت عمل می پوشانم.زینب (س) فرمود: هیچ گاه به مراد خود نمی رسی و خدا تو را توان چنین منظوری نخواهد داد و هرگاه بخواهی پیش از این در انجام این منظور پافشاری بنمایی، باید از آیین ما دست برداری و به دین دیگران در آیی.یزید از زیادی خشم پریشان شده گفت: با مثل منی چنین سخن می گویی و مرا به بی دینی نسبت می دهی. همانا برادر و پدر تو از دین خارج شدند.زینب (س) فرمود: ای یزید، اگر اندک دینی تو و جد و پدرت داشته اید، از برکت راهنماییهای پدر و برادر من بوده است.یزید گفت: دروغ می گویی ای دشمن خدا!زینب (س) فرمود: آری، امروز بر حمار مقصود سوار شده ای و بر اریکه سلطنت نشسته ای، باید ستم کنی و به نیروی جهانداری خاندان حضرت رسالت را هدف فحش و ناسزا قرار دهی.یزید مانند آنکه از این سخن به خود آمده، خجالت کشید و ساکت شد. آن مرد شامی که خیال کرد بالاخره ممکن است به مقصود خود برسد و از این سفره ظلمی که گسترده شده او هم سهمی برده باشد، دوباره خواهش خود را اعاده کرد. یزید که سخت افسرده شد و به بی خردی و بی دینی نسبت داده شده بود، گفت: دور شو! خدا تو را بکشد. [۱۵۱] .

دعای زینب در مجلس یزید

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْپس از سخنرانی زینب (س) در مجلس در مجلس یزید، او در حضور جمع دعا کرد و چنین گفت: «اللهم خذ بحقنا»:

خداوندا، حق ما را از ایشان بگیر.«وانتقم من ظالمنا»: انتقام ما را از کسانی که در حق ما ستم کردند بگیر.«واحلل غضبک علی من سفک دمائنا و نفض ذِمارَنا وَ قَتَلَ حُماتِنا، وَ هَتَکَ عَنَّا سُدُولَنا»؛ و خشم و غضبت را بر آنان که خون ما را ریختند، نازل فرما.و آنان که آبروی ما را ریختند و حامیان ما را کشتند، آنها را غضب فرما و آنان که پرده حرمت ما را پاره کردند، به خشم و غضب خود گرفتار فرما. [۱۵۲] .

زینب و سه درخواست از یزید

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْپس از آنکه زینب (س) و سایر زنان وارد مجلس یزید شدند و مورد تجلیل و تکریم قرار گرفتند، به یاد تحقیر و اهانتهایی افتادند که در همین مجلس از سوی یزید به ایشان شده بود. از این رو، نخست مشغول ناله و زاری شدند.پس از لحظاتی یزید از پشت پرده سر بر کشید و از آنان معذرت خواهی کرد و به زینب گفت: ناله و شیون چه فایده دارد، صبر و بردباری پیشه ساز، و از هم اکنون شما در اقامت در دمشق و یا رفتن به مدینه مخیر هستید. ضمنا هر نوع حاجتی دارید بگویید تا بر آورده نمایم.در این هنگام زینب (س) بدون اینکه اظهار کوچکی و زبونی کند با خطاب «یابن الطلقاء» [۱۵۳] سه چیز از او درخواست کرد:۱- عمامه نیایش پیغمبر (ص) که آن را از سر حسین (ع) برداشته بودند.۲- مقنعه مادرش فاطمه (س) که آن را از زینب (س) ربوده بودند.۳- پیراهن برادرش حسین (ع) را که از بدنش بیرون آورده بودند. [۱۵۴] .

تشت اندوه و بلا

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْدوبار، تشتی را مقابل زینب (س) قرار دادند که او را غمگین کرد:یک بار، وقتی برادرش حسن، لخته های جگرش را میان تشت می ریخت و چهره اش به سبزی می گراید.بار دوم وقتی بود که سر بریده و غرق به خون برادرش را در مجلس یزید در تشت دید که یزید با چوب خیزران بر لب و دندان می زد و جسارت می کرد.زینب خطاب به سر فرمود: «واحبیباه، یابن مکه و منی، یابن بنت المصطفی!». [۱۵۵] .

پاره کردن گریبان در مجلس یزید

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْیزید دستور داد ریسمانها را بریدند. سپس سر امام حسین (ع) را مقابل او نهادند و زنها را پشت سر او جای دادند که آن سر مقدس را نبینند. ولی علی بن الحسین (ع) آن را دید. پس از آن حادثه، هرگز غذای گوارا نخورد.چون نگاه زینب (س) بر آن سر بریده افتاد، دست برد و گریبان خود را پاره کرد و با صدای اندوهناکی که دلها را می لرزاند گفت: «ای حسین جان! ای حبیب رسول خدا! ای فرزند مکه و منا و ای فرزند فاطمه زهرا! ای فرزند دختر محمد مصطفی!».راوی می گوید: زینب (س) تمام کسانی را که در مجلس بودند به گریه انداخت و یزید - لعنه الله علیه ساکت بود. [۱۵۶] .

زینب در جستجوی دختر امام حسین

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْکاروان از کوفه، راهی شام شد. مشکلات اسارت و دوری پدر، همچنان رقیه را می سوزاند. در بین راه که سختی بر دختر امام حسین (ع) فشار آورده بود. شروع به گریه و ناله کرد. و به یاد عزت و مقام زمان پدر، اشک ها

ریخت. گویـا نزدیک بود روحش پرواز کنـد و در آن بیابان به بابا بپیونـدد.یکی از دشـمنان چون آن فریاد ضـجه را شـنید، به رقیه گفت: «اسـکتی یـا جـاریه! فقـد آذیتنی ببکائـک»؛ ای کنیز! ساکت باش، زیرا من با گریه تو ناراحت می شوم.آن ناز دانه بیشتر اشک ریخت. و دیگر بار آن موکل گفت: «اسکتی یا بنت الخارجی»؛ای دختر خارجی! ساکت باش.حرفهای زجر دهنده آن مزدور، قلب دختر امام را شکست. رو به سر پدر نمود و گفت: «یا ابتاه قتلوک ظلما و عدوانا و سموک بالخارجی»؛ای

پـدر! تـو را از روی سـتم و دشـمنی کشـتند و نـام خـارجی را هم بر تو گذاردنـد.پس از این جمله هـا، موکـل غضب کرد و با عصبانیت، رقیه را زا روی شتر گرفت و از بالا بر روی زمین انداخت.تاریکی شب بر همه محیط سایه افکنده بود. رقیه از ترس، شروع کرد به دویدن در آن تاریکی. سـختی و خار و خاشاک زمین، پاهای کوچولوی او را مجروح نمود. و او با همه خستگی بـاز می دوید.شـدم سه ساله از رفت سایه پـدرم کسـی که داغ پـدر زود دیـد من بودمبه نیمه شبی زپی کاروان به دامن دشـت کسـی که پای برهنه دوید من بودم.همان زمان، قافله متوجه نیزه اش شد که سـر امام حسـین (ع) بر بالای آن بود. نیزه به زمین فرو رفته بود. دشـمن هر چه کرد که آن را در آورد، نتوانست.رئیس قافله نزد امام سـجاد (ع) آمد و سبب این ماجرا و حکایت را پرسـید. امام فرمود: یکی از بچه ها گم شد است تا او پیدا نشود، نیزه حرکت نخواهد کرد!حضرت زینب (س) با شنیدن این سخن، خود را از بالای شتر به روی زمین انـداخت.ناله کنان به عقب برگشت تا گمشـده را پیـدا کند.زینب (س) به هر سو می دویـد. ناگهان چشـمش به یک سیاهی افتاد. جلو رفت تا به آن رسـید در آنجا یک زن را دیـد که سـر کودک گمشـده را به دامن گرفته است رو به آن زن نمود و پرسـید: شـما کیستیـد؟!فرمود: «انا امک فاطمه الزهراء اظننت انی اغفل عن ایتام ولـدی»؛ من مادر تو، فاطمه زهرا هستم. گمان می کنی من از یتیم

های فرزندم غافلم! [۱۵۷] .زینب (س) رقیه را گرفت و به کاروان رساند و قافله به راه افتاد [۱۵۸] .

اگر زینب نبود

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْاستاد توفیق ابوعلم، رئیس هیأت مدیره مسجد نفیسه خاتون و معاون اول وزارت دادگستری مصر در کتاب «فاطمه زهرا» درباره زینب (س) می نویسد:«هر کس تاریخ زندگانی و مبارزات عقیله بنی هاشم، زینب، را به دقت بررسی کند، با ما هم عقیده خواهد شد که نهضتی که حسین (ع) علیه کفر و ارتداد بر پا کرد، اگر زینب نمی بود و وظایف سنگین خود را پس از شهادت برادر انجام نمی داد و زمام امر را در مراحل اسارت خانواده پیغمبر در دست نمی گرفت این چنین سامان نمی یافت و آن رستاخیز خونین به چنین نتیجه مطلوب نمی رسید.آری خلود و جاودانگی نهضت حسینی تنها در گرو همت عالی این بانوی بزرگ است که در واقع حلقه اتصال و پیوند آن فاجعه بلا با قرون و نسلهای آینده شده است.یزید امر را بر مردم مشتبه ساخته و وارونه جلوه داده بود. او چنین وانمود می کرد که لشکری که به کارزار کربلا اعزام داشته، برای قلع و قمع گروهی از خوارج عراق است و آن سرها که حضورش آوردند سرگردنکشان و شکنندگان عصای مسلمین است، لیکن در همین اوضاع و احوال بود که زینب دهان خونین به سخن گشود و مدرم کوفه و شام را از حقیقت حال آگاه ساخت و به آنان اعلام کرد که اینک خود و این زنانی را که از کربلا تا شام در اسارت آورده اند، جز دختران و خاندان رسول خدا (ص) نیستند و با

این کار ننگ و رسوایی این جرم فجیع را بر دامان پلید یزید و یارانش ثابت و جاودانه کرد.زینب (س) ضمن سخنان بلیغی که در کوفه و شام در مجلس یزید ایراد کرد پرده از روی کار کنار زد و افکار خفته و بی خبر را بیداری و هوشیاری داد و حقیقت را که یزید و یارانش بیهوده می کوشیدند تا از دیده و اندیشه مسلمین پنهان کنند و بر آن جنایت هولناک پرده اشتباه افکنند بر ملا و آشکار ساخت.آری، زینب تنها کسی بود که مسئولیت نگاهداری عیال و اولاد حسین و یاران او را به عهده گرفت تا آن گاه که ایشان را از این سفر پر مخاطره به مدینه باز گردانید». [۱۵۹] .

ارزوی دیدن زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْاز بحر المصائب نقل می کنند که در خرابه شام هیجده صغیر و صغیره در میان اسیران بود که به آلام و اسقام مبتلاء و هر بامداد و شامگاه از جناب زینب (س) آب و نان طلب می کردند و از گرسنگی و تشنگی شکایت می نمودند.یک روز یکی از اطفال طلب آب نمود. زنی از اهل شام فورا جام آبی حاضر نمود و به علیا مخدره زینب (س) عرض کرد: ای اسیر، تو را به خدا قسم می دهم که رخصت فرمایی من این طفل را به دست خویش آب دهم، «لأن رعایه الایتام یوجب قضاء الحوائج و حصول المرام» شاید خدای تعالی حاجت مرا بر آورد.علیا مخدره فرمود: حاجت تو چیست و مطلوب تو کیست؟عرض کرد: من از خدمتکاران فاطمه زهرا (س) بودم، انقلاب روزگار به این دیارم افکند. مدتی دراز است که از

اهل بیت اطهار (ع) خبری ندارم و بسیار مشتاقم که یک مرتبه دیگر خدمت خاتون خود علیا مخدره زینب (س) برسم و مولای خود امام حسین (ع) را زیارت کنم.شاید خداوند متعال به دعای این طفل حاجت مرا بر آورد و بار دیگر دیده مرا به جمال ایشان روشن بفرماید و بقیه عمر را به خدمت ایشان سپری کنم.زینب (س) چون این سخن را شنید ناله از دل و آه سرد از سینه بر کشید و گفت: ای امه الله، حاجت تو برآورده شد. من دختر امیرالمؤمنینم، و این نیز سر حسین است که بر درب خانه یزید آویخته است.آن زن با شنیدن این مطلب، همانند شخص صاعقه زده مدتی خیره خیره به علیا مخدره زینب نظر کرد و سپس ناگهان نعره ای زد و بی هوش بر روی زمین بیفتاد. چون به هوش آمد چنان نعره «واحسیناه، واسیداه، وا اماماه، واغریباه، واقتیل اولاد علی» از جگر بر کشید که آسمان و زمین را منقلب کرد. [۱۶۰] .

قصه زنی که نذر کرد

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْنیز در بحر المصائب می خوانیم: یک روز زنی طبقی از طعام آورد و در نزد علیا مخدره گذارد. آن علیا مخدره فرمود: این چه طعامی است؟ مگر نمی دانی که صدقه بر ما حرام است؟ عرض کرد: ای زن اسیر، به خدا قسم صدقه نیست، بلکه نذری است که بر من لازم است و برای هر غریب و اسیر می برم. حضرت زینب (س) فرمود این عهد و نذر چیست؟ عرض کرد: من در ایام کودکی در مدینه رسول خدا (ص) بودم و در آنجا به مرضی دچار شدم که اطبا از معالجه

آن عاجز آمدند. چون پدر و مادرم از دوستان اهل بیت بودند برای استشفا مرا به دارالشفای امیرالمؤمنین (ع) بردند و از بتول عذرا فاطمه زهرا(س) طلب شفا نمودند. در آن حال حضرت حسین (ع) نمودار شد. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: ای فرزند، دست بر سر این دختر بگذار و از خداوند شفای این دختر را بخواه! پس دست بر سر من گذاشت و من در همان حال شفا یافتم و از برکت مولایم حسین (ع) تاکنون مرضی در خود نیافتم. پس از آن، گردش لیل و نهار مرا به این دیار افکند و از ملاقات موالیان خود محروم ساخت. لذا بر خود لازم کردم و نذر نمودم که هر گاه اسیر و غریبی را ببینم، چندان که مرا ممکن می شود برای سلامتی آقایم حسین (ع) به آنها احسان کنم، باشد که یک مرتبه دیگر به زیارت ایشان نایل بشوم و جمال ایشان را زیارت کنم.آن زن چون سخن را بدین جا رسانید، علیا مخدره زینب (س) صیحه از دل بر کشید و فرمود: یا امه الله، همین قدر بدان که نذرت تمام و کارت به انجام رسید و از حالت انتظار بیرون آمدی. همانا من زینب دختر امیرالمؤمنینم و این اسیران، اهل بیت رسول خداوند مبین هستند و این هم سر حسین (ع) است که بر در خانه یزید منصوب است.آن زن صالحه از شنیدن این کلام جانسوز، فریاد ناله بر آورد و مدتی از خود بیخود شد. چون به هوش آمد خود را بر روی دست و پای ایشان انداخت و همی بوسید و خروشید و ناله «واسیداه، واااماماه و واغریباه» به گنبد

دوار رسانیـد و چنان شور و آشوب بر آورد که گفتی واقعه کربلا نمودار شده است. سـپس در بقیه عمر خود از ناله و گریه بر حضرت سیدالشهداء (ع) ساکت نشد تا به جوار حق پیوست [۱۶۱].

زن یزید به خرابه شام می آید

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْزن یزیـد که سالهای پیش در خانه عبدالله بن جعفر زیر دست علیا مخدره زینب (س) کاملا تربیت شده بود، روزگـار او را به شام خراب انـداخته و از جایی خبر نـدارد. یک وقت بر سـر زبانها افتاد که جماعتی از اسـیران خارجی به شـام آمـده انـد. این زن از یزیـد درخـواست کرد به دیـدار آنهـا برود یزیـد گفت شب برو.چون شب فرا رسید، فرمـان کرد تا کرسـیی در خانه نصب کردنـد. بر کرسـی قرار گرفت و حال رقت بار آن اسـیران او را کاملا متأثر گردانید سؤال کرد: بزرگ شما کیست؟ علیا مخدره را نشان دادند. گفت: ای زن اسیر، شما از اهل کدام دیارید؟ فرمود: از اهل مدینه. آن زد گفت عرب همه شـهرها را مدینه گوید؛ شما از کدام مدینه هستید؟ فرمود: از مدینه رسول خدا (ص) آن زن از کرسی فرود آمد و به روی خاک نشـست. علی مخدره سـبب سؤال کرد، گفت: به پاس احترام مدینه رسول خدا (ص) ای زن اسـیر، تو را به خدا قسم می دهم آیا هیچ در محله بنی هاشم آمد و شد داشته ای؟ علیا مخدره فرمود: من در محله بنی هاشم بزرگ شده ام. آن زن گفت: ای زن اسیر، قلب مرا مضطرب کردی. تو را به خدا قسم می دهم، آیا هیچ در خانه آقایم امیرالمؤمنین (ع) عبور نموده و هیچ

بی بی من علیا مخدره زینب (س) را زیارت کرده ای؟ حضرت زینب (س) دیگر نتوانست خودداری بنماید، صدای شیون او بلند شد فرمود: حق داری زینب را نمی شناسی، من زینبم!بگفت ای زن، زدی آتش به جانم کلامت سوخت مغز استخوانماگر تو زینبی، پس کو حسینت اگر تو زینبی کو نور عینتبگفتا تشنه او را سر بریدند به دشت کربلا در خون کشیدندجوانانش به مثل شاخ ریحان مقطع گشته چون اوراق قرآنچه گویم من ز عباس دلاور که دست او جدا کردند ز پیکرهم عبدالله و عون و جعفرش را به خاک و خون کشیدند اکبرش رادریغ از قاسم نو کد خدایش که از خون گشته رنگین دست و پایشز فرعون و زنمرود و ز شداد ندارد این چنین ظلمی کسی یادکه تیر کین زند بر شیر خواره کند حلقوم او را پاره پارهزدند آتش به خرگاه حسینی به غارت رفت اموال حسینیمرا آخر زسر معجر کشیدند تن بیمار را در غل کشیدندحکایت گر ز شام و کوفه دارم رسد گفتار تا روز شمارمزینب بزرگ (س) فرمود: از زن، از حسین پرسش می کنی؟! این سر که در خانه یزید منصوب است از آن حسین است. آن زن از استماع این کلمات دنیا در نظرش تیره و تار گردید و آتش در دلش افتاد. مانند شخص دیوانه، نعره زنان، بی حجاب، با گیسوان پریشان، سر و پای برهنه به بارگاه یزید دوید. فریاد زد: ای پسر معاویه «رأس ابن بنت رسول الله منصوب علی باب داری»؛ سر پسر دختر پیغمبر (ص) را در خانه من نصب کرده ای با اینکه ودیعه رسول خداست، «واحسیناه،

واغریبـاه، وامظلوماه، واقتیل اولاد الادعیاء، والله یعز علی رسول الله و علی امیرالمؤمنین».یزیـد یک باره دست و پای خود را گم کرد، دیـد فرزنـدان و غلامان و حتی عیالات او بر او شوریدند. از آن پس چنان دنیا بر او تنگ شد و زندگی بر او ناگوار افتاد که می رفت در خـانه تاریـک و لطمه به صورت می زد و می گفت: «ما لی و لحسـین بن علی». لـذا چاره ای جز این ندیـد که خـط سـیر خود را نسـبت به اهـل بیت عوض کنـد، لـذا به عیـال خود گفت: برو آنـان را از خرابه به منزلی نیکو ببر. آن زن به سرعت، با چشم گریان شیون کنان، آمد زیر بغل علیا مخدره زینب (س) را گرفت و گفت: ای سیده من، کاش از هر دو چشم کور می شـدم و تو را به این حـال نمی دیـدم. اهل بیت (ع) را برداشت و به خانه برد و فریاد کشـید: ای زنان مروانیه، ای بنات سفیانیه، مبادا دیگر خنده کنید! مبادا دیگر شادی بکنید! به خدا قسم اینها خارجی نیسـتند، این جماعت اسیران ذریه رسول خدا و فرزندان فاطمه زهرا و علی مرتضی علی (ع) و آل یس و طه می باشند. [۱۶۲] .

تهیه غذا برای کودکان

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْامـام سـجاد (ع) فرمود: هنگـامی که مـا را در خرابه شـام قرار دادنـد، در آنجـا انواع رنجهـا را بر ما روا داشـتند. روزی دیدم عمه ام، حضرت زینب (س)، دیگی بر روی آتش نهاده است، گفتم: عمه جان این دیگ چیست؟ فرمود: کودکان گرسنه اند، خواستم به آنها وانمود نمایم که برایشان غذا می پزم و بدین

وسیله آنان را خاموش سازم!و نیز نقل شده است: آنها مکر آب و نان از حضرت زینب (س) طلب می کردند، حتی بعضی از زنان شام ترحم کرده برای آنها آب و غذا می آوردند [۱۶۳] .

زنی به نام حمیده

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْنقل شده است که وقتی اسیران وارد شام شدند، مردم به تماشای آنها رفتند. بانویی هاشمی به نام حمیده بوده که پسرش (سعد) و کنیزش (رمیثه) جهت تماشا از خانه بیرون رفته بودند، وقتی که سعد و رمیثه از قضایا آگاه شدند برگشته و به ناله و سوگواری پرداختند، حمیده سراسیمه نزد آنها دوید، شنید پسرش می گوید: با خدایا، چگونه بنالم و نگویم با اینکه سر مبارك امامم را بر نیزه دشمن دیدم و رمیثه می گوید: چگونه نگویم در حالی که بانوان سلطان حجاز بر شتران بی جهاز، با ناله «واحیناه، واغربتا» هم آواز دیدم!حمیده از شنیدن این کلمات نقش بر زمین شد و از هوش رفت، وقتی که به خود آمد با سر و پای برهنه، از خانه بیرون شد، چشمش به زینب کبری افتاد خود را بر زمین زد و فریاد بر آورد: ای دختر علی مرتضی! کاش کور شده بودم و تو را اسیر نمی دیدم. برادرت کجاست که تو را با این وضع به شام آوردند؟ آن بانو با چشم گریان اشاره کرد به سر منور امام حسین که بالای نیزه بود.وقتی حمیده سر منور امام حسین (ع) را دید چنان فریاد و «واحسیناه» از دل پر درد بر آورد که از هوش رفت تا تماشاچیان دورش را گرفتند! سعد و رمیثه موی کنان بالای سرش آمده و خروش

برآوردند: حمیده از دنیا رفت. سعد و رمیثه نیز قالب تهی کرده و هر سه به خدمت آقای شان حسین رسیدند.

ما در اینجا غریبیم

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْنزدیک غروب آفتاب که می شد، مردم دمشق، دست کودکان خویش را می گرفتند و به تماشای بچه های امام حسین (ع) می آمدند. و پس از آن راهی خانه می گشتند. روزی رقیه با دیدگان حسرت بار به آن جمع نگاه کرد. ناله ای دردناک از دل برآورد و روی به عمه اش زینب (س) نمود و گفت: ای عمه! اینها به کجا می روند؟ حضرت زینب (س) فرمود: ای نور چشمم! اینها رهسپار خانه و کاشانه خود هستند. رقیه گفت: عمه جان! مگر ما خانه نداریم؟! زینب (س) فرمود: نه! ما در اینجا غریبیم و خانه نداریم. خانه ما در مدینه است. با شنیدن این سخن صدای ناله و گریه رقیه بلند شد و فریاد زد: «واغربتاه، واذلتاه، و اکربتاه» اه از غریبی، وای از محنت و زاری ما [۱۶۴] .

زینب و آرام کردن رقیه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْسختی های خرابه، حضرت رقیه را بسیار ناراحت کرده بود. یکسره بهانه بابا می گرفت و به عمه اش زینب (س) می گفت: بابایم کجاست؟ عمه اش برای اینکه رقیه را آرام کند، به او می گفت: پدرت به سفر رفته است.شبی در خرابه شام، رقیه از این گوشه به آن گوشه می رفت، ناله می زد، بهانه می گرفت، گاه خشتی بر می داشت و زیر سر می گذاشت، گاه بهانه خانه و کاشانه می گرفت و یا بابا، بابا می زد. زینب (س) آن نازدانه را به دامن گرفت تا او را آرام کند. و رقیه در بغل عمه خوابش برد. در عالم رؤیا پدر را به خواب دید. امام حسین (ع) با بدنی

پر از زخم و جراحت به دیـدار رقیه آمـده بود در همـان خواب، دامـان پـدر را گرفت و گفت: بابـا جـان کجـا بودی؟ بابـا چرا احوال بچه های کوچکت را نمی پرسـی؟ بابا چرا به درد ما رسـیدگی نمی کنی؟!زینب دید رقیه در خواب حرف می زند، رو به زنان حرم گفت: ای اهل بیت! ساکت باشـید. نور دیـده برادرم خواب می بینـد. بگذاریـد ببینم چه می گوید؟همه زنان آرام شدند. گوش به سـخنان رقیه نشسـتند. گویا ماجرای سـفر از کربلا تا کوفه و از کوفه تا شام را برای پدر حکایت می کند:«بابا، صورتم از ضـرب سـیلی شـمر کبود شده است. بابا، مرا در بیابانها، میان آفتاب نگه داشتند. بابا، کتف عمه ام از کعب نیزه ها و ضرب تازیانه ها کبود گردیـده است. بابا ما در این خرابه چراغ نـداریم فرش نداریم. دخترت به جای متکا، بر زیر سـر، خشـت می گذارد...» [۱۶۵] .

وداع زینب با رقیه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْفریادهای آتشـین امام سـجاد (ع) و زینب (س) و خون پاک حضـرت رقیه، اثرش را گـذاشت. کاروان اسـرا از گوشه خرابه آزاد شد. زنان و کودکان به مدینه می روند. پیام عاشورا در شهر پیامبر (ص) باید به مردم ابلاغ شود.ولی زینب (س) چگـونه از خرابه دل بـبرد. نو گلی از بوسـتان حسـین (ع) در این خرابه آرمیـده است. شـام، بوی حسـین و رقیه می دهـد. رقیه، نازدانه پدر، به زینب سپرده شده است. زینب، بی رقیه، چگونه به کربلا و مدینه وارد شود.زمان حرکت فرا رسـیده است. زینب رسالت بزرگتری بر دوش دارد. راهی جز رفتن نیست. کاروان به راه افتاد حضرت زینب (س) و

زنـان اهـل بیت، سوار بر محمل سـیاه پوش شـده انـد. اهل شام با حالت خجالت و با حال عزا به مشایعت آمـده انـد [۱۶۶] .غم سراسـر شام را گرفته است. گریه ها بلند می باشد. در میان آن سـر و صدا، زینب سـر از محمل بیرون آورد، و با کلمات بسـیار جـانسوز، فرمود: «ای اهـل شـام! مـا از میان شـما می رویم. ولی یک دختر خردسال را در میان شـما گـذاشتیم. او در این شـهر غریب است. کنار قبر او بروید. او را فراموش نکنید. گه گاهی آبی بر بر مزارش بپاشید و چراغی روشن کنید».

نپذیرفتن خون بها

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْقبـل از آنکه کـاروان بازمانـدگان آماده حرکت به مـدینه شونـد، یزیـد دسـتور داد تا مال بسـیاری، در حـدود دویست هزار مثقـال زر سـرخ، بیاورنـد. سـپس به جنـاب زینب (س) گفت: این مبلغ را هم عـوض خـون حسـین (ع) و مصـیبتهایی که در حادثه کربلا بر شما وارد آمده است بگیرید.زینب (س) در برابر یزید سخت بر آشفت و به او فرمود: «یزید، چه انـدازه پررو و بی حیـا هستی؟! سـرور ما حسـین و کسان او را می کشـی، آن گاه با کمال پررویی می گویی این مال را در عوض آن بگیرید، مگر نشنیده ای پیامبر (ص) فرمود: هر کس دل مؤمنی را برنجاند و یا غمگین کند اگر تمام دنیا را هم به او بدهـد جبران آن حزنی که به او رسانـده نخواهـد شد؟! در صورتی که تمام دنیا به اندازه یک مو، از موهای ایشان نمی ارزد.» [۱۶۷] .

بعد از اسارت تا وفات حضرت زینب

تشکیل مجلس عزاداری

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْیزیـد تغییر مسـلک داد. به روایت ابی مخنف و دیگران، وی امام سـجاد(ع) را بین ماندن شام و حرکت به سوی مـدینه مخیر نمود. آن حضـرت به پاس تکریم علیا مخدره زینب (س) فرمود: بایستی در این باب با عمه ام زینب (س) صحبت کنم، چون پرسـتار یتیمان و غمگسار اسـیران اوست.یزیـد از این سـخن بر خود لرزید.چون آن حضـرت با زینب کبری (س) سـخن در میـان نهـاد، فرمـود: هیـچ چیز را بر اقـامت در جوار جـدم رسول خـدا (ص) اختیـار نخواهـم کرد، ولی ای یزید بایستی برای ما خانه ای خالی بنمایی که می خواهیم به مراسم عزاداری بپردازیم، زیرا از وقتی که ما را از جسد

کشتگان خود جدا نمودند، نگذاشته اند که بر کشتگان خود گریه کنیم، و بایستی هر کس از زنان که می خواهد بر ما وارد بشود کسی او را منع ننماید.یزید از این سخنان بر خود لرزید، و بسی بیمناک شد، چون می دانست آن مخدره در آن مجلس، یزید و سایر بنی امیه را با خاک سیاه برابر نموده و بغض و عداوت او در قلوب مردم مستقر خواهد کرد و آثار آل محمد (ص) را تازه خواهد نمود، و زحمات او و پدرش را که می خواسته اند آثاز آل محمد (ص) را نابود کنند به باد فنا خواهد داد. ولی از اجابت چاره ندید، فرمان داد تا خانه وسیعی برای آنها تخلیه کردند و منادی ندا کرد: هر زنی بخواهد به سر سلامتی زینب (س) بیاید، مانعی ندارد. چون این خبر منتشر شد، زنی از هاشمیه در شام نماند، مگر آنکه در مجلس حضرت زینب (س) حاضر گردید.زنان امویه و بنات مروانیه نیز با زینت و زیور وارد مجلس شدند. اما چون آن منظره رقت آور را مشاهده کردند، یکباره زیورهای خود را ریخته و همگی لباس سیاه مصیبت در بر کردند و از زنان شام جمع کثیری به آنها پیوستند و همی ناله و عویل از جگر بر کشیدند و جامه ها بر تن دریدند و خاک مصیبت بر سر ریختند و موی پریشان کرده صورتها بخراشیدند، چندان که آشوب محشر برخاست و بانگ و زاری به عرش رسید، در آن وقت زینب کبری (س) به روایت بحار انشاد این اشعار نمود و قلب عالم را کباب نمود.از مرثیه آن مخدره گفتی

قیامتی بر پا شـد. فرمود: ای زنان شام بنگریـد که این مردم جانی شـقی، با آل علی (ع) چگونه معامله کردنـد و چه به روز اهل بیت مصـطفی (ص) در آوردند؟! ای زنان شام، شـما این حالت و کیفیت را ملاحظه می نمایید، اما از هنگامه کربلا و رسـتخیز روز عاشورا و حالت عطش اطفال و شـهادت شـهدا و برادرم و حالات قتلگاه بی خبر هستید و نمی دانید که از ستم کوفیان بی وفا و پسر زیاد بی حیا و صدمات طی راه، بر این زنان داغدار و یتیمان دل افگار و حجت خدا سید سجاد (ع) چه گذشت!زنان شـام و هاشـمیان از مشاهـده این حال و اسـتماع این مقال، جملگی به و لوله در آمدنـد. آنان تا مـدت هفت روز مشـغول ناله و سوگـواری بودنـد و افغـان به چرخ کبود رسانیدنـد.در بحرالمصـائب گویـد:آن مخـدره در آن وقت روی به بقیع آورده و این اشـعار را خطـاب به مادر قرائت نمود، چنان که گفتی آسـمان و زمین را متزلزل ساخت. به نظر حقیر، این اشـعار هم زبان حال است که به آن مخدره نسـبت داده اند:ایام ام قد قتل الحسین بکربلاء ایا ام رکنی قد هوی و تزلزلاایام ام قد القی حبیبک بالعرا طریحـا ذبیحـا بالـدماء مغسـلاایا ام نوحی فالکریم علی القنا یلوح کالبـدر المنیر اذ انجلاو نوحی علی النحر الخضـیب و اسـکبی دموعا الخد التریب مرملا

زینب کنار قبر برادر در اربعین

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْروایت شـده است:هنگـامی که حضـرت زینب (س) و همراهـان در روز اربعین به کربلا آمدنـد، زینب (س) در کنار قبر برادر، دردِ دلها کرد و گفتار جانسوزی گفت؛ از جمله به یاد رقیه (س)

افتـاد و زبـان حالش این بود:«برادر جان! همه کودکانی را که به من سپرده بودی، به همراه خود آوردم، مگر رقیه ات را که او را در شهر شام با دل غمبار به خاک سپرده ام!» [۱۶۸] .

زنان مدینه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْچون به نزدیکی مـدینه رسـیدند محمـل ها را فرود آورده، شتران را یک سو خوابانیـده و خود مشـغول نوحه سـرایی بشدنـد و اسـباب شـهدا را پیش روی خود پهن نمودنـد. ناگـاه غلغله اهـل مـدینه بر پا شـد و زنان مهاجر و انصار نمایان شدند. حضرت سجاد (ع) بفرمود تا آنها را استقبال نمودند.چون چشم زنان مدینه به آن سیاه پوشان افتاد. هنگامه محشر نمودار شد.شتابان روی به خیمه ها نمودند. چون اهل حرم را بدان حال نگریستند،که جز حضرت سجاد (ع) از رجال مراجعت ننموده، سـخت بگریسـتند. گروهی بـا حضـرت زینب (س)، جمـاعتی دور ام کلثوم؛ هر چنـد نفر مشـغول به یکی از اهـل حزم شدنـد و از حضـرت زینب (س) چگونگی حالاـت را جویـا شدنـد.زینب (س) فرمود: «به چه زبـان شـرح دهم که قـدرت بیان ندارم، بلکه از زندگانی خود بیزارم. ای زنان قریش و ای دختران بنی هاشم! چیزی می شـنوید و حکایتی به گوش می سپارید. اگر شرح حال شهدا و اسرا را باز گویم، در مورد ملامتم چگونه زنده باشم؟» [۱۶۹] .

خبر شهادت حسین به پیامبر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْراوی می گوید: هنگامی که حضـرت زینب (ع) به در مسجد پیامبر(ص) رسید، چارچوب در را گرفت و فریـاد زد: «یـا جـداه! انی نـاعیه الیـک اخی الحسـین و هی مع ذلـک لاـ تجف لهـا عبره و لا تفتر من البکاء و النحیب. و کلما نظرت الی علی بن الحسـین (ع) تجـدد حزنها و زاد و جـدها».ای جد من! خبر شـهادت برادرم حسـین (ع) را برای تو آورده ام. راوی گوید: هرگز اشک از چشمان حضرت زینب (س) نمی ایستاد و گریه و ناله

اش کم نمی شد و هرگاه حضرت علی بن الحسین (ع) را می دید داغش تازه و غم او افزون می گشت. [۱۷۰].

شیون هنگام ورود به مدینه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْدر روایت دیگر آمده: حضرت زینب (س) در میان کاروان، به خواهران و کودکان سفر کرده، رو کرد و فرمود: «از هودجها پیاده شوید که اینک روضه منوره جدم رسول خدا (ص) نمایان است.»آن گاه آهی کشید که نزدیک بود روح از بدنش خارج گردد. جمعیت بسیار از هر سو هجوم آوردند، زینب (س) با ذکر وقایع جانسوز کربلا، می گریست و همه حاضران صدا به گریه بلند کردند به طوری که گویا قیامت بر پا شده است.زینب (س) خطاب به برادرش حسین (ع) می گفت: «برادرم حسین جان! (اشاره به قبرها) جدت و مادرت و برادرت و بستگانت هستند که در انتظار قدوم تو به سر می برند، ای نور چشمم، تو شهید شدی و اندوه طولانی برای ما به ارث گذاشتی، ای کاش مرده و فراموش شده بودم و ذکری از من نبود.»سپس زینب (س) خطاب به شهر مدینه کرد و فرمود: «ای مدینه! جدم کجا رفت آن روزی که همراه مردان و جوانان، با شادی از تو بیرون رفتیم؟ ولی امروز با اندوه و حزن و با بار سنگین حوادث تلخ و پر از رنج، بر تو وارد شدیم، مردان و پسران ما از ما جدا شدند پراکنده شدیم،»سپس کنار قبر رسول خدا (ص) آمد و گفت: «ای جد بزرگوار ای رسول خدا! من خبر در گذشت برادرم حسین را برای تو آورده ام.» [۱۷۱].

ملاقات ام البنین با زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْروایت شده: وقتی که اهل بیت (ع) وارد مدینه شدند، ام البنین مادر حضرت عباس (ع) در کنار قبر رسول خدا (ص) با زینب (س) ملاقات کرد.ام البنین گفت: «ای

دختر امیرمؤمنان! از پسرانم چه خبر؟»زینب: همه کشته شدند.ام البنین: جان همه به فدای حسین! بگو از حسین چه خبر؟زینب: حسین را با لب تشنه کشتند.ام البنین تا این سخن را شنید، دستهای خود را بر سرش زد و با صدای بلند و گریان می گفت: ای وای حسین جان.زینب: ای ام البنین! از پسرت عباس یادگاری آورده ام.ام البنین گفت: آن چیست؟ زینب (س) سپر خون آلود عباس (ع) را از زیر چادر بیرون آورد. ام البنین تا آن را دید، چنان دلش سوخت که نتوانست تحمل کند، از شدت ناراحتی بی هوش شده و به زمین افتاد. [۱۷۲] .

یاد جانسوز زینب در مدینه از رقیه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْروایت شده است که وقتی حضرت زینب (س) با همراهان به مدینه بازگشتند زنهای مدینه برای عرض تسلیت، به حضور زینب (س) آمدند آن حضرت حوادث جانسوز کربلا و کوفه و شام را برای آنها بیان می کرد و آنها گریه می کردند، تا اینکه به یاد حضرت رقیه (س) افتاد و فرمود: «اما مصیبت وفات رقیه در خرابه شام، کمرم را خم کرد و مویم را سفید نمود.»زنها وقتی این سخن را شنیدند، صدایشان با شور و ناله به گریه بلند شد و آن روز به یاد رنجهای جانگداز رقیه (س) بسیار گریستند. [۱۷۳] .

سوگواری کنار قبر مادرش زهرا

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْروایت شده است که حضرت زینب (س) و همراهان، کنار قبر مادرشان زهرا(س) (یعنی حدود و سمت قبر آن حضرت) رفتند. در آن جا نیز شیون به پا شد، زنان و مردان مدینه، آن چنان می گریستند که گویی محشر شده است.زینب (س) که قافله سالار عزاداران بود، آن قدر «مادر، مادر» کرد تا بی هوش به زمین افتاد. وقتی به هوش آمد صدا زد: «مادرم! آن قدر تازیانه به بدنم زدند که بدنم مجروح شد». سپس عرض کرد: «پیراهن حسین را برای تو سوغاتی آورده ام». (طبق نقل سید بن طاووس در لهوف، در آن پیراهن صد و چند سوراخ و بریدگی از آثار تیرها و نیزه ها و شمشیرها بود).زینب (س) به مردم مدینه رو کرد و فرمود: «در کربلا نبودید تا بنگرید که برادرم را چگونه کشتند، این سوراخها که در این پیراهن می بینید، جای تیرها و شمشیرها و نیزه های دشمن است.» [۱۷۴] .

دستور به سیاه پوش کردن محمل ها

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْبرای رفتن اهل بیت (ع) به مدینه، همه نوع امکانات تهیه شد: محملهای زرین؛ لباسهای تجملاتی و رنگین؛ اسبها و وسایل سواری؛ توشه راه برای اهل بیت (ع) و مأموران محافظ، که سیصد و به روایتی پانصد نفر بودند؛ و هر نوع امکانات دیگری که لازم بود تام آنها به دستور یزید آماده شد و مسئولیت تمام آنها را به عهده «عمرو بن خالد قریشی» و بنابر روایتی، به عهده «نعمان بن بشیر» که از صحابه رسول خدا (ص) و معروف به صلاح و خوبی بود گذاشت، و دستور داد با کمال احترام و به هر نحو که خود آنان

می پسندند با ایشان رفتار کنند، تا به مدینه برسند.همه چیز آماده بود. فقط منتظر بودند که اهل بیت (ع) بر محملها سوار شوند تـا کاروان حرکت نمایـد.نخست امام زین العابـدین (ع) از منزل بیرون آمـد، آن گاه اجازه فرمود اهل بیت بیرون آینـد و سوار شونـد. زینب (س) بلنـد شـد، سایر زنان نیز به پیروی از او بلند شده، از خانه بیرون آمدند. زنان آل ابی سـفیان، دختران یزید و سـایر زنـان و دختران مربوطه بـا گریه و اشک تا در کاخ دارالاماره از ایشان بـدرقه کردنـد.پس از وداع و خـداحافظی با آنان، زینب (س) نزدیک کاروان آمد. همین که چشـمش به آن محملهای تجملاتی افتاد که با پارچه های زربافت و رنگین پوشیده شده بودند، به یکی از کنیزان همراه خود فرمود: «به نعمان بن بشـیر بگو این محملها را سـیاه پوش کن تا مردم بدانند ما عزادار اولاد زهرا هستیم».منظور زینب (س) از این دستور این بود که نشان عزا و سوگواری همه جا و برای همه کس معلوم باشد. آن روز که حسـین (ع) را کشـتند به تمام شـهرها و روسـتاها تبریک گفتنـد و جشن گرفتنـد، امروز هم که پیام آور خون شـهیدان مسئولیت دفـاع از خون آنهـا را به عهـده گرفته است، بایـد در هر جا که می رسـد آن تبلیغات شوم و مسـموم کننـده را خنثی نمایـد.نعمان بن بشـیر امر زینب بزرگ را اطـاعت کرد، تمـام محملهـا بـا پارچه های سـیاه که نشان سوگ و عزا بود، پوشانـده شد.همین که خواستند سوار شدند زینب (س) روزی را که از مدینه بیرون آمدند و رجال و مردانی را که همراهشان

بودنـد و هم اکنون جایشـان خـالی بود، به یـاد آورد تمـام زنـان و کودکان با ناله و شـیون و با چشم گریان هر کـدام به زبانی سوگواری می کردنـد از میان مردم که برای بـدرقه و خـداحافظی آمـده بودنـد، عبور کرده و از دروازه شام بیرون رفتند...شام غرق عیش و عشـرت بود در وقت ورود وقت رفتن شام را شام غریبان کرد و رفتدر بین راه به هر منزلی که می رسـید به حسب مناسـبتها مجلس سوگواری تشکیل می داد و ظلم و ستم هیأت حاکمه، و مظلومیت اهل بیت (ع) را برای مردم توضیح می داد، تا به مدینه رسیدند [۱۷۵] .

سفید شدن موی و خم شدن کمر زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ دل کندن از خرابه شام و رقیه برای زنان و کودکان، خصوصا حضـرت زینب (س) بسـیار مشـکل بود. مگر می شود نو گل بوسـتان ابی عبـدالله (ع) و بلبل شاخسار ولایت را تنها گـذاشت و رفت.گوییا که از شام بیرون روند، مگر نام «رقیه» از یاد می رود. نسـیم باد، در هر کجا بوی رقیه را بر کاروان می افشاند و زینب در هر مکان، یادمان رقیه را فریاد می کنـد. آن گـاه که باران اشک زینب، خاک قبر حسـین (ع) را می شویـد، یاد رقیه، دل عمه اش را آتش می زنـد و می گویـد: برادر جان! همه کودکانی را که به من سپرده بودی، به همراه خود آوردم، مگر «رقیه ات» که او را در شهر شام؛ با دل غمبار به خاک سپردم.! [۱۷۶] .و آن زمان که پیام آور عاشورا پا به شـهر پیامبر می گذارد، از حکایت های کربلا و کوفه و شام، سخن می

رانـد در جمع زنان، یاد دختر کوچک برادر را پاس می دارد و علت موی سـفید و خم شـدن کمرش را مصـیبت رقیه می داند. [۱۷۷] .از غم آن مه لقا قدم خمید در عزایش گشـته موهایم سـفیدزین مصـیبت شـیشه صبرم شکست قلب محزونم از این ماتم برفت.گویـا همـان محبت، زینب (س) را بـاز به شـام آورد دیگر بار اشک شور در کنار قبر رقیه ریخت به یاد دوران اسارت و زمان شهادت دختر برادر، قطرات باران چشم بر گونه هایش غلطید عقده دل باز کرد و در زینبیه، به دیدار مادر شتافت تا غصه کربلا و شام را برای حضرت زهرا (س) باز گوید. [۱۷۸] .

مگر خانه نداریم، مگر بابا نداریم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ ِدر میان ناله و انـدوه بانوان رها شده از زنجیر سـتم، اطفالی بودند که همراه آنها در خرابه شام اسـکان داده شده بودند، آنها شاهد ناله های جانکاه بزرگ بانوان بودند، عصـرها که می شد آن اطفال خردسال یتیم کنار درب خرابه صف می کشـیدند و می دیدنـد که مردم شـام دست کودکان خود را گرفته آب و نان فراهم کرده و به خانه ها می رونـد ولی اینها خسـته،ماننـد مرغان پرشکسـته دامن عمه را می گرفتنـد و می گفتنـد: همه! مگر ما خانه نداریم، مگر ما بابا نداریم؟زینب (س) می فرمود: «چرا، نور دیـدگان، خانه های شـما در مدینه است و بابای شـما به سـفر رفته» [۱۷۹] .نقل کرده انـد که از آن اطفال یتیم، نه تن در خرابه از دنیا رفتند، که نهمین آنها حضرت رقیه (س) دختر سه ساله حضرت امام حسین (ع) بود. [۱۸۰] .

گفت و گو با ام حبیبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْام حبیبه خادمه زینب (س) در دوران حضور وی در کوفه، صدای ام کلثوم را که می شـنود، می گوید: «غیر از اهل بیت پیامبر اکرم (ص) صـدقه بر احدی حرام نمی باشد. اینان که هسـتند؟»زینب (س) نگاهی به ام حبیبه می کند و می فرمایـد: «من الاـن از سـرزمین کربلاـ می آیم. این گرد و غبـار، گرد و غبـار رنـج کربلاست.»اما، گویی ام حبیبه او را نمی شناسـد.زینب (س) بـا سوز دل می فرمایـد: «ام حبیبه! منم، زینب، دختر علی (ع)، تو در این کوفه کنیز من بودی. چگونه اسـت که مرا اینک نمی شناسی؟»ام حبیبه نگران و مضطرب سؤال می کند: «اگر تو زینب هستی، او هیچ

گاه بدون برادرش حسین جایی نمی رفت، بگو حسینت کجاست؟»دل زینب (س) آتش می گیرد و می فرماید: «نگاه بر نوک نیزه رو به رویت بنما. آن، سر بریده حسین می باشد!» [۱۸۱] .

نظاره غسل دادن حضرت رقیه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْهنگامی که زن غساله، بدن رقیه (س) را غسل می داد، ناگاه دست از غسل کشید، و گفت: «سرپرست این اسیران کیست؟»حضرت زینب (س) فرمود: چه می خواهی؟غساله گفت: این دخترک به چه بیماری مبتلا بوده که بدنش کبود است؟حضرت زینب (س) در پاسخ فرمود: ای زن! او بیمار نبود؛ و این کبودیها آثار تازیانه ها و ضربه های دشمنان است. [۱۸۲] .و در روایت دیگر است که آن زن دست از غسل کشید و دستهایش را بر سرش زد و گریست. گفتند: چرا بر سر می زنی؟ گفت: مادر این دختر کجاست تا به من بگوید چرا قسمتهایی از بدن این دخترک سیاه شده است؟ گفتند: این سیاهی ها اثر تازیانه های دشمنان است. [۱۸۳] .

به خواب دیدن حضرت زهرا

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْطراز المذاهب از بحر المصائب نقل می کند: روزی حضرت علیا مخدره زینب (س) نزد حضرت سجاد (ع) آمد. حضرت چون چشمش به آن مخدره افتاد، فرمود: ای عمه، دیشب در عالم رؤیا چه دیدی و از مادرت فاطمه چه شنیدی؟ آن مخدره عرض کرد: تو از تمامی علوم آگاهی. آن حضرت فرمود: چنین است، و مقام ولایت همین است؛ اما من می خواهم از زبان تو بشنوم و بر مصیبت پدرم بنالم.عرض کرد: ای فروغ دیده بازماندگان، چون چشمم قدری آشنا به خواب شد، مادرم زهرا را با جامه سیاه و موی پریشان دیدم که روی و موی خود را با خون برادرم رنگین ساخته است. چون این حال را بدیدم، خویشتن را بر پای مبارکش بیفکندم و صدا به گریه و زاری بلند کردم و سر آن حال پر ملال

را از وی پرسیدم. فرمود: دخترم، زینب! من اگر چه در ظاهر با شما نبودم لیکن در باطن با شما بودم و از شما جدا نبودم. مگر به خاطر نداری عصر روز تاسوعا، که برادرت را از خواب برانگیختی، برادرت بعد از مکالمات بسیار گفت: جد و پدر و مادر و برادرم آمده بودند چون بر می گشتند مادرم وعده وصول از من بگرفت؟! ای زینب، مگر فراموش کردی شب عاشورا را که ناله واحسیناه! واحسیناه! از من بلند شد و تو با ام کلثوم می گفتی که صدای مادرم را می شنوم؟ آری، من در آن شب، با هزار رنج و تعب، در اطراف خیمه ها می گردیدم و ناله و فریاد می زدم و از این روی بود که برادرت حسین به تو گفت: ای خواهر، مگر صدای مادرم را نمی شنوی؟ ای زینب! مگر در وداع بازپسین فرزندم حسین، و روان شدن او سوی میدان، من همی خاک مصیبت بر سر نمی کردم؟ ای زینب، چه گویم از آن هنگام که شمر خنجر بر حنجر فرزندم حسین را بر نوک سنان بر آوردند. ای زینب، ای دخترجان من! چه گویم از آن وقت که لشکر از قتلگاه به سوی خیمه گاه روی نهادند و شعله نار به گنبد دوار بر آوردند. ای دختر محنت رسیده، من همانا در نظاره بودم که مردم کوفه با آن آشوب و همهمه و و لوله خیمه ها را غارت کردند و آتش در آنها زدند و جامه های شما را به یغما بردند و عابد بیمار را از بستر به زمین افکندند و آهنگ قتلش نمودند

و تو، نالان و گریان، ایشان را از این کار باز می داشتی، و هیز هنگامی که شما را از قتلگاه عبور می دادند تمامی آن احوال را می دیـدم و آن چهار خطاب تو به جـد و پدر و مادر و برادرت را اسـتماع می نمودم و اشک حسـرت از دیده می باریدم و آه جـانسوز از دل پردردم بر می کشـیدم. دخترجـان من، این خون حسـین است که بر گیسوان من است، و من در همه جا با شـما همراه بودم، خصوصا هنگام ورود به شام و مجلس یزیـد خون آشام و رفتار و گفتار آن نابکار بـدفرجام.علیا مخـدره (س) می فرماید، عرض کردم: ای مادر، از چه روی این خون را از موی و روی خویش پاک نمی فرمایی؟ فرمود: ای روشنی دیده، باید بـا این مـوی پر خـون در حضـرت قـادر بیچـون به شـکایت برم و داد خـود را از سـتمکاران و کشـندگان فرزنـدم بـازجویم، و عزاداران و گنه کاران امت پدرم را شفاعت بنمایم. و تو را وصیت می کنم که سلام مرا به فرزند بیمارم، سید سجاد، برسانی و بگویی به شـیعیان مـا اعلاـم کنـد که در عزاداری و زیارت فرزنـدم حسـین کوتاهی نکننـد و آن را سـهل نشـمارند که موجب ندامت آنها در قیامت خواهد بود. [۱۸۴] .

وفات حضرت زینب کبری

لحظات آخر عمر زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْمـاجرای کربلاـ پایان پـذیرفته، ولی غمهای زینب فراموش شـدنی نیست. هر لحظه او کربلا و عاشورا و اسارت و درد رنج است. هر لحظه، مدینه یادآور حدیث کساء اهل بیت و دوران هجرت زینب و حسین، از سخت ترین دوران عمر اوست.در مدینه قحطی سختی رخ داده

است. عبـدالله بن جعفر که بحر جود و کرم است و عادت بر بـذل و عطا دارد، به دلیل اینکه دسـتش از سـرمایه دنیا تهیه گشـته راهی شام می گردد و به کار زراعت مشغول می شود؛ ولی زینب، هر روز او گریه و داغ دل است. مدتی می گذرد که زینب گرفتار تب وصل خانواده اش می گردد و هر لحظه مریضـی او شـدت پیدا می کند، تا اینکه نیمه ظهر به همسـر خویش عبدالله می گویـد: «بستر مرا در حیاط به زیر آفتاب قرار بـده.»عبـدالله می فرمایـد: «او را در حیاط جای دادم که متوجه شـدم چیزی را روی سـینه خویش نهـاده و مـدام زیر لب حرفی می زنـد. به او نزدیـک شـدم دیـدم پیراهنی را که یادگـار از کربلاست؛ یعنی پیراهن حسـین را، که خونین و پاره پاره است، بر روی سـینه نهاده و مدام می گوید: «حسـین، حسین، حسین!...»لحظاتی بعد او وارد بر حریم اهل بیت النبوه گشت و کارنامه عمرش به به خیر و سعادت ختم گردید. [۱۸۵] .

وفات علیا مخدره زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ ـدر بحر المصـائب گویـد: حضـرت زینب (س) بعـد از واقعه کربلا و رنـج و شام و محنت ایام، چنـدان بگریست که قدش خمیده و گیسوانش سـفید گردید؛ دائم الحزن بزیست تا رخت به دیگر سـرای کشید.نیز گوید: علیا مخدره ام کلثوم، بعد از چهار ماه از ورود اهل بیت به مدینه طیبه، از این سـرای پرملال به رحمت خداوند لایزال پیوست. وقتی هشـتاد روز از وفات ام کلثوم بگذشت، شبی علیا مخدره زینب مادرش را در خواب دید و چون بیدار شد بسیار بگریست و بر سر و

صورت خویش بزد تا از هوش برفت. زمانی که آمدنـد و آن مخـدره را حرکت دادند، دیدند روح مقدس او به شاخسار جنان پرواز کرده است.در این وقت آل رسول و ذریه بتول، در ماتم آن مخـدره به زاری در آمدند چندان که گویی اندوه عاشورا و آشوب قیامت بر پا شـد. و این واقعه جانگـداز، در دهم رمضان یا چهاردهم رجب بنابر قول عبیدلی نسابه، متوفی در سـنه ۲۷۷ در کتاب زینبیات» از سال ۶۲ هجری روی داد.وفات این مخدره در سنه ۶۲ مورد اتفاق همگان است، ولی در تاریخ روز وفات وی بین مورخان اختلاف وجود دارد، و گذشـته بر دو قولی که ذکر شد، بعضی نیز وفات او را در شب یکشنبه پنجم ماه رجب دانسته اند. [۱۸۶] .

محل دفن

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْراجع به محل دفن حضـرت زینب (س) سه نظر وجود دارد:۱- مدینه منوره، کنار قبور خاندان اهل بیت عصـمت و طهارت یعنی بقیع؛۲- قاهر مصر؛۳- مقـام معروف و مشـهور در قریه «راویه» واقـع در منطقه غـوطه دمشق.قول اول: ظـاهرا هیـچ مـدرکی به جز حـدس و تخمین نـدارد، و مبتنی بر این نظریه احتمـالی است که چون حضـرت زینب (س) پس از حـادثه کربلا به مـدینه مراجعت کرده است. چنانچه رویـداد تازه ای پیش نیامـده باشـد، به طور طبیعی در مـدینه از دنیا رحلت کرده و نیز به طور طبیعی در بقیع آرامگاه خانـدان پیغمبر (ص) دفن شـده است!در مورد قول دوم نیز، که مصـر باشـد، مدرک درستی در دست نیست.بـا تضـعیف اقوال فوق، اعتبـار قول سوم ثـابت می شود که قبر حضـرت زینب (س) را در قریه راویه از منطقه

غوطه شام، واقع در هفت کیلومتری جنوب شرقی دمشق، می دانـد. در آن جا بارگاه و مرقـد بسیار باشکوهی به نام حضـرت زینب (س) دختر امیرالمؤمنین (ع) وجود دارد که همواره مزار دوستان اهل بیت و شیعیان و حتی غیر شیعیان بوده است. آنچه از تاریخ به دست می آیـد، قـدمت بسیار بنـای این مزار است که حتی در قرن دوم نیز موجود بوده است،زیرا بانوی بزرگوار: سیده نفیسه، همسر اسحاق مؤتمن فرزند امام جعفر صادق (ع) به زیارت این مرقد مطهر آمده است. [۱۸۷] .

گریه امام زمان در وفات زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْمرحوم آیت الله سید نورالدین جزایری (متوفی ۱۳۴۸ ه ق) در کتاب «الخصائص الزینبیه» آورده است که عالم دانشمند و محدث خبیر شیخ محمد باقر قاینی، صاحب کتاب کبریت الاحمر در کتاب کشکول خود به نام «سفینه القماش» می نویسد:در عصری که در نجف اشرف به تحصیل علوم حوزوی اشتغال داشتم در آنجا سیدی زاهد و پرهیز کار بود که سواد نـداشت، روزی در حرم حضرت علی (ع) به زیارت مرقـد حضـرت مشغول بود، دید یکی از زایران ترک زبان، گوشه ای از حرم نشست و مشغول تلاوت قران شد، این سید جلیل احساساتی شد و به خود گفت: «آیا سزاوار است که ترک و دیلم قران، کتاب جـدت را بخواننـد و تو بی سواد باشی و از خوانـد آیـات قرآن محروم بمانی؟!» او از روی غیرت و همت قسمتی زا اوقاتش را در سقایی (آبرسانی) صرف کرد تا مخارج زندگی اش را تأمین کند، و قسمت دیگر را به تحصیل علوم پرداخت و کم کم ترقی کرد تا به حدی که در درس خارج آیت

الله العظمی میرزا محمد حسن شیرازی (میرزای بزرگ، متوفی ۱۳۱۲ ه ق) شرکت می کرد و به درجه ای رسید که احتمال می دادند به حد اجتهاد رسیده است. این سید جلیل و پارسا برای من چنین نقل کرد:در عالم خواب امام زمان حضرت ولی عصر (عج) را دیدم، بسیار غمگین و آشفته حال بود، به محضرش رفتم و سلام کردم، سپس عرض کردم: «چرا این گونه ناراحت و گریان هستی؟» فرمود: «امروز روز وفات عمه ام حضرت زینب (س) است. از آن روزی که عمه ام زینب (س) وفات کرده، تاکنون، هر سال در روز وفات او، فرشتگان در آسمانها مجلس عزا به پا می کنند، آن چنان می گریند که من باید بروم و آنها را ساکت کنم، آنها خطبه حضرت زینب (س) را که در بازار کوفه خواند، می خوانند و می گریند، من هم اکنون از آن مجلس فرشتگان مراجعت نموده ام.» [۱۸۸] .

امام زمان روضه وداع می خواند

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْجناب آقای کافی به نقل از مقدس اردبیلی می فرمود:«با طلاب پیاده به کربلا می رفتیم. در بین راه یک آقای طلبه ای بود که گاهی برای ما روضه می خواند و امام حسین (ع) یک نمکی در حنجره اش گذاشته بود. آمدم کربلا ـ زیارت اربعین بود. از بس که دیدم زایر آمده و شلوغ است، گفتم: داخل حرم نروم و مزاحم زایران نشوم. طلبه ها را دور خود جمع کردم و گوشه صحن آماده خواندن زیارت شدیم، یک وقت گفتم: آن طلبه ای که در راه برای ما روضه یم خواند کجاست؟ گفتند: نمی دانیم بین این جمعیت کجا رفت. ناگهان دیدم که

یک مرد عربی مردم را کنار می زند و به طرف من می آید. صدا زد: ملا محمد مقدس اردبیلی! می خواهی چه بکنی؟ گفتم: می خواهم زیارت اربعین بخوانم. فرمود: بلندتر بخوان تا من هم گوش کنم زیارت را بلندتر خواندم، یکی دو جا توجه ام را به نکاتی ادبی دادم. وقتی زیارت تمام شد، به طلبه ها گفتم: آن طلبه پیدا نشد؟ گفتند نمی دانیم کجا رفته است. یک وقت آن مرد عرب به من فرمود: مقدس اردبیلی! چه می خواهی؟ گفتم: یکی از طلبه ها در راه برای ما گاهی روضه می خواند، نمی دانم کجا رفته؟ خواستم بیاید و برای ما روضه بخواند. آن عرب به من فرمود: مقدس اردبیلی! می خواهی من برایت روضه بخوانم؟ گفتم: آری، آیا به روضه خواندن واردی؟ فرمود: آری. ناگاه آن شخص رویش را به طرف ضریح امام حسین (ع) کرد و از همان طرز نگاه کردن، ما را منقلب کرد، یک وقت صدا زد: ابا عبدالله! نه من و نه این مقدس اردبیلی و نه این طلبه ها هیچ کدام یادمان نمی رود، آن ساعتی را که می خواستی از خواهرت زینب (س) جدا شوی! ناگاه دیدم کسی نیست، و فهمیدم آن عرب، مهدی زهرا (س) بوده است.

عنایت به مجلس سوگواری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمْاستاد ما، عالم عامل، حضرت آیت الله عبدالکریم حق شناس فرمود:«در دوران طلبگی حجره ای کنار کتابخانه مسجد جامع در طبقه دوم داشتم. ایام محرم بود، در مسجد عزاداری امام حسین (ع) بر پا بود و من در حجره خود مشغول مطالعه بودم. هنگام مطالعه خوابم برد و پس از مدت کوتاهی بیدار

شدم و برخاستم وضو گرفتم، و به حجره بازگشتم. دفعه سوم در حال خواب و بیداری بودم که دیدم در بسته حجره ام باز شد و چند خانم مجلله وارد شدند. به من الهام شد که یکی از آنها حضرت زینب (س) بود.فرمود: چرا در مراسم عزاداری شکرت نمی کنی؟عرض کردم: مطالعه می کنم، بعد می روم.فرمود: نه! در ایام محرم (یا روز عاشورا) درس تعطیل است، باید بروی مجلس شرکت کنی.

امام زمان کنار قبر عمه اش در شام

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْدر مقدمه کتاب «خصایص الزینبیه» داستانی آمده است که نشان می دهد قبر زینب (س) در شام است و آن اینکه:مرحوم حاج محمد رضا سقازاده، که یکی از وعاظ توانمند بود، نقل می کند: روزی به محضر یکی از علمای بزرگ و مجتهد مقدس و مهذب، حاج ملاعلی همدانی مشرف گشتم و از او درباره مرقد حضرت زینب جویا شدم، او در جوابم فرمود:«روزی مرحوم حضرت آیت الله الغظمی آقا ضیاء عراقی (که از محققین و مراجع تقلید بود) فرمودند: شخصی شیعه مذهب از شیعیان قطیف عربستان به قصد زیارت حضرت امام رضا (ع) عازم ایران می گردد. او در طول راه پول خود را گم می کند. حیران و سرگردان می ماند و برای رفع مشکل متوسل به حضرت بقیه الله امام زمان (عج) می گردد. در همان حال سید نورانی را می بیند که به او مبلغی مرحمت کرده و می گوید: این مبلغ تو را به «سامره» می رساند.چون به آن شهر رسیدی، پیش وکیل ما «حاج میزا حسن شیرازی» می روی و به او می گویی: سید مهدی می گوید آن قدر پول از طرف من

به تو بدهـد که تو را به مشـهد برسانـد و مشـکل مـالی ات را برطرف سـازد. اگر او نشـانه خواست، به او بگو: امسال در فصـل تابسـتان، شما با حاج ملاعلی کنی طهرانی، در شام در حرم عمه ام مشرف بودید، ازدحام جمعیت باعث شده بود که حرم عمه ام کـثیف گردد و آشـغال ریخته شـود. شـما عبـا از دوش گرفته و بـا آن حرم را جـاروب کردی! و حـاج ملاـعلی کنی نیز آن آشـغال ها را بیرون می ریخت... و من در کنار شـما بودم!!».شـیعه قطیفی می گوید: چون به سامرا رسـیدم و به خدمت مرحوم شیرازی شـرفیاب شـدم جریان را به عرض او رسانـدم. بی اختیار در حالی که اشک شوق می ریخت، دست در گردنم افکند و چشـمهایم را بوسـید و تبریک گفت و مبالغی را برایم مرحمت کرد.چون به تهران آمدم، خدمت حاج آقای کنی رسیدم و آن جریان را برای او نیز تعریف نمودم. او تصدیق کرد، ولی بسـیار متأثر گشت که ای کاش این نمایندگی و افتخار نصـیب او می شد. [۱۸۹] .

کرامات حضرت زینب

شفای یکی از بزرگان دین

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْفیض الاسـلام می فرمایـد:بیش از دوازده سـال پیش به درد شـکم گرفتـار شـدم و معـالجه اطباء سودی نبخشید. برای استشفاء به اتفاق و همراهی اهل بیت و خانواده به کربلای معلی مشرف شدیم. در آن جا هم سخت مبتلا گشتم. روزی دوستی از زایرین در نجف اشرف، من و گروهی را به منزلش دعوت نموده، با اینکه رنجور بودم، رفتم. در بین گفت و گوهای گوناگون، یکی از علماء (ره) که در آن مجلس حضور داشت، فرمود:«پدرم می گفت: هر گاه حاجت و

خواسته اس داری، خدای تعالی را سه بار به نام علیا حضرت زینب کبری (س) بخوان، بی شک و دودلی، خدای عزوجل خواسته است را روا می سازد. از این رو من چنین کرده، شفا و بهبودی بیماری خود را از خدای تعالی خواستم، و علاوه بر آن نذر نموده و با پروردگارم عهد و پسمان بستم که اگر از این بیماری بهبودی یافت، کتاب در احوال سیده معظمه (س) بنویسم تا همگان از آن بهره مند گردند.حمد سپاس خدای جل و شأنه را که پس از زمان کوتاهی شفا یافتم. اما از بسیاری اشغال و کارها و نوشتن و چاپ و نشر کتاب و ترجمه و خلاصه تفسیر قرآن عظیم به نذر خویش وفا ننمودم، تا اینکه چند روز پیش یکی از دخترانم مرا آگاه ساخت که به نذرم وفا ننموده، من هم از خدای عز اسمه توفیق و کمک خواسته، به نوشتن آن شروع نمودم و آن را کتاب ترجمه خاتون دوسرا سیدتنا المعصومه، زینب الکبری - ارواحنا لتراب اقدامهاالفداه - نامیدم. [۱۹۰] .

نابودی سرمایه افراد سنگدل

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْهنگامی که اسیران آل محمد (ص) را از سوی کوفه به شام می بردند، در مسیر راه به کوه جوشن (نزدیک شهر حلب) رسیدند، بچه یکی از بانوان حرم که در رحم داشت و نام او را محسن نهاده بودند، بر اثر سختی راه و تشنگی اش سقط شد، که هم اکنون در آن جا زیارتگاهی به نام «مشهد السقط» موجود است که یادآور همان صحنه دلخراش می باشد.روایت شده است که حضرت زینب (س) دید در نزدیک آن کوه، معدن مس قرار دارد و عده

ای در آن جا مشغول کار هستند، برای گرفتن آب و غذا نزد آنها رفت، آنها که از دشمنان بودند، با کمال سنگدلی از دادن آب و غذا امتناع نمودند، بلکه به ناسزاگویی به اهل بیت (ع) پرداختند.دل حضرت زینب (س) بسیار سوخت، در مورد آنها نفرین کرد، همین نفرین باعث شد که آن معدن به کلی نابود گردید و سرمایه آنها که سالها، ثروت کلانی از آن معدن به دست آورده بودند، بر باد رفت.و در روایت دیگر، نظیر این مطلب به کوهی به نام کوه حران، نسبت داده شده که کارگران مس در آن جا حتی از آب دادن به اهل بیت (ع) خودداری کردند و با برخوردی بی رحمانه اهل بیت (ع) را از خود راندند، بر اثر نفرین زینب (س) صاعقه ای بر آنها فرود آمد، و تمامی آن سنگدلان تیره بخت را سوزانید و نابود ساخت. [۱۹۱] .

نابودی زن بی رحم

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ.در مسیر راه کوفه و شام، اسیران آل محمد (ص) به منزلگاهی رسیدند که نام آن «قصر عجوز» بود، منظور از عجوزه زنی به نام «ام الحجام» بود، این زن که سرشتی ناپاک داشت و از دشمنان کوردل بود، گستاخی و بی شرمی را به جایی رسانید که کنار سر مقدس امام حسین (ع) آمد و بر سنگی چهره سری را کشید و آن را خراشید به طوری که از آن سر مقدس خون ریخت.زینب (س) با دیدن این صحنه دلخراش پرسید: این زن چه نام دارد؟گفتند: نام او «ام الحجام» است.حضرت زینب (س) با آه و ناله جانسوز آن زن پلید چنین نفرین کرد:«اللهم خرب علیها قصرها، واحرقها

بنـار الـدنيا قبل نار الاخره»؛ خـدايا، خانه اين زن را ويران فرما، و او را با آتش دنيا قبل از آتش آخرت، بسوزان.»روايت كننـده مى گويـد: سوگنـد به خدا هنوز دعاى زينب (س) به آخر نرسيده بود كه ديدم قصـر ويران شده، و آتشـى در آن قصـر ويران شـده روى آورد و همه آنچه را در آنجـا بود بـا آن زن سوزانيـد و به خاكستر تبـديل كرد و سـپس باد تنـدى وزيـد و همه آن خاكسترها را پراكنده ساخت و ديگر نشانه و اثرى از آن قصر باقى نماند. [۱۹۲] .

اثر دعاى زينب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمْاهل بيت (ع) از آن جا (قصـر عجوزه) گذشـتند. هنگامى كه به منزلگاهى به نام «قصر حفوظ» سپس به سيبور رسـيدند مردم آن جا با اسـيران آل محمد (ص) خوشرفتارى كردند. حضرت زينب (س) از آنها تشكر كرد، و براى آنها دعا كرد، بر اثر دعاى آن حضـرت، مردم آنجا از گزنـد ظالمان محفوظ ماندنـد و آبشان شـيرين و گوارا شـد، و رزق و روزى شان پر بركت و ارزان گرديد. [۱۹۳] .

شفاى درد چشم

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمْعلامه حاج ميرزا حسـين نورى، صاحب مسـتدرك، از سـيد محمـد باقر سـلطان آبادى، كه از بزرگان و شخصـيتهاى با كمال بود، نقل مى كند كه گفت: من در بروجرد به بيمارى شديد درد چشم مبتلا شدم، چشم راسـتم ورم كرد و به طورى ورم بزرگ شد كه سـياهى چشـمم پيدا نبود، و از شدت درد، خواب و آرامش نداشـتم، نزد همه پزشـكان رفتم، و مداواى آنها بى نتيجه ماند، و آنها از درمان آن، اظهار ناتوانى كردند. بعضـى مى گفتند تا شـش ماه بايد تحت درمان باشى، و بعضـى مى گفتنـد تـا چهـل روز نياز به درمان است. بسـيار محزون و غمگين بودم، تا اينكه يكى از دوسـتان به من گفت: بهتر است كه به زيارت قبر منور ابا عبدالله الحسـين (ع) بروى، و از آن حضرت شفا بگيرى، من عازم هستم، بيا با من با هم به كربلا برويم. گفتم با اين حال چگونه سـفر كنم، مگر طبيب اجازه بدهد. به طبيب مراجعه كردم، گفت: براى تو سـفر روا نيست، اگر مسافرت كنى، به منزل دوم نمى رسى، مگر اينكه به طور كلى نابينا مى

شوی. به خانه بازگشتم، یکی از دوستانم به عیادت آمده، و گفت: بیماری چشم تو را جز خاک کربلاـ و تربت شهدا و مریضخانه اولیای خدا شفا نبخشد، در ضمن شرح حالش را گفت که نه سال قبل مبتلا به تپش قلب بود، و از درمان همه پزشکان مأیوس شد، و تنها از تربت امام حسین (ع) شفا یافت. من با توکل به خدا با کاروان کربلا به سوی کربلا حرکت کردم، در منزلگاه دوم درد چشمم شدت یافت، بر اثر فشار درد، چشم چپم نیز درد گرفت، همسفران مرا سرزنش کردند که سفر برای تو خوب نیست، بهتر است مراجعت کنی. همچنان در ناراحتی و حیرت به سر می بردم هنگام سحر درد چشمم آرام گرفت و اندکی خوابیدم. در عالم خواب حضرت زینب (س) را دیدم به محضرش رفتم و گوشه مقنعه او را گرفتم و بر چشمم مالیدم، سپس از خواب بیدار شدم، از آن پس هیچ گونه درد و رنجی در چشمم احساس نکردم، و چشم راستم همچون چشم چپم خوب شد. ماجرا را به همراهان و دوستان گفتم، آنها چشمان مرا نگاه کردند، دیدند هیچ فرقی بین دو چشم من نیست، و هیچ اثری از ورم و زخم دیده نمی شود. این کرامت حضرت زینب (س) را برای همه نقل نمودم.محدث نوری نظیر این مطلب را در مورد شفای ملافتحعلی سلطان آبادی که از اوتاد پارسایان بزرگ بود، نقل نموده است [۱۹۴] .

شفای نابینا

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْمرحوم محمد رحیم اسماعیل بیک، که در توسل به اهل بیت (ع) و علاقه به حضرت سیدالشهداء (ع) کم نظیر بود و از این

باب رحمت و برکات صوری و معنوی نصیبش شده و در ماه رمضان ۱۳۷۸ به رحمت حق واصل شد، نقل نمود که در شش سالگی به درد چشم مبتلاـ شدم و تا سه سال گرفتار بوده و عاقبت از هر دو چشم نابینا گردیدم.در ماه محرم ایام عاشورا در منزل دایی بزرگوارم مرحوم حاج محمد تقی اسماعیل بیک روضه خوانی بود، هوا گرم و شربت سرد به مستمعین می دادند. من از دایی ام خواهش کردم که اجازه دهد من به مردم شربت بدهم؟! دایی ام فرمود: تو چشم نداری و نمی توانی! گفتم: یک نفر بینا همراهم بیاید! قبول کرد، و من با کمک خودش قدری شربت به شنوندگان دادم.مرحوم معین الشریعه اصطهباناتی سخنرانی می کرد. در ذکر مصیبت خود روضه حضرت زینب (س) خواند و من تحت تأثیر قرار گرفتم. آن قدر گریه کردم تا از حال رفتم در آن حال بانوی مجلله ای دست مبارکشان را بر چشمان من کشیده و فرمودند: «خوب شدی و دیگر به چشم درد مبتلا نخواهی شد».ناگاه چشم باز کردم. اهل مجلس را دیدم، شاد و فرح ناک. به طرف دایی ام دویدم، تمام اهل مجلس منقلب شده و اطراف مرا گرفتند، به دستور دایی ام مرا به اتاقی بردند و جمعیت را متفرق نمودند. این از برکت و توسلات به حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) بود که در یک آن چشمم را شفا داده و مرا از نابینایی نجات دادند «بأبی انت و أمی أبا عبدالله الحسین». [۱۹۵] .

مسلمان شدن طبیب یهودی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْیزید پس از شهادت امام حسین (ع) پیش از آنکه به عذاب آخرت مبتلا

شود، در دنیا به درد بی درمانی معذب گردید. یکی از اطبای یهودی را برای معالجه طلب کرد. طبیب نگاهی به یزید کرد و از روی تعجب انگشت حیرت به دندان گزید. سپس با تدبیر ویژه ای چند عقرب از گلوی او بیرون کشید و گفت: ما در کتب آسمانی دیده ایم و از علما شنیده ایم که هیچ کس به این بیماری مبتلا نمی شود مگر آنکه قاتل پسر پیغمبر باشد، بگو چه گناهی را کرده ای که به این بیماری گرفتار شده ای؟!یزید از خجالت سر را به زیر افکند و پس از لحظاتی گفت: من حسین بن علی را کشته ام یهودی انگشت سبابه خود را بلند کرد و گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله».طبیب مسلمان شد و از جای برخاست و به منزل خود رفت برادر خود را به دین اسلام دعوت کرد، قبول نکرد، ولی همسر او و خویشانش پذیرفتند. همسر برادرش نیز اسلام را قبول کرد و اسلامش را از شوهر مخفی داشت.در همسایگی آنها، یکی از شیعیان خالص بود که اکثر روزها مجلس تعزیه داری حضرت سیدالشهداء (ع) بر پا می کرد، آن زن تازه مسلمان در آن مجلس شرکت می نمود و بر مصایب اهل بیت عصمت و طهارت می گریست. بعضی از یهودیان جریان زن را به شوهرش اطلاع دادند، یهودی گفت: امروز او را امتحان می کنم، لذا به خانه رفت و به همسرش گفت: امشب هفتاد نفر یهودی مهمان ما خواهند بود، شرایط میزبانی را آماده و انواع خوردنی ها را جهت پذیرایی مهیا کن!بانوی تازه مسلمان

خواست مشغول غذا پختن شود، صدای ذکر مصیبت حضرت سیدالشهداء (ع) را شنید، فورا به مجلس عزا رفت و در عزای آن حضرت گریه زیادی کرد. وقتی به خود آمد، سخن شوهر به یادش آمد، ولی وقت تنگ شده بود. متوسل به فاطمه (س) شد و به سوی خانه آمد، وقتی به خانه رسید دید بانوانی سیاه پوش جمع شده و هر یک با چشم گریان مشغول خدمت می باشند و لحظه ای استراحت ندارند!در میان بانوان خانم بلند بالایی را دید در مطبخ مشغول پختن غذاست و بانوی مجلله ای را دید که پیراهن خون آلودی در کنارش گذاشته است! زن تازه مسلمان عرض کرد: ای بانوی گرامی! شما کیستید که با قدوم خود این کاشانه را مزین فرموده و لوازم مهیمانی را مهیا کرده اید؟آن بانوی مجلله فرمود: چون تو عزاداری فرزند غریب و شهیدم را بر کار خانه ات مقدم داشتی، بر فاطمه لازم شد که تو را یاری کند، تا با نکوهش شوهر خود رو به رو نگردی و پس از این بیشتر به عزا خانه فرزندم بروی.بانوی تازه مسلمان عرض کرد: ای بانو! خانمی را در مطبخ می بینم که مشغول غذا پختن و بیش از همه بی قرار است، او کیست؟فرمود: نزد او برو و از خودش بپرس. بانوی تازه مسلمان رفت و پای او را بوسه داد و نامش را از او سؤال کرد؟فرمود: من زینب خواهر امام حسینم.در همین زمان زنان یهودی با هفتاد مهمان وارد شدند. وقتی که یهودیها خانه را در کمال آراستگی و نورافشانی دیدند و بی خوش غذاها به مشام شان رسید و

در جریان واقعه قرار گرفتند همه مسلمان شدند. [۱۹۶] .

نفرین حضرت زینب

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْزینب (س) گفت: کنار خیمه ایستاده بودم، ناگاه مردی کبود چشم به سوی خیمه آمد (و آن خولی بود) و آنچه در خیمه یافت، ربود. امام سجاد (ع) روی فرش پوستی خوابیده بود، آن نامرد آن پوست را آن چنان کشید که امام سجاد (ع) روی خاک زمین افتاد، سپس او به من متوجه شد و مقنعه ام را کشید و گوشواره ام را از گوشم بیرون آورد که گوشم پاره شد، و در عین حال گریه می کرد. گفتم: غارت می کنی در عین حال گریه می کنی؟ گفت: برای مصایبی که بر شما اهل بیت پیامبر (ص) وارد شده گریه می کنم. گفتم: خداوند دستها و پاهایت را قطع کند و در آتش دنیا قبل از آخرت بسوزاند.هنگامی که مختار روی کار آمد و به دستور او خولی را دستگیر کرده و نزدش آوردند، مختار به او گفت: تو در کربلا چه کردی؟ جواب داد: به خیمه علی بن الحسین امام سجاد (ع) رفتم، روسری و گوشواره زینب (س) را کشیدم و ربودم. مختار گریه کرد و گفت: در این هنگام زینب (س) چه گفت: خولی جواب داد: گفت خدا دستها و پاهایت را قطع کند و تو را در آتش دنیا قبل از آخرت بسوزاند، مختار گفت: سوگند به خدا، خواسته او را بر می آوردم، آن گاه دستور داد دستها و پاهای خولی را بریدند و او را آتش زدند. [۱۹۷] .

توسل به حضرت زینب

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْسید جلیل و فاضل نبیل، جناب آقای سید حسن برقعی واعظ، ساکن قم، چنین مرقوم داشته اند:آقای قاسم عبدالحسینی، پلیس موزه آستانه مقدسه

حضـرت معصومه (س) و در حال حاضر، یعنی سنه ۱۳۴۸، به خدمت مشـغول است و منزل شخصی او در خیابان تهران، کوچه آقابقال برای این جانب حکایت کرد که در زمانی که متفقین محمولات خود را از راه جنوب به شوروی می برنـد و در ایران بودنـد من در راه آهن خـدمت می کردم. در اثر تصادف با کامیون سـنگ کشـی یک پای من زیر چرخ کامیون رفت و مرا به بیمارسـتان فاطمی شهرسـتان قم بردند و زیر نظر دکتر مدرسـی که اکنون زنده است و دکتر سیفی معالجه می نمودم، پایم ورم کرده بود به انـدازه یک متکا بزرگ شده بود و مدت پنجاه شـبانه روز از شدت درد حتی یک لحظه خواب به چشـمم نرفت و دایمـا از شـدت درد نـاله و فریـاد می کردم. امکـان دانشت کسـی دست به پایم بگـذارد؛ زیرا آن چنان درد می گرفت که بی اختیار می شـدم و تمام اطاق و سالن را صـدای فریادم فرا می گرفت و در خلال این مدت به حضـرت زهرا و حضـرت زینب و حضـرت معصومه (س) متوسل بودم و مادرم بسـیاری از اوقات در حرم حضرت معصومه می رفت و توسل پیدا می کرد و یک بچـه که در حـدود سـیزده الی چهـارده سـال داشت و پـدرش کـارگری بـود در تهران در اثر اصـابت گلـوله ای مثـل من روی تختخواب پهلوی من در طرف راست بستری بود و فاصـله او با من در حـدود یک متر بود و در اثر جراحات و فرو رفتن گلوله، زخم تبدیل به خوره و جذام شده بود و دکترها از او مأیوس بودند و

چند روز در حال احتضار بود و گاهی صدای خیلی ضعیفی از او شنیده می شد و هر وقت پرستارها می آمدند می پرسیدند تمام نکرده است؟ و هر لحظه انتظار مرگ او را داشتند.شب پنجاهم بود. مقداری مواد سمی برای خود کشی تهیه کردم و زیر متکای خود گذاشتم و تصمیم گرفتم که اگر امشب بهبود نیافتم خود کشی کنم؛چون طاقتم تمام شده بود.مادرم برای دیدن من آمد، به او گفتم: اگر امشب شفای مرا از حضرت معصومه گرفتی فبها، و الا صبح جنازه مرا روی تختخواب خواهی دید و این جمله را جدی گفتم، تصمیم قطعی بود. مادر مغروب به طرف حرم مطهر رفت همان شب مختصری چشمانم را خواب گرفت، در عالم رؤیا دیدم سه زن مجلله از درب باغ (نه درب سالن) وارد اطاق من که هما بچه هم پهلوی من روی تخت خوابیده بود آمدند یکی از زنها پیدا بود شخصیت او بیشتر است و فهمیدم که اولی حضرت زهرا و دومی حضرت زینب و سومی حضرت معصومه سلام الله علیهم اجمعین - هستند حضرت زهرا جلو، حضرت زینب پشت سر و حضرت معصومه ردیف سوم می آمدند مستقیم به طرف تخت همان بچه آمدند و هر سه پهلوی هم جلو تخت ایستادند حضرت زهرا (س) به آن بچه فرمودند: بلند شو. بچه گفت: نمی توانم فرمودند: بلند شو. گفت: نمی توانم فرمودند: تو خوب شدی. در عالم خواب دیدم بچه بلند شد و نشست من انتظار داشتم به من هم توجهی بفرمایند، ولی بر خلاف انتظار حتی به سوی تحت من توجهی نفرمودند، در این اثناء از خواب پریدم

و بـا خود فکر کردم معلوم می شود آن بـانوان مجلله به من عنایتی نداشـتند.دست کردم زیر متکا و سـمی که تهیه کرده بود بر دارم و بخورم، با خود فکر کردم ممکن است چون در اتاق ما قـدم نهاده اند از برکت قدوم آنها من هم شـفا یافته ام، دسـتم را روی پایم نهادم دیدم درد نمی کند، آهسـته پایم را حرکت دادم دیدم حرکت می کند، فهمیدم من هم مورد توجه قرار گرفته ام، صـبح شد پرستارها آمدند و گفتند: بچه در چه حال است به این خیال که مرده است، گفتم: بچه خوب شد، گفتند چه می گویی؟! گفتم حتما خوب شـده، بچه خواب بود، گفتم بیـدارش نکنیـد تا اینکه بیدار شد، دکترها آمدند هیچ اثری از زخم در پایش نبود گویا ابدا زخمی نداشته اما هنوز از جریان کار من خبر ندارند.پرستار آمد باند و پنبه را طبق معمول از روی پای من بردارد و تجدیـد پانسـمان کنـد چون ورم پـایم تمام شـده بود، فاصـله ای بین پنبه ها و پایم بود، گویا اصـلا زخمی و جراحتی نداشـته.مادرم از حرم آمـد، چشـمانش از زیـادی گریه ورم کرده بود، پرسـید: حـالت چطور است؟ نخواسـتم به او بگویم شـفا یـافتم؛ زیرا از فرح زیاد ممکن بود سـکته کنـد، گفتم: بهتر هسـتم رو عصایی بیاور برویم منزل. با عصا (البته مصـنوعی بود) به طرف منزل رفتم و بعدا جریان را نقل کردم.و اما در بیمارسـتان، پس از شـفا یافتن من و بچه، غوغایی از جمعیت و پرستارها و دکترها بود، زبان از شرح آن عاجز است، صدای گریه و صلوات، تمام فضای اطاق و

سالن را پر کرده بود. [۱۹۸] .

شفای بیماری

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْحضرت حجه الاسلام حاج شیخ محمد تقی صادق در تحقیقاتی که در مورد داستان ذیل کرده و برای مرحوم آیه الله العظمی بروجردی (ره) نوشته و فرستاده که ترجمه آن این است که معظم له بعد از سلام و درود به مخاطب خود و به تمام مؤمنین از شیعه آل محمد (ص) می نویسد:و تقدیم می دارم به سوی تو کرامت را که هیچ گونه شک و شبهه ای در او نباشد و آن کرامت از علیا مکرمه حضرت زینب (س) بانوی بانوان عالم و برگزیده امت است و آن قضیه این است که: زنی به نام فوزیه زیدان از خاندان مردمی صالح و متقی و پرهیزکار در یکی از قراء (روستاهای) جبل عامل به نام جویه مبتلا به درد پای بی درمانی شد تا جایی که به عنوان عمل جراحی متوسل به بیمارستانهای متعددی گردید ولی نتیجه این شد که سستی در رانها و ساق پای وی پدید آمد و هیچ قادر به حرکت نبود، مگر اینکه نشسته و به کمک دو دست راه می رفت و روی همین اصل بیست و پنج سال تمام خانه نشین شد و به همان حال صبر می کرد و مدام با این حال می بود تا اینکه عاشورای آقا ابی عبدالله الحسین (ع) فرا رسید ولی او دیگر از مرض به ستوه آمده بود و عنان صبر را از دست او گرفته، ناچار برادران و خواهران خود را که از خوبان مؤمنین به شمار می روند خواست و از آنان تقاضا کرد که او را به حرم

حضرت زینب (س) در شام برده تا در اثر توسل به ذیل عنایت دختر کبرای علی (ع) شفا یافته و از گرفتاری مزبور به در آید ولی برادران پیشنهاد وی را نپذیرفتند و گفتند که شرعا مستحسن نیست که تو را با این حال به شام ببریم و اگر بناست حضرت تو را شفا دهد همین جا که در خانه ات قرار داری برای او امکان دارد.فوزیه هر چه اصرار کرد بر اعتذار آنان می افزود ناچار وی خود را به خدا سپرده و صبر بیشتری را پیشه نمود، تا اینکه در یکی از روزهای عاشورا در همسایگی مجلسی عزایی جهت حضرت سیدالشهداء (ع) بر پا بود فوزیه به حال نشسته و به کمک دو دست به خانه همسایه رفت، از بیانات وعاظ استماع کرد و دعا کرد و توسل نمود و گریه زیادی کرد، تا اینکه بعد از پایان عزاداری با همان حال به خانه بر می گردد. شب با حال گریه و توسل بعد از نماز می خوابد و نزدیک صبح بیدار می شود که نماز صبح را بخواند می بیند هنوز فجر طالع نشده او به انتظار طلوع فجر می نشیند در این اثناء متوجه دستی می شود که بالای مچ وی را گرفته و یک کسی به او می گوید: (قومی یا فوزیه) برخیز ای فوزیه. او با شنیدن این سخن و کمک آن دست فوری بر می خیزد و به دو قدمی خود می ایستد و از عقال و پای بندی که از او برداشته شده بی اندازه مسرور و خوشحال می شود. آن وقت نگاهی به راست و چپ

می کند، احدی را نمی بیند. سپس رو می کند به مادرش که در همان اطاق خوابیده بود و بنا می کند به «الله اکبر» و «الا اله الا الله» گفت وقتی که مادرش او را به آن حال دید مبهوت شد سپس از نزد مادرش بیرون دوید و به خارج از خانه رفت و صدای خود را به «الله اکبر» و «لا ـ اله الا ـ الله» بلند کرد تا اینکه برادرانش با صدای خواهر به سوی او می آیند وقتی آنان او را به آن حال غیر مترقبه دیدند، صدا به صلوات بلند کردند. آن گاه همسایگان خبردار می شوند، و آنها نیز صلوات و تهلیل و تکبیر بر زبان جاری می کنند.این خبر کم کم به تمام شهر رسید و سایر بلاد و قراء مجاور نیز خبردار می شوند و مردم از هر جانب برای دیدن واقعه می آیند و تبرک می جویند و خانه آنها مرکز رفت و آمد مردم دور و نزدیک می شد. پس سلام و درود بی پایان بر تربت پاک مکتب وحی حضرت زینب (س) باد. [۱۹۹] .

برطرف شدن حاجت یک هندی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْیکی از علمای بزرگوار می گوید: متولی حرم حضرت زینب (س) فرمود: یک روز یک هندی آمد جلوی صحن حضرت زینب دستش را دراز کرد و چیزی گفت. دیدم یک سکه طلایی در دست او گذاشته شد. رفتم پیشش و گفتم: این سکه را با پول من عوض می کنی. مرد هندی با تعجب گفت: برای چه؟ گفتم: برای تبرک. با تعجب گفت: مگر شما از این سکه ها نمی گیرید من بیست سال است که هر روز

یک سکه می گیرم و در شهر شام زندگی می کنم.

نتیجه احترام یک سنی به زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْیکی از شیعیان، به قصد زیارت قبر بی بی حضرت زینب (س) از ایران حرکت کرد تا به گمرک، در مرز بازرگان، رسید. شخصی که مسئول گمرک بود، پیر زن را خیلی اذیت کرد و به شدت او را آزار روحی داد. مرتب سؤال می کرد: برای چه به شام می روی؟ پولهایت را جای دیگر خرج کن.زن گفت: اگر به شام بروم، شکایت تو را به آن حضرت می کنم.گمرکچی گفت: برو و هر چه می خواهی بگو، من از کسی ترسی ندارم.زن پس از اینکه خودش را به حرم و به قبر مطهر رساند، پس از زیارت با دلی شکسته و گریه کنان عرض کرد: ای بی بی! تو را به جان حسین ات انتقام مرا از این مرد گمرکچی بگیر.زن هر بار به حرم مشرف می شد، خواسته اش را تکرار می کرد. آن شب در عالم خواب بی بی زینب (س) را دید که آن را صدا زد.زن متوجه شد و پرسید: شما کیستید؟حضرت زینب (س) فرمود: دختر علی بن ابی طالب (ع) هستم، آیا از این مرد شکایت کردی؟زن عرض کرد: بله، بی بی جان! او به واسطه دوستی ما به شما مرا به سختی آزار داد من از شما می خواهم انتقام مرا از او بگیرید.بی بی فرمود: به خاطر من از گناه او بگذر.زن گفت: از خطای او نمی گذرم.بی بی سه بار فرمایش خود را تکرار کرد و از زن خواست که گمرکچی را عفو کند و در هر بار زن با سماجت

بسیار بر خواسته اش اصرار ورزید. روز بعد زن خواسته اش را دوباره تکرار کرد. شب بعد هم بی بی را در خواب و به زن فرمود: از خطای گمرکچی بگذر.باز هم زن حرف بی بی را قبول نکرد و بار سوم بی بی به او فرمود: او را به من ببخش، او کار خیر کرده و من می خواهم تلافی کنم.زن پرسید: ای بانوی دو جهان! ای دختر مولای من، این مرد گمرکچی که شیعه نبود، این قدر مرا اذیت کرد، چه کاری انجام داده که نزد شما محبوب شده است؟حضرت فرمود: او اهل تسنن است، چند ماه پیش از این مکان رد می شد و به سمت بغداد می رفت. در بین راه چشمش به گنبد من افتاد، از همان راه دور برای من تواضع و احترام کرد. از این جهت او بر ما حقی دارد و تو باید او را عفو کنی و من ضامن می شوم که این کار تو را در قیامت تلافی کنم.زن از خواب بیدار شد و سجده شکر را به جای آورد و بعد به شهر خود مراجعت کرد.در بین راه گمرکچی زن را دید و از او پرسید: آیا شکایت مرا به بی بی کردی؟زن گفت: آری اما بی بی به خاطر تواضع و احترامی که به ایشان کردی، تو را عفو کرد. سپس ماجرا را دقیق بازگو کرد.مرد گفت: من از قوم قبیله عثمانی هستم و اکنون شیعه شدم. سپس ذکر شهادتین را به زبان جای کرد.

شفای یک جوان

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْمردی مصری نقل می کرد: روزی در حجره بودم، زنی باوقار و با حجاب و

متانت نزد من آمـد و متاعی طلب کرد. سؤال کردم: مادر! چرا پریشانی؟عرض کرد: ای جوان مصـیر! یک فرزنـد بیشتر نـدارم، آن هم به مرض سـل مبتلا شـده و تمام پزشـکان از درمان او عاجز مانـده انـد حالا آمـده ام و آذوقه ای مهیا کنم و به وطن باز گردم.مردی مصری گفت: می شود امشب را در منزل ما مهمان شوی، تا من هم طبیبی سراغ دارم و فرزند تو را نزد او می برم، زن رفت و پسـر را آورد و گفت: من هر چه طبیب بوده بردم. مرد مصـری رفت در مقام حضـرت زینب (س) در مصر، و طولی نکشـید بر گشت و به زن گفت: آمـاده بـاش برویم.وقـتی که زن بـا فرزنـد خود به همراه مرد مصـری وارد حرم حضـرت زینب کبری (س) شدنـد، زن تعجب کرد و گفت: این جا که کسـی نیست.چون این زن مسـلمان نبود و به این چیزها عقیده نداشت، ولی مصـری گفت: شـما برو و اسـتراحت کن.زن در گوشه حرم خوابش برد. امـا مرد مصـری وضو گرفت و جوان را به همراه یک روسری به حرم بسته و شروع به عبادت نماز و دعا و التماس کرد. ناگهان دید مادر جوان که خوابیده بود، بیدار شد و نزد جوان آمـد و بی اختیار گریه کنان دنبال در ضـریح می گردد و جوانش بلند شد و با مادر مشـغول زیارت ضـریح و حرم مطهر بی بی شدنـد. مرد مصـری مرتب سوال می کرد که چه شده؟زن جواب داد: خواب بودم، دیدم زن جوانی وارد ضـریح شد که دستش را به پهلو گرفته بود. وقتی وارد شد، خانم مجلله ای

که در حرم بود، دست و پاهای او را بوسید و به بی بی فرمود: ای نور چشم من! این جوان مسیحی را در خانه ات آورده اند، دست خالی بر مگردان.گفت: مادر! خدا را به جان شما قسم دادم تا حاجت این را روا کند.یک وقت دیدم که مادر وارد جایی شد که همه در پیش پای او برخاسته و حضرت فاطمه (س) فرمود: یا جدا، یا رسول الله! در خانه زینب آمده، و رسول خدا (ص) از خدا خواست تا جوان را شفا عنایت فرماید.

شفای پسری که از بام سرنگون شده بود

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْمرحوم سید کمال الدین رقعی، که زمانی مسئولیت واحد تأسیسات و برق صحن مقدس حضرت زینب (س) را به عهده داشت، برای یکی از دوستان خود چنین تعریف می کرد:روزی پسری به نام «صاحب» مشغول چراغانی مناره های حرم حضرت زینب (س) برای جشن مبعث بود که از بالای پشت بام به وسط حیاط صحن سرنگون شد. مردم جمع شدند و بلافاصله او را به بیمارستان عباسیه شهر شام منتقل کردند و به علیت حال بسیار وخیم او، توسط پزشکان بستری شد.خود او نقل می کند: هنگامی که در روی تخت دراز کشیده بودم، ناگهان بی بی مجلله ای دست یک دختر کوچک را گرفته و آن دختر فرمود: اینجا چه می کنی؟ بر خیز و برو کارت را انجام بده. و باز ادامه داد: عمه جان! بگو برود و کارش را انجام بدهد. بی بی اشاره فرمود: برو کارت نیمه تمام مانده. من که ترسیده بودم، با همان لباس بیمارستان از روی تخت بلند شدم و فرار کردم. در خیابان افرادی که مرا آورده

بودنـد با تعجب از من پرسـیدند: اینجا چه می کنی؟ و چرا از بیمارسـتان بیرون آمـدی؟ من شـرح واقع را گفتم و خلاصه، این واقعه، مشهور آن زمان شهر شام شد.

یهودی و طلب فرزند از زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْنقل می کنند: در بروجرد مردی یهودی بود به نام یوسف، معروف به دکتر. او ثروت زیادی داشت ولی فرزنـد نـداشت. برای داشـتن فرزنـد چنـد زن گرفت، دیـد از هیچ کدام فرزندی به دنیا نیامد. هر چه خود می دانست و هر چه گفتنـد عمـل کرد، از دعا و دارو، اثر نبخشـید. روزی مأیوس نشسـته بود، مرد مسـلمانی نزد او آمـد و پرسـید: چرا افسـرده ای؟ گفت، چرا نبـاشم، چنـد میلیـون مـال و ثروت برای دشـمنان جمع کردم! من که فرزنـدی نـدارم که مالـک شود. اوقـات وارث ثروت من می شود. مرد مسـلمان گفت: من راه خوبی بهتر از راه تو می دانم. اگر توفیق داشـته باشـی، ما مسـلمانان یک بی بی داریم، اگر او را به جان دخترش قسم بدهی، هر چه بخواهی، از خدا می خواهد. تو هم بیا مخفی برو حرم زینب (س) و عرض حـاجت کن تـا فرزنـددار شوی. می گویـد: حرف این مرد مسـلمان را شـنیدم و به طور مخفی از زنها و همسایه هایم و مردم با قـافله ای به دمشـق حرکت کردم. صـبح زود رسـیدیم، ولی به هتـل نرفتم، اول غسـل و وضو و بعـد هم زیـارت و گفتم: آقـا یا رسول الله! دشـمن تو و دامادت در خانه فرزنـدت برای عرض حاجت آمـده، حاشا به شـما بی بی جان! که مرا ناامید کنی. اگر خدا به من فرزندی دهد، نام او را از

نام ائمه می گـذارم و مسـلمان می شوم. او با قافله برگشت. پس از سه ماه متوجه شـد که زنش حامله است، چون فرزند به دنیا آمد و نام او را حسـین نهادند و نام دخترش را زینب. یهودیها فهمیدند و اعتراضـها به من کردند که چرا اسم مسـلمانها را برای فرزنـدت انتخـاب کردی. هر چه دلیل آوردم نشـد قصه را بازگو کردم ناگهان دیـدم تمام یهودیهایی که در کنار من بودنـد با صدای بلند گفتند: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله» و همه مسلمان شدند.

درک عظمت اهل بیت

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْزمـانی که اهل بیت (ع) را با آن وضع ناراحت کننـده و بـدون پوشـش مناسب، سوار شتران برهنه وارد شام نمودند و مردم به آنها می نگریسـتند و برخی آنان را مورد اذیت و آزار قرار می دادند، یکی از شیعیان از دیدن این منظره بسیار ناراحت شـد و تصـمیم گرفت خود را به امام سـجاد (ع) برسانـد، ولی موفق نشـد. خود را خـدمت حضـرت زینب (س) رسانید و عرض کرد: ای پاره تن زهرا! شـما از کسانی هستید که جهان به خاطر و وجود شما آفریده شده، متحیرم که چرا شما را به این صورت می بینم.حضـرت زینب (س) بـا دست مبـارک اشـاره به آسـمان نمود و فرمود: آن جا را بنگر تا عظمت ما را درک نمایی. آن شـخص نگاه می کند، ناگاه لشکریان زیادی را میان زمین و آسمان مشاهده می نماید که از کثرت به شماره نمی آید و همچنین مشاهده می کند که جلو اهل بیت (ع) کسی ندا

می دهد که چشمهای خود را از اهل بیتی که ملایکه به آنها نامحرم هستند، بپوشانید. [۲۰۰] .

نفرین زینب در حق بحر بن کعب

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْبحر بن کعب (یا ابجر) را آوردند ابراهیم رو به او گفت: راست بگو، در روز عاشورا چه کردی؟ وای بر تو باد! ابجر گفت: کاری انجام نداده ام، فقط روسری زینب را از سرش گرفتم و گواشواره ها را از گوشش کندم، به حدی که گوشهایش را پاره نمود...ابراهیم در حالی که گریه می کرد گفت: وای بر تو! آیا چیزی به تو نگفت.ابجر گفت: چرا، او به من گفت: خداوند دستها و پاهای تو را بشکند و با آتش دنیا قبل از آخرت تو را بسوزاند! ابراهیم رو به او کرد و گفت: ای وای بر تو! آیا از خدا و رسول خدا (ص) خجالت نکشیدی و رعایت حال جد او را ننمودی؟ آیا هرگز دلت به حال او نسوخت و به حال او رقت و رأفت نیاوردی؟ابراهیم گفت: دستهایت را جلو بیار. او دسته را جلو آورد. در همان لحظه دستور داد آنها را قطع کنند. سپس ابراهیم پاهای او را نیز قلم نمود و چشمان او را بیرون آورد و با انواع عذاب و شکنجه ها به درک واصل ساخت.

سکوت محض در هنگام خواندن خطبه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ‌در دروازه کوفه در آن ازدحام و شلوغی که صدا به کسی نمی رسد، زینب (س) می خواست حق را ظاهر کند و خطبه ای انشاد فرماید. هیچ کس گوش نمی کرد. سر و صدای لشکر و هیاهوی تماشاچیان و هلهله ایشان نمی گذاشت صدا به کسی برسد که ناگاه به قوه ولایت اشاره فرمود: «اشارت الی الناس ان اسکتوا فارتدت الاصوات و سکنت الاجراس» ساکت شوید! همه صداها گرفته شد، بلکه به همان اشاره

زنگهای گردن اسبها و قاطرها و شترها ایستاد و در یک سکوت محض خطبه غرایش را انشاد فرمود و حق را ظاهر ساخت [۲۰۱] .

متوسل شوید، مأیوس نمی شوید

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْهر که را حاجتی باشد، دنیویه و اخرویه، هر گاه متوسل به خانه آن مظلومه شود، مأیوس نخواهد شد؛ چرا که انجام مقاصد از قبیل رحمات اند و اعطای هر مطلبی، رحمتی است خاص. و چون آن مکرمه، عالم به رحمات، و قادر بر اعطای هر گونه موهبات می باشد، چگونه ممکن است کسی در خانه او روی برد و مأیوس گردد؟ با آن جود و کرم که جبلی خانواده محمدی بوده؟! با اینکه هر یک از صدماتی را که متحمل شد، مکافاتی دنیویه و مثوباتی اخرویه دارد، که محتاج به تفصیل می باشد و آن منافی با غرض است. ولی اجمالا این مکرمه در این عالم از علایق خود دور مانده زیرا کسانی را که از علاقه خود در این عالم دور افتاده اند هر گاه به او متوسل شوند - احتراما لها- به علایق خود رسند. [۲۰۲] .

اولین سفر به شام

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْحاج سید حسن ابطحی گوید: در سفری که به شام رفتم، با ماشین شخصی با خانواده ام همسفر بودیم. حدود دویست کیلومتر که به شام مانده بود، عیبی در موتور ماشین پیدا شد که به هیچ وجه روشن نمی شد. در این بین، آقا مهدی در بیابان با ماشین بنزش پیدا شد و با کمال محبت ماشین ما را بکسل کرد و به شهر شام آورد، ولی از این موضوع خیلی ناراحت بودم و به حضرت زینب (س) عرض کردم! چرا ما با این وضع در سفر اول وارد شام شدیم؟! شب در عالم رؤیا خدمت حضرت زینب (س) رسیدم، حضرت در جواب من فرمودند: آیا نمی خواهی شباهتی به

ما داشته باشی؟ مگر نمی دانی ما در سفر اولی که به شام آمدیم، اسیر بودیم و چه سختی ها کشیدیم؟ تو هم چون از ما هستی (و سید هستی) باید در اولین سفری که به شام وارد می شوی اسیروار وارد شوی. [۲۰۳] .

توسل به زینب کبری

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْمرحوم بهبهانی، بانی شبستان مسجد نقل می کرد.پدرم قبل از تمام شدن کار شبستان مسجد، به مرض موت مبتلا شد و در آن حال وصیت نمود که «مبلغ دوازده هزار دینار حواله را صرف اتمام کار مسجد نمایید».زمانی که فوت کرد، به منظور احترام به پدر و اشتغال به مجالس ترحیم،چند روزی کار ساختمان تعطیل شد. شبی در عالم خواب پدرم را دیدم که به من گفت: چرا کار مسجد را تعطیل کردی؟ گفتم: به منظور احترام به شما و اشتغال به مجالس ترحیمتان. در جوابم گفت: اگر می خواستی برای من کاری بکنی، نباید کار ساختمان مسجد را تعطیل می کردی.زمانی که بیدار شدم تصمیم به اتمام کار ساختمان مسجد نمودم به این منظور بای حواله دینارهایی که پدرم در وصیت خود عنوان کرده بود وصول کرده و از آن مصرف می نمودم. اما هر چه بیشتر جست و جو می کردم حواله ها پیدا نمی شد هر جا که احتمال وجود حواله ها می رفت گشتم، اما خبری از حواله ها نبود. سرانجام در حالی که بسیار ناراحت بودم به مسجد رفته و متوسل به حضرت زینب (س) شدم و خدا را به حق آن ساعتی که امام حسین (ع) و زینب (س) از یکدیگر وداع نمودند قسم دادم. ناگهان خوابم برد.پس از مدتی بیدار

شـدم و دیـدم همـان ورقه ای که حواله هـا داخـل آن بود کنـار من است از همـان سـاعت کار مسـجد را ادامه دادم تا به اتمام رسانیدم و همیشه این کرامت را برای دیگران نقل می کنم. [۲۰۴] .

گزیده اشعار در منقبت زینب

دختر دریای نجات

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْچاک شده سـینه گل از غمت ای همه شب ناله گل همدمتسـینه به سـینه غم تو راز شد شاهد شب های پر آواز شـدگوهر دریـای عفافی شـما در حیایی و عزیز خـداآن که دلش با تو هم آوا شـده موج شـکن در دل دریا شـدهبا تو حدیث غم یاران شنید نغمه پر درد بهاران شنیدوارث اشک و غم و آه علی! دفتر صبری و نگاه علیبا تو شده کاخ ستم واژگون گشـته به دریای عـدم رهنمونـدر حیا را چو تو خود مظهری آینه دار ره هر باوریبا تو زمین فخر فروشـد به صبر دست بشویـد ز تمنای ابرغیرت آن دست بریـده تویی ناله آن زخم چکیده توییگرچه برادر به فراتش رسـید آب بدید و لب خود را ندیدتشـنه اگر وارد پیکار شد سیر به دست شه کرار شدکرب و بلا بود و عطش در خروش ناله گل بود و غروری خموشطفل عطش سینه خون را مکید کرب و بلا در شطی از خون دمید

با یادش، ظهر عاشورا

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْزینب! بیار آب گلوی حسـین را پر کن تو شور اشک سـبوی حسین راظهر است و یک نسیم که آشفته می کنـد بـا دست هاش مشرق موی حسـین رازینب! غبار فاجعه نزدیک می شود زینب! ببین! مقابل روی حسـین رادر ناگهان ضربه یک تیغ، یک تبر پر شد فضای باغچه بوی حسین رازینب! به اهل کوفه، به نامردمان بگو: آری! خدا خرید گلوی حسین را

کاروان اشک

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْمی نویسم نـامه ای بـا اشک و خون از زبان داغ داران قرونکاروان اشک و محمل های آه در میان لاله ها می جست راهلاله ها از سـینه های چاک چاک می دمید از سـینه گلگون خاکبال های سوگ در پرواز بود پرده های آه در آواز بودکـاروان را طـاقت این راه نیست از دل زینب کسـی آگـاه نیسـتدست هـا در آرزوی پیکرنـد مرغکـان عشق، بی بال و پرنـددشت می گریـد در آغوش غروب وای از سـیمای مـدهوش غروب!ساقه هـای نیزه گـل داده ست، آه! دست ها هر سوی افتاده است، آه!می دود در لاله ها خون حسـین وای از رخسار گلگون حسینزینب و بدرود مهمانان خاک زینب و گلزخم های چاک چاکجامه های زخم بر اندامشان پیشـگامان رهایی، نامشانهر طرف سروی به خاک افتاده است وین طلوع سرخ هر آزاده استپیشگامان، ارغوانی گشته اند لاله رویان، جاودانی گشته اند

تا اربعین

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْدل اگر عزم جنون تازی کند سـر به روی نیزه جانبازی کنددل اگر در سـینه گردد عشـقباز سـر به روی نیزه گردد سـر فرازدل اگر در عاشـقی دلداده است سـر به روی نیزه بردن ساده استچون جنون در دشت دل گل می کند با لب

نی سر تغزل می کندظهر عاشورا، عزیز بوتراب شد به جنگ آخرین پا در رکابنقل شیرین جنون در باده کرد ذوالجناح عشق را
آماده کردبعد از آن بهر وداع آخرین راند سوی خیمه ها سـلطان دینابتدای کار، آن شاه شـهید روبه روی خیمه زینب رسیدماه
بانوی حرم بیرون بیا! دختر تیغ دو دم بیرون بیا!خواهرم! این جنگ جنگی دیگر است در طریق عشق، خط

آخر استیادگار مادرم، زینب، بیا! خواهر غم پرورم زینب، بیا!چون که زینب، اسم خواهر را شنید از نهانگاه حرم بیرون دویددر مقابل دید اسب شاه را بر کشید از سینه داغ آه رادید زینب، یادگار ذوالفقار بار دیگر کرده عزم کارزارناگهان سرتاسرش آتش گرفت اشک در چشم ترش آتش گرفتزانوانش ناتوان، خم شد، نشست پایه های آسمان گویی شکستبر زمین دستی و دستی بر کمر پا شد از نو زینب خونین جگربر گل روی برادر رو نمود گریه بر آن چشم و آن ابرو نمودبه شکوه گیسوانت یا حسین! به دو قوس ابروانت یا حسین!جان صد زینب به قربان سرت یک تقاضا دارد از تو خواهرتمادر ما، دختر ختم رسل آن که پر پر شد به تیغ غم چو گلچند دفعه لحظه های آخرش گفت با این دختر غم پرورشزینب من! در زمین کربلا می شود سر از حسین من جداپیش از آن که وقت را از کف دهی بر گل افتد قد آن سرو سهیدست بگشا و گلویش را ببوس آن گلوی غنچه بویش را ببوسجان صد زینب به قربان سرت یک تقاضا دارد از تو خواهرتخم بشو، قدری الف را دل کن زینبت را غرق عشق و حال کنای به قربان قد و بالای تو خواهر محنت کش تنهای توخم بشو، قربان عطر و رنگ و روت تا ببوسم غنچه ناز گلوتشد پیاده از فراز قاچ زین تکسوار عاشقی، سلطان دینخم شد و بازوی خواهر را گرفت خواهر غمدیده را در برگرفتآفتاب آمد قرین ماهتاب گوییا گل شد هم آغوش گلابدست دور گردن خواهر فکند گریه اهل حرم آمد بلندخواهرم، زینب، تو ای

سنگ صبور! قد بکش، بشکوه، ای کوه غرور!گر چه غمگینی، به ظاهر شاد باش مرهم زخم دل سجاد باشای زبانت، ذوالفقار حیدری در نگاهت، صولت پیغمبریشانه هایت وارث حلم حسن بعد از این، هستی رسول خون منتازه این آغاز فصل عاشقی ست خواهرم کار تو اصل عاشقی ستگر رسول خون من باشی، خوش است باز هم مجنون من باشی، خوش استباز هم روشن ترین کوکب بمان زینب من! باز هم زینب بمانبعد از آن رو کرد بر اهل حرم کای عزیزان، اهل بیت رنج و غم!بانوان بی قرینه...الوداع ام لیلا و سکینه...الوداعموسم موعود پیغمبر رسید فصل سرخ سینه و خنجر رسیدماه بانوی حرم، بیرون بیا! دختر تیغ دو دم، بیرون بیا!ذوالجناح آمد چه زینی، واژگون ذوالجناح آمد، چه یالی، غرق خونذوالجناح آمد، نگاهش پر غبار ذوالجناح آمد، ولیکن بی سوارآنکه بر نی نور حق را منجلی ست بی گمان رأس حسین بن علی ستسرنگو، خورشید روی نیزه رفت جا به جا لرزید پشت عرش هفتسر به ریوی نیزه دیدن مشکل است خاصه آن سر، که جگر گوشه دل استآه از آن دم که میان قتلگاه زینب آمد بر فراز نعش شاهتا به نعش بی سرش نزدیک شد آسمان در چشم او تاریک شددید با چشمش ولی باور نداشت تن همان تن بود، اما سر نداشتگفت: ای نعشی که این سان بی سری تو همان نو باوه پیغمبری؟گفت: ای فرزند زهرای بتول! حاجی حج جنون، حجت قبولناگهان خورشید را بر نیزه دید مشت زد چاک گریبان را دریدای برادر! بی تو روز و شب مباد در زمانه بعد از این زینب مبادای برادر! کاشکی زینب نبود

جان خواهر! کاشکی زینب نبودبعد از این از کربلا تا شام تار می شوم بر ناقه عریان سواربعد از این ای چلچراغ خانه ام تازیانه می خورد بر شانه امناله من تا مدینه می رود خار در پای سکینه می رودحرفها از این و آن خواهم شنید طعنه ها از کوفیان خواهم شنیدکوفه، شهر گول و نیرنگ و فریب کوفه، شهر آشنایان غریب!بعد از این ماییم و فصل بی کسی بعد از این ما و غم و دلواپسیای سر سلطان دین، ای تاج نور! کی روا باشد که باشی در تنور؟طاقتم کو، بنگرم چوب یزید می خورد کنج لب شاه شهیداین همه داغ و بلیه مشکل است دیدن مرگ رقیه مشکل استیاد از دیروز و از آن آب و از آن تاب آه از فردا و از شام خرابای که معجر می ربایی از سرم زینبم من، دختر پیغمبرمروزگاری، روزگاری داشتم سایه سار از ذوالفقار ما چه شد؟گر چه روزی این چنین موعود بود گوهر غلطان در خون... الوداعالوداع...ای پور ختم المرسلین تا به دیدار دگر، تا اربعین

میلاد حضرت زینب

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الرَّحیمْتو مهر روشن و اوج خصال آینه ای عیار پاکی و حسن کمال آینه ایتو صبح صادق فجری، شکوه آینه ای تو حرف روشن و پاک زلال آینه ایدر آسمان اصالت به کهکشان مانی گواه مریم و صبح وصال آینه ایبه صبر و حلم محمد، شجاعتت چو علی ست به زهد فاطمه مانی، مثال آینه ایتویی پیام رسان قیام عاشورا تو مهر صلح حسن، هم مقال آینه ایولادت تو بود رویش صلابت و حجب تویی طراز نجابت جمال آینه ایتو الگویی به زنان و تو شمس

نسوانی تو زیوری به زمان و مدال آینه ایتو شعر سبز شگونی، تو بحر خوش یمنی بهار حسین و، الحق که فال آینه ایپیام مکتب تو درس هر پرستار است تو شعر سبز بهار، اعتدال آینه ایتو زیب صبر و شکوهی فرشته تقوا تو قهرمان زنانی، جلال آینه ایطنین صاعقه مانی به بزم بد خواهان تو سیف ایزد و چونان هلال آینه ایغزل به وصف تو گر مختصر کند «قدسی» به قدر وسع و توان و مجال آینه ای

پیام خون حضرت زینب

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْوقتی به دل داغ برادر ماند و زینب یک کربلا غم در برابر ماند و زینبوقتی شهادت حرف آخر را رقم زد غمنامه تنهای بی سر ماند و زینبوقتی خزان بر سرخی آلاله ها زد صحرایی از گل های پرپر ماند و زینبوقتی که آتش با قساوت همزبان شد در خیمه ها توفان آذر ماند و زینبوقتی غزالان حرم هر سو رمیدند موی پریشان، دیده تر ماند و زینبوقتی فضا خالی شد از پرواز یاران یک آسمان بی کبوتر ماند و زینبتا کربلا در کربلا مدفون نگردد در نینوا فریاد آخر ماند و زینبدیدیم جای گریه، جای ناله کردن «قد قامت» غوغای دیگر ماند و زینبدست علی از آستینش شد نمایان روح شجاعت های حیدر ماند و زینبهنگامه ای دیگر به پا شد کربلا را اوج تعهد، حفظ سنگر ماند و زینبتکمیل نهضت در بیانش جلوه گر شد وقتی پیام خون رهبر ماند و زینب

زینب، پاسدار لاله ها

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْمی سوخت چوشمع و پایداری می کرد دل از مژه جای اشک جاری می کردشب دختر شیر حق به جای عباس از عترت عشق پاسداری می کرد

با پای برهنه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْزان فتنه خونین که به بار آمده بود خورشید ولاء بر سر دار آمده بودبا پای برهنه، دشت ها را زینب دنبال حسین، سایه وار آمده بود

پاورقی

[۱] خطابه زینب کبری (س) پشتوانه انقالب امام حسین (ع) صفحات ۵۵ – ۵۷ اثر دانشمند محترم محمد مقیمی از انتشارات سعدی، به نقل از طراز المذهب، ص ۳۲ و ۲۲.

[۲] زینب کبری، ص ۱۳۹.

[۳] الخصائص الزینبیه، ص ۱۵۵ ناسخ التواریخ زینب (س) ص ۴۷.

[۴] (ع) ناسخ التواریخ حضرت زینب کبری (س)، ج ۱، ص ۴۵ و ۴۶.

[۵] فاطمه زهرا (س) دل پیامبر، ص ۸۵۴.

[۶] زینب کبری، ص ۱۳۷ و ۱۳۸.

[۷] پیام آور کربلا، ص ۱۷.

[۸] ره توشه راهیان نور، ص ۲۵۸.

[۹] زینب کبری، ص ۱۳۷. [

[۱۰] بحاالانوار، ج ۴۵ ص ۶۴.

[۱۱] زینب کبری، ص ۱۴۳.

[۱۲] شیرزن کربلا، ص ۴۰.

[۱۳] زینب کبری، ص ۱۵۳.

[۱۴] ریاحین الشریعه، ج ۳ ص ۶۴.

[۱۵] ره توشه راهیان نور، ص ۲۶۰.

[۱۶] زینب کبری، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

[۱۷] زینب کبری، ص ۱۴۴.

[۱۸] فاطمه زهرا(س) شادمانی دل پیامبر، ص ۸۶۲.

[۱۹] فاطمه زهرا(س) شادمانی دل پیامبر، ص ۸۶۲.

[۲۰] زندگانی فاطمه زهرا و زینب، ص ۳۶.

[۲۱] زندگانی فاطمه زهرا و زینب، ص ۲۵.

[۲۲] نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت زینب کبری، ص ۳۳ و ۳۴.

[۲۳] منتخب التواریخ، ص ۹۳؛ سفینه البحار، ج ۱ ص ۵۵۸.

[۲۴] ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۵۰.

[۲۵] الخصائص الزینبیه ص ۲۶۰.

[۲۶] مراقد اهل بیت در شام از سید احمد فهری، ص ۶۸.

[۲۷] الخصائص الزینبیه ص ۲۱۰.

[۲۸] ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۶۳.

[۲۹] تنقیح المقال، ج ۳ ص ۷۹.

[۳۰] زندگانی فاطمه زهرا و زینب، ص ۱۲.

[۳۱] ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۴۱.

[۳۲]

ناسخ التواریخ حضرت زینب (س) ص ۷۴.

[۳۳] الخصائص الزینبیه ص ۳۳۶.

[۳۴] ۲- فاطمه زهرا(س) شادمانی دل پیامبر ص ۸۶۲.

[۳۵] سیمای حضرت زینب، ص ۷۶.

[۳۶] همان منبع، ص ۸۵.

[۳۷] زینب کبری،نقدی ص ۶۲ و ۶۳.

[۳۸] سیمای حضرت زینب، ص ۸۹.

[۳۹] سیمای حضرت زینب، ص ۶۹.

[۴۰] حضرت زینب (س) پیام رسان شهیدان کربلاص ۸.

[۴۱] زندگانی فاطمه زهرا و زینب، ص ۱۴.

[۴۲] حضرت زینب پیام رسان شهیدان کربلا ص ۲۸ و ۲۹.

[۴۳] زینب کبری، ص ۱۹۳.

[۴۴] فاطمه زهرا (س) شادمانی دل پیامبر ص ۸۶۲.

[۴۵] زینب کبری، ص ۱۴۳.

[۴۶] زینب کبری، ص ۱۹۴.

[۴۷] فروغ تابان کوثر، ص ۷۴ – ۷۶.

[۴۸] سیمای حضرت زینب ص ۱۱۴ – ۱۱۶.

[۴۹] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۳.

[۵۰] نقدی زینب کبری، ص ۱۸ و ۱۹.

[۵۱] چهره درخشان قمر بنی هاشم، ص ۱۰۴.

[۵۲] سیمای حضرت زینب، ص ۸۲.

[۵۳] این القاب را از کتاب «زینب کبری» تالیف نقدی و «الخصائص الزینبیه» تألیف جزائری و «الانوار القدسیه» دیوان آیه الله غروری اصفهانی و «عقیله الوحی» تألیف سید شرف الدین» می توانید به دست آورید.

[۵۴] اصول کافی، ج ۱ ص ۴۵۸؛ تحلیل سیره فاطمه ص ۱۷۰.

[۵۵] سیمای زینب کبری، ص ۴۴.

[۵۶] کامل الزیارات ص ۷۹۸ - ۸۰۰.

[۵۷] زینب کبری ص ۲۲.

[۵۸] سفینه البحار، ج ۲ ص ۳۳۹؛ طبرسی، ج ۱ ص ۴۱۴.

[۵۹] بطله کربلا، ص ۴۳.

[۶۰] نهج البلاغه فیض، خ ۱۹۳؛ ص ۶۵۱.

[۶۱] سیمای زینب کبری، ص ۴۵.

[۶۲] عقیله بنی هاشم، ص ۱۲.

[۶۳] فاطمه زهرا(س) شادمانی دل پیامبر ص ۸۵۳.

[۶۴] عقیله بنی هاشم ص ۱۳ و ۱۴.

[۶۵] زینب کبری، ص ۱۴۲.

[۶۶] ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۷۴.

[۶۷] انوار البهیه ص ۸۳.

[۶۸] اخصائص الزینبیه، ص ۱۷۸ و ۱۷۹.

[۶۹] ریاحین الشریعه،

ج ۳، ص ۷۸.

[۷۰] لهوف سید بن طاووس، ص ۹۰.

[۷۱] مقتل الشمس، ص ۱۲۴.

[۷۲] عقیل بنی هاشم، ص ۱۷ و ۱۸.

[۷۳] سلام مرا به حبیب برسانید. (فرسان الهیجاء؛ ج ۱، ص ۹۲).

[۷۴] سیمای زینب کبری، ص ۸۹.

[۷۵] سیمای زینب کبری، ص ۱۱۶.

[۷۶] کبریت الاحمر، ص ۴۷۹.

[۷۷] (ع) کبریت الاحمر، ص ۴۷۹.

[۷۸] کتاب الارشاد ص ۴۴۰.

[۷۹] مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۶۶.

[۸۰] عقیله بنی هاشم ص ۲۰.

[۸۱] ارشاد، ج ۲ ص ۵» - ۹۷.

[۸۲] اکلیل المصائب فی مصائب الاطایب ص ۲۴۵ و ۲۴۶.

[۸۳] زینب کبری، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.

[۸۴] زینب کبری، ص ۲۲۳.

[۸۵] الخصائص الزینبیه، ص ۱۶۴.

[۸۶] معالی السبطین، ج ۲ ص ۲۶.

[۸۷] سوگنامه آل محمد، ص ۳۴۲ و ۳۴۳.

[۸۸] زینب کبری ص ۲۲۰.

[۸۹] همان منبع، ص ۲۳۰.

[۹۰] زینب کبری، ص ۲۳۱.

[۹۱] سوگنامه آل محمد، ص ۳۴۴.

[۹۲] عقیله بین هاشم، ص ۲۸ و ۲۹.

[۹۳] معالی السبطین، ج ۲ ص ۲۲.

[۹۴] زینب کبری (س) عقیله بنی هاشم، ص ۱۰۷ و ۱۷۸.

[۹۵] عقیله بنی هاشم، ص ۳۰ و ۳۱.

[۹۶] کتاب الارشاد، ص ۴۶۶ و ۴۶۷.

[۹۷] لهوف ص ۱۴۳.

[۹۸] سوگنامه آل محمد، ص ۳۹۰ و ۳۹۱.

[۹۹] کتاب الارشاد، ص ۴۶۵.

[۱۰۰] کبرت الاحمر، ص ۱۶۲.

[۱۰۱] الحوادث و الوقایع، ج ۳ ص ۲۳.

[۱۰۲] کتاب الارشاد، ص ۴۵۹.

[۱۰۳] الحوادث و الوقایع، ج ۳ ص ۲۳.

[۱۰۴] معالی السبطین ج ۱ ص ۴۱۵.

[۱۰۵] ترجمه ارشاد مفید ج ۲ ص ۱۱۰.

[۱۰۶] سوگنامه آل محمد ص ۲۸۰.

[۱۰۷] لهوف ص ۱۳۷.

[۱۰۸] الخصائص الزینبیه، ص ۲۹۶.

[۱۰۹] ریاض القدس، ج ۲ ص ۲۳۷.

[۱۱۰] سوگنامه آل محمد، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.

[۱۱۱] تذکره الشهدا ء ص ۱۵۶ و ۱۵۷.

[۱۱۲] سوگنامه آل محمد، ص ۲۹۱ و ۲۹۲.

[۱۱۳] زینب کبری، ص ۲۳۷.

[۱۱۴] عقیله بنی

هاشم، ص ۳۴ و ۳۵.

[۱۱۵] زینب کبری، ص ۲۳۳ و ۲۳۴.

[۱۱۶] مصائب المعصومین مطابق نقل الوقایع و الحوادث، ج ۳ ص ۲۳۷.

[۱۱۷] سوگنامه آل محمد، ص ۳۷۹.

[۱۱۸] طراز المذهب، ج ۱ ص ۲۵۳.

[۱۱۹] سیمای حضرت زینب ص ۱۱۹.

[۱۲۰] سوگنامه آل محمد، ۳۸۱.

[۱۲۱] معالی السبطین، ج ۲ ص ۸.

[۱۲۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۸ و ۵۹.

[۱۲۳] سوگنامه آل محمد، ص ۳۹۱.

[۱۲۴] معالی السبطین، ج ۲، ص ۵۵.

[۱۲۵] فاطمه زهرا (س) شادمانی دل پیامبر، ص ۶۲.

[۱۲۶] فاطمه زهرا (س) شادمانی دل پیامبر، ص ۸۶۶.

[۱۲۷] لهوف، ص ۱۵۳.

[۱۲۸] سرگذشت جانسوز حضرت رقیه (س) ص ۲۷.

[۱۲۹] حیاه الامام الحسین (ع) ج ۳ ص ۳۰۰.

[۱۳۰] بحارالانوار، جلد ۴۵، ص ۵۸؛ نفس المهموم، ص ۳۸۶.

[۱۳۱] شیفتگان حضرت مهدی (عج) ج ۱ ص ۱۴۵.

[۱۳۲] کامل الزیارات ص ۸۰۷و ۸۰۸.

[۱۳۳] ره توشه راهیان نور، ص ۲۶۳.

[۱۳۴] زینب کبری ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

[۱۳۵] عقیله بنی هاشم، ص ۳۸ و ۳۹.

[۱۳۶] خصائص زینبیه جزایری ص ۱۲۰.

[۱۳۷] زینب کبری، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

[۱۳۸] سخن گفتن امام حسین (ع) در یکصد و بیست محل، ص ۵۲.

[۱۳۹] چهره درخشان قمر بنی هاشم ص ۸۷و۸۸.

[۱۴۰] زینب عقیله بنی هاشم، ص ۹۱- ۹۳.

[۱۴۱] ره توشه راهیان نور، ص ۲۶۵ - ۲۶۶.

[۱۴۲] ره توشه راهیان نور، ص ۲۶۶ و ۲۶۷.

[۱۴۳] کتاب الارشاد ص ۴۷۳.

[۱۴۴] کتاب الارشاد، ص ۴۷۲.

[۱۴۵] سوره آل عمران، آیه ۱۸۷.

[۱۴۶] سوره آل عمران آیه ۱۶۹.

[۱۴۷] ره توشه راهیان نور، ص ۲۶۷ - ۲۶۹.

[۱۴۸] زینب کبری، ص ۲۴۰.

[۱۴۹] سوره شعرا، آیه ۲۲۷.

[۱۵۰] تذکره الشهداء، ملاحبیب کاشانی، ص ۴۱۷.

[۱۵۱] کتاب الارشاد ص ۴۷۹.

[۱۵۲] پیام آور کربلا ص ۱۴۹.

[۱۵۳] یعنی ای بچه زاده ابوسفیان، که نیایم پیغمبر، شما را آزاد

کرد.

[۱۵۴] پیام آور کربلاص ۱۸۶.

[۱۵۵] عقیله بنی هاشم، ۴۹.

[۱۵۶] لهوف، ص ۱۹۷.

[۱۵۷] ناسخ التواریخ ص ۵۳۱.

[۱۵۸] داستان غم انگیز حضرت رقیه ص ۳۷ - ۳۹.

[۱۵۹] زینب عقیله بنی هاشم، ص ۸۹و۹۰.

[۱۶۰] ستاره درخشان شام، ص ۱۶۶ و ۱۶۷.

[۱۶۱] ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۱۸۸.

[۱۶۲] ریاحین الشریعه، ج ۳ ص ۱۹۱.

[۱۶۳] ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۱۹۱.

[۱۶۴] داستان غم انگیز حضرت رقیه ص ۴۰.

[۱۶۵] مرقات الایقان ص ۵۱.

[۱۶۶] ریاض القدس، ج ۲ ص ۲۳۷.

[۱۶۷] پیام آور کربلا ص ۱۸۹.

[۱۶۸] حضرت رقیه، علی فلسی، ص ۴۷.

[۱۶۹] فروغ تابان کوثر، ص ۲۱۱ و ۲۱۲.

[۱۷۰] سرشک خن، ص ۱۳۹.

[۱۷۱] ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۲۰۴.

[۱۷۲] فروغ تابان کوثر، ص ۲۷۷ و ۲۷۸.

[۱۷۳] ناسخ التواریخ ص ۵۰۷.

[۱۷۴] اقتباس از مقتل ابومخنف ص ۲۰۶.

[۱۷۵] پیام آور کربلا، ص ۱۹۰ تا ۱۹۲.

[۱۷۶] حضرت رقیه دختر امام حسین ص ۴۷.

[۱۷۷] ناسخ التواریخ ص ۵۰۷.

[۱۷۸] داستان غم انگیز حضرت رقیه ص ۶۴ و ۶۵.

[۱۷۹] ریاض القدس ج ۲ ص ۳۲۳.

[۱۸۰] منتخب التواریخ ص ۲۲۹.

[۱۸۱] عقیله بنی هاشم، ص ۴۱ و ۴۲.

[۱۸۲] الوقایع و الحوادث ج ۵، ص ۸۱.

[۱۸۳] مرقاه الایقان، ص ۵۲.

[۱۸۴] چهره درخشان قمر بنی هاشم ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

[۱۸۵] عقیله بنی هاشم ص ۵۷ و ۵۸.

[۱۸۶] چهره دخشان قمر بنی هاشم ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

[۱۸۷] برای توضیح و تحقیق بیشتر، مراجع شود به کتاب شریف «مراقد اهل بیت در شام» تألیف حجه الاسلام و المسلمین آقای سید احمد فهری امام جمعه محترم دمشق.

[۱۸۸] خصائص الزینبیه، ص ۲۱۱ و ۲۱۲.

[۱۸۹] سیمای زینب کبری، ص ۱۴۳.

[۱۹۰] زینب کبری، ص ۴.

[۱۹۱] ریاحین الشریعه، ج ۳ ص ۱۵۱ و ۱۵۲.

[۱۹۲] اقتباس از الطراز از المذهب.

[۱۹۳] ناسخ

التواریخ، ج ۲ ص ۵۵۸.

[۱۹۴] ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۱۶۳ و ۱۶۴.

[۱۹۵] داستانهای شگفت شهید دستغیب ص ۵۲.

[۱۹۶] تحفه الذاکرین و اسرار و الشهاه، ص ۷۵.

[۱۹۷] سوگنامه آل محمد، ص ۳۷۷ و ۳۷۸.

[۱۹۸] داستانهای شگفت آیه الله دستغیب ص ۱۶۸.

[۱۹۹] کرامات الحسینیه، ص ۵۵ – ۵۷.

[۲۰۰] ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۱۶۰.

[۲۰۱] زندگانی فاطمه زهرا و زینب (س) ص .

[۲۰۲] فروغ تابان کوثر ص ۲۶۳.

[۲۰۳] شب های مکه ابطحی، ص ۱۵۵.

[۲۰۴] این کرامت را خانم مرضیه نقل کرده است.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای


WWW